



دانشکده علوم حدیث

پایان نامه کارشناسی ارشد

رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی

عنوان پایان نامه

نقش حکومت در حلّیت و حرمت غنا و موسیقی از

دیدگاه فقها

استاد راهنما

دکتر مرتضی چیت ساریان

استاد مشاور

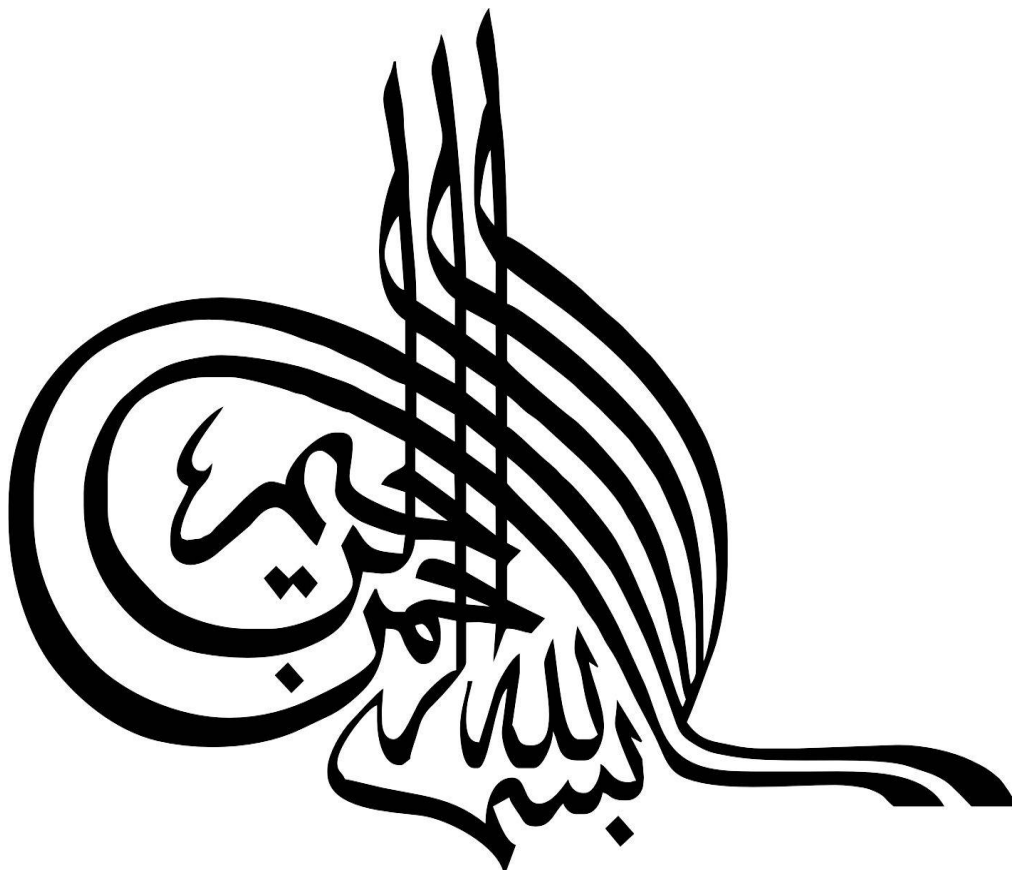
دکتر محمد بهرامی خوشکار

دانشجو

سمانه بیگی

ماه و سال دفاع

اسفند ماه ۱۳۹۰





دانشکده علوم حدیث

پایان نامه کارشناسی ارشد

رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی

عنوان پایان نامه

نقش حکومت در حرمت غنا و موسیقی از

دیدگاه فقها

استاد راهنما

دکتر مرتضی چیت سازیان

استاد مشاور

دکتر محمد بهرامی خوشکار

دانشجو

سمانه بیگی

ماه و سال دفاع

اسفند ماه ۱۳۹۰

تمام حقوق این اثر متعلق به دانشکده علوم حدیث است.

تقدیم

به قلوب پاک معصومینی که خالق هستی، تمام آفرینش را به برکت ایشان، به عبادتش تفضل نمود.

و تقدیم به دو گوهر بی مانند، پدر و مادر عزیزم ، آنان که ناتوان شدند تا من به توانایی برسم و عاشقانه سوختند تا روشنگر راهم باشند.

و تقدیم به همسر مهربانم که همواره در راه کسب علم و معرفت، صبورانه و صمیمانه مشوقم بوده است.

پر و بال تواضع و فروتنی را در مقابل ایشان به خاک می‌سایم.

تقدیر و تشکر

لازم و ضروری است که مراتب ارادت و تشکر خود را نسبت به استاد ارجمند جناب حجة الاسلام و المسلمین دکتر مرتضی چیت سزایان (زید عزه)، که عالمانه در جایگاه استاد راهنما مرا هدایت و در جهت تدوین و گردآوری این رساله از راهنمایی‌هایشان بهره‌مند ساخته‌اند، ابراز نمایم.

و همچنین مراتب دین و امتنان خود را نسبت به استاد بزرگوار جناب حجة الاسلام و المسلمین دکتر محمد بهرامی‌خوشکار (زید عزه)، که دلسوزانه در جایگاه استاد مشاور جهت تهیه این رساله راهنما و روشنگر راهم بوده‌اند، اعلام می‌دارم.

چکیده

پایان‌نامه حاضر به بررسی نقش حکومت در حلیت و حرمت غنا از دیدگاه فقها می‌پردازد، در فصل اول به کلیات پرداخته شده و در فصل دوم رساله به بیان معنای لغوی و اصطلاحی غنا پرداخته و از این رهگذر نسبت بین غنا و موسیقی را مورد بررسی قرار داده و خواهیم گفت که غنا به معنای شرعی، موضوع حرمت است که اخص از غنای لغوی است و پس از بررسی مفهوم غنا از دیدگاه اهل سنت و شیعه به این نتیجه می‌رسیم که مشهور فقهای اسلامی بر حرمت غنا اجماع نظر دارند. و پیشینه غنا را در تمدن هنری ملل و اقوام، بررسی نموده‌ایم. پیرامون حکم غنا بر اساس ادله برخی از آیات و روایات تفسیری مربوط بحث نموده و از آنجا که عمده‌ترین وجه استناد به آیات مربوط به غنا، روایاتی است که در تفسیر این آیات وارد شده است. لذا در فصل سوم برخی از آیات قرآنی را از دیدگاه مفسران همراه با روایت در خصوص این موضوع مورد بررسی قرار داده‌ایم و بیان می‌داریم که در روایت به گونه‌ای واضح، غنا حرام تعیین شده است. در فصل چهارم پیرامون بررسی آثار وضعی غنا و موسیقی و نقش این آثار در حرمت و حلیت آن پرداخته و اینکه حرمت و حلیت غنا بستگی به میزان تأثیر آن دارد. و نیز مسئله حکم حرمت و مذموم بودن غنا از جهت اینکه حرمت غنا ذاتی است یا عرضی مورد بحث قرار گرفته است که جمهور فقها با شهرتی که نزدیک به حد اجماع است به حرمت ذاتی غنا قائل شده‌اند. و تنها تعداد کمی از علمای متأخر قائل به حرمت عارضی غنا شده‌اند. و دیدگاه فقهای چون فیض کاشانی و شیخ انصاری مورد توجه واقع شده است و در پایان این فصل به بررسی مسئله عرف و کارشناس در حکم غنا و موسیقی پرداخته شده است و جایگاه عرف و زمینه کاربرد آن در فقه شیعه مورد بحث واقع شده است. که از نظر فقهای امامیه دلیل مستقلاً بر اعتبار و حجیت عرف فی نفسه وجود ندارد و هیچ یک از اقسام آن نمی‌تواند دلیل مستقلاً در مقابل کتاب، سنت، عقل و اجماع باشد بلکه حجیت آن منوط به کاشفیت از تأیید امضا شارع است. که در این فرض داخل در سنت است. با توجه به اینکه «اعراف» تابع شرایط فیزیکی، فرهنگی و اجتماعی می‌باشند و بدین سبب می‌توان گفت که یکی از علل تعدد تعاریف غنا به خاطر متغییر بودن عرف‌ها بوده است و مهم‌ترین نکته‌ای که در این مبحث مطرح است مسئله کار کارشناسی در مورد موسیقی است. کارشناس با آگاهی از ملاک‌های شرع، شاید تنها مرجعی است که قادر است موسیقی اصیل و صحیح را از موسیقی مبتذل تمیز دهد. فصل پنجم که مهم‌ترین فصل این رساله می‌باشد به مفهوم و ماهیت حکومت و اقسام حکم و در نهایت نقش حکومت در حرمت و حلیت غنا و موسیقی پرداخته و اختیارات ولایت فقیه را تشریح نموده‌ایم که در این باب این مسئله روشن شد که همه آنچه در حوزه حکومت از اختیارات و وظایف پیامبران و امامان پس از او

محسوب می‌شود برای فقیه جامع الشرایط که زمامدار حکومت اسلامی است، نیز معتبر است او می‌تواند در موضوعات یا بنا بر مصالح کلی مسلمانان یا بر طبق مصالح افراد حوزه حکومت خود عمل کند، که در نتیجه نظریه ولی فقیه به عنوان حاکم اسلامی در حلیت و حرمت غنا و موسیقی الزام آور است. در این فصل به نقش دو عنصر زمان و مکان در احکام به ویژه نقش آن دو در حکم حرمت و حلیت غنا و موسیقی پرداختیم و در انتهای فصل فتاوی صادره از امام خمینی (رحمه الله) و نیز بیانات مقام رهبری آیت الله خامنه‌ای در مورد غنا و موسیقی را بیان داشته‌ایم.

کلید واژه: غنا - موسیقی - حلیت - حرمت - حکومت - ولی فقیه - عرف.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
فصل اول کلیات	
۱. بیان مسئله.....	۱۱
۱. اهمیت و ضرورت.....	۱۲
۱. سؤالات تحقیق.....	۱۲
۱. فرضیات تحقیق.....	۱۳
۱. پیشینه تحقیق.....	۱۳
۱. چارچوب نظری تحقیق.....	۱۴
فصل دوم غنا، تبیین مفهوم و ماهیت آن	
۲. مبحث اول: معناشناسی و پیشینه غنا.....	۱۶
۱. ۱. معنای لغوی غنا.....	۱۶
۲. ۱. ۲. معنای اصطلاحی غنا.....	۱۸
۳. ۱. ۲. مفهوم و مصداق غنا در اصطلاح شرع.....	۲۰
۴. ۱. ۲. موسیقی.....	۲۱
۵. ۱. ۲. نسبت بین مفهوم غنا و موسیقی.....	۲۲
۲. ۲. مبحث دوم: پیشینه غنا در تاریخ و تمدن هنری انسان.....	۲۴
۱. ۲. ۲. پیشینه غنا در تمدن هنری ملل و اقوام.....	۲۴
۲. ۲. ۲. پیشینه غنا در ادیان الهی.....	۲۹
فصل سوم حکم غنا در آیات و روایات و آرای فقهای اسلامی	
۳. ۱. مبحث اول: حکم غنا در آیات و روایات.....	۳۲
۱. ۳. ۱. حکم غنا در آیات قرآن.....	۳۲
۲. ۳. ۱. معنای غنا در روایات.....	۴۲
۳. ۳. ۱. استثنائات حرمت غنا.....	۴۹
۳. ۲. مبحث دوم: حکم غنا از نظر فقهای اسلامی.....	۵۵
۱. ۳. ۲. آرای فقهای امامیه در زمینه حکم غنا.....	۵۵

۲. ۳. حکم غنا در مذاهب اهل سنت ۶۲

فصل چهارم آثار وضعی غنا و موسیقی، حکم غنا، عرف یا کارشناس

۱. ۴. مبحث اول: مفسده و ضرر غنا و موسیقی ۶۸

۱. ۴. ۱. تأثیرات شوم موسیقی در وجود انسان ۶۸

۲. ۴. ۱. آثار معنوی و اخلاقی غنا و موسیقی ۷۰

۳. ۴. ۱. نظریه دانشمندان پیرامون غناء و موسیقی ۷۴

۲. ۴. مبحث دوم: حکم پدیده ی غنا ۷۶

۱. ۴. ۲. حرمت غنا ذاتی است یا عرضی؟ ۷۶

۲. ۴. ۲. بررسی دیدگاه فیض کاشانی و محقق سبزواری ۸۸

۳. ۴. ۲. بررسی دیدگاه شیخ انصاری ۹۵

۴. ۴. ۲. نظر شهید مطهری درباره غنا و موسیقی ۹۷

۳. ۴. مبحث سوم: بررسی مسئله عرف و کارشناس در حکم غنا و موسیقی ۹۸

۱. ۴. ۳. عرف ملاک تشخیص ۹۸

۲. ۴. ۳. زمینه کاربرد عرف در فقه شیعه ۹۹

۳. ۴. ۳. اختلاف نظر ناشی از عرف ۱۰۰

۴. ۴. ۳. زمینه تشخیص ۱۰۱

۵. ۴. ۳. عرف و تفاوت آحاد آن در اثر پذیری از غنا ۱۰۲

۶. ۴. ۳. کارشناس، ملاک تشخیص ۱۰۴

فصل پنجم نقش حکومت در حرمت غنا و موسیقی

۱. ۵. مبحث اول: مفهوم و ماهیت حکومت و اقسام حکم ۱۰۸

۱. ۵. ۱. مفهوم حکومت و اقسام حکم ۱۰۸

۲. ۵. ۱. حکومت و احکام اولی ۱۱۸

۳. ۵. ۱. حکومت و احکام مصلحتی ۱۲۰

۴. ۵. ۱. نسبت احکام حکومتی با احکام اولیه و ثانویه ۱۲۴

۵. ۵. ۱. حکم حکومتی از دیدگاه امام خمینی رحمته الله ۱۲۷

۶. ۱. ۵. حکم غنا از منظر حکومت اسلامی..... ۱۳۱
۷. ۱. ۵. نقش زمان و مکان در احکام..... ۱۳۱
۲. ۵. مبحث دوم: احکام غنا و موسیقی..... ۱۳۴
۱. ۲. ۵. موسیقی در جامعه اسلامی (از نگاه مراجع)..... ۱۳۵
۲. ۲. ۵. حکم صداهای مشکوک..... ۱۳۵
۳. ۲. ۵. استفتائات..... ۱۳۷
۴. ۲. ۵. فتاوی صادره بر حرمت غناء از نظر امام خمینی (ره)..... ۱۳۸
۵. ۲. ۵. بیانات رهبر معظم انقلاب آیت الله خامنه ای..... ۱۳۹

فصل ششم نتیجه گیری و پیشنهادات

۱. ۶. نتیجه گیری..... ۱۴۲
۲. ۶. پیشنهادات..... ۱۴۵
- فهرست منابع..... ۱۴۶
- منابع فارسی..... ۱۴۶
- منابع عربی..... ۱۴۹
- مقالات و مجلات..... ۱۵۳
- نظرةً عابرة..... ۱۵۵
- Abstract..... ۱۵۷

فصل اول

کلیات

توجه به مقدماتی چون بیان مسأله‌ی تحقیق، سؤالات، فرضیات، اهداف و ضرورت آن برای دستیابی به دورنمایی از جهت پژوهش رساله و مسیر حرکت علمی آن الزامی است. از این رو در بخش کلیات به آن پرداخته‌ایم.

۱.۱. بیان مسئله

هنر همپای علم، دین و تکنولوژی از ارکان تشکیل دهنده فرهنگ هر جامعه محسوب می‌شود و نمایش دهنده علائق، احساسات و باورهای آن است. از طرف دیگر فقه دانشی است که استنباط و تبیین برنامه‌های عملی اسلام برای زندگی بشر را جهت تضمین رشد و شکوفایی انسان‌ها بر عهده دارد و از این رو نمی‌تواند از کنار عناصر اساسی فرهنگ جامعه همانند هنر بگذرد. به علاوه در جامعه دینی مانند ایران نیز که مردم به دنبال شیوه زندگی بر اساس دین هستند و حکومت اسلامی برای برنامه ریزی و اداره مسائل اساسی جامعه، نیازمند داشتن موضوع دین درباره آنهاست به عنوان دانش اصلی در تبیین معانی احکام شرعی در جامعه می‌تواند نقش بسیار مهمی را در خصوص حکم موسیقی داشته باشد.

مطالعه آرای فقیهان برجسته امامیه در طول تاریخ و بدست آوردن مبانی و استدلال‌های آنان در زمینه حکم غنا اجتناب ناپذیر است، در این زمینه فقیه برجسته معاصر یعنی امام خمینی (ره) که حکم حلیت موسیقی را با نهاد حکومت مشروع دینی پیوند داده‌اند راهگشای مناسب برای پژوهش‌های فقهی غنا و موسیقی به شمار می‌آید.

۲. ۱. اهمیت و ضرورت

هنگامی که موضوع تازه‌ای در زندگی اجتماعی یا فردی جامعه بوجود آمده و مورد ابتلای افراد زیادی قرار می‌گرفته است به ضرورت مجتهدان و فقها نیز به تبیین و شناخت و بیان احکام و قوانین مربوط بدان می‌پرداخته‌اند. یکی از موضوعاتی که مورد توجه فقها و علمای اعصار قرار گرفته، موضوع غنا و موسیقی است. از محرمات اسلام، دو عمل شبیه به هم، یعنی موسیقی (نوازندگی) و غنا (خوانندگی) است، چه انسان خودش نوازندگی یا خوانندگی کند، یا به آن‌ها گوش دهد. یکی از مهم‌ترین وسایل اشاعه فساد اخلاقی در جامعه و به گمراهی کشاندن جوانان و ضایع ساختن استعدادهای آنان موسیقی و غنای حرام است، ولی متأسفانه برخی از مردم آگاهانه یا از روی جهالت، این دشمن خطرناک را در میان جامعه خود پرورش می‌دهند و عمر گران بهای خود را در راه آن تلف می‌کنند. موقعیت فعلی جامعه اسلامی نگارنده را بر آن داشت تا به بررسی مسأله غنا و نقش حکومت در تعیین حکم آن بپردازد و به این سؤال پاسخ دهد چرا اسلام به موسیقی روی خوش نشان نمی‌دهد و چه علتی برای ممنوعیت غنا و موسیقی در اسلام وجود دارد؟ در فقه اسلامی درباره حرمت و حلیت غنا بحث فراوان شده است و با استناد به آیات و روایات مربوطه، درباره آن سخن به میان آمده است. علمای گران قدر بسیاری در این زمینه تألیفات ارزنده‌ای ارائه نموده‌اند، امید است که فقهای عظام و کارشناسان متعهد در این زمینه به نقاط مشترکی دست یابند و این معضل را از بوتۀ ابهام خارج سازند. حضرت امام خمینی رحمته الله بنیانگذار انقلاب اسلامی، درباره غنا مباحث ارزنده‌ای ارائه نموده‌اند و با توجه به عقیده ایشان به احکام حکومتی، کاربرد نظرات ایشان درباره غنا حائز اهمیت می‌باشد.

۳. ۱. سؤالات تحقیق

- ۱- نقش حکومت در حرمت و حلیت غنا و موسیقی چگونه است؟
- ۲- آیا حرمت و مذموم بودن غنا و موسیقی ذاتی است یا عرضی؟
- ۳- آثار وضعی غنا تا چه میزان در حرمت آن دخالت دارند؟

۴. ۱. فرضیات تحقیق

- ۱- نظریه ولی فقیه به عنوان حاکم اسلامی در حرمت غنا و موسیقی الزام آور است.
- ۲- بعضی از فقها غنا را بالعرض حرام می‌دانند اما مشهور فقها غنا را بالذات حرام می‌دانند.
- ۳- حرمت غنا بستگی به میزان تأثیر آن دارد.

۵. ۱. پیشینه تحقیق

پیشینه غنا و موسیقی در تاریخ و تمدن هنری انسان را می‌توان در دو بخش ۱- پیشینه غنا در تمدن هنری ملل و اقوام ۲- پیشینه غنا در ادیان الهی مورد بررسی قرار داد.

- **پیشینه غنا در تمدن هنری ملل و اقوام:** موسیقی در نزد یونانیان حدود شش قرن پیش از میلاد مسیح عاشیه توسط حکیم الهی یونان با تأسیس نظریه اعداد بنیان گذارده شد. موسیقی در فرهنگ‌ها و تمدن‌های توسعه یافته یونان باستان جایگاه رفیعی را احراز کرده بود. در یونان قدیم موسیقی و شعر و رقص با یکدیگر توأم بوده چنانکه گفته‌اند این سه هنر زاده یک مادرند؛ همچنین موسیقی نزد ایرانیان قبل از اسلام رونق کامل داشته است به طوری که پادشاهان ساسانی برای مطربان و مغنیان از نظر اجتماعی طبقه مخصوصی قرار داده بودند و شأن مغنیان را رفیع نمودند، راجع به تاریخ غنا و موسیقی در میان اعراب قبل از اسلام اطلاعات دقیقی در دست نیست، اما این نکته حائز اهمیت است که غنا و شراب و زن در جاهلیت در قلوب اعراب بیشترین لذت را داشته است. داستان‌های بازار عکاظ و حج، نمایانگر علاقه آن‌ها به موسیقی است. مشرکان در عصر بت پرستی نیایش‌های خود را با ترنم‌ها و موسیقی همراه می‌کردند که هنوز هم در وجود تلبیه و تهلیل نوع رقیقی از آن باقی مانده است.

- **پیشینه غنا در ادیان الهی:** در ادیان الهی دین یهود به گونه‌ای است که از شواهد موجود در تورات مشاهده می‌شود که قسمت عمده‌ای از زندگی عبریان را موسیقی تشکیل می‌داد. وقتی خداوند از مردم عبری خواست رویدادهای مخصوصی را به خاطر سپارند به موسی عاشیه دستور داد به مردم آوازی بیاموزد که به منزله یاد بود از رویدادهای مهم آن باشد. در زمینه پیدایش و گسترش موسیقی در مسیحیت اقوال متفاوتی است؛ اما از قرائن و شواهد زنده تاریخی این طور استفاده می‌شود که ترقی و پیشرفت عمده موسیقی مذهبی کلیسا را بایستی از قرن

چهارم میلادی دانست. به طور کلی پس از تحقیقات فراوان پژوهندگان در این زمینه چنین می‌توان نتیجه گرفت که از سده‌های چهارم تا یازدهم برخلاف چند سده اخیر رساله مستقلی در غناء نداریم.

این موضوع در کتاب‌ها و مقالات زیادی مورد بحث قرار گرفته است که مهمترین آن‌ها عبارتند از: قرآن کریم، بررسی فقهی پدیده غنا نوشته مجتبی الهی خراسانی، بحث امور ثابت و متغیر حکومت در کتاب حکومت اسلام عبدالله جوادی آملی، رساله مبانی فقهی غناء و موسیقی در اسلام، فصل نامه تخصصی فقه اهل بیت علیهم‌السلام آیت الله سید کاظم حائری یزدی، شوون و اختیارات ولی فقیه امام روح الله خمینی، احکام حکومتی و مصلحت سیف الله صرامی، میراث فقهی غنا و موسیقی رضا مختاری و محسن صادقی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها (ولایت فقیه) محمد تقی مصباح یزدی، دین و حکومت محمد صادق غلام جمشیدی و ... که تلاش ارزنده‌ای در این زمینه کرده‌اند.

۶.۱. چارچوب نظری تحقیق

نظریه وجود روابط ثابت و متغیر در زندگی اسلام و قوانین اولیه و ثانویه به تنهایی پاسخگوی تمامی نیازهای جامعه اسلامی نیستند. از این رو قسم سومی از احکام و قوانین به عنوان احکام حکومتی پیش بینی شده است که این احکام و قوانین عمدتاً مبتنی بر مصلحت نظام هستند و چون این مصلحت متغیر است، احکام حکومتی نیز در ذات خود سیال هستند. در دوران حضور اولیای معصوم علیهم‌السلام، اختیار صدور احکام حکومتی بر اساس ادله قرآنی و روایی صرفاً به آن‌ها واگذار شده است و در عصر غیبت بر اساس ادله عقلی و نقلی اختیار احکام حکومتی با فقیه جامع الشرایط می‌باشد. و ما در این مقال نقش ولایت فقیه و حکم حکومتی صادر شده از ایشان در مورد حلیت و حرمت غنا و موسیقی را مورد بررسی قرار داده‌ایم.

فصل دوم

غنا، تبیین مفهوم و ماهیت آن

۲.۱. مبحث اول: معناشناسی و پیشینه غنا

بررسی مفهومی واژگان موضوع تحقیق نخستین کلام تحقیق است زیرا اگر اصطلاحات و مفاهیم و واژه‌ها به درستی معنا نشوند بی تردید موجب اختلاط مفهومی تداخل و اشتراک لفظی شده و با ایجاد ابهام و سردرگمی و اختلاف، حرکت علمی را مختل خواهد کرد. بدین سیر برای ایجاد یک زبان و هماهنگی واژه‌ها در کاربردها و پرهیز از ابهام، در آغاز اصطلاحات مربوط به موضوع بحث را بیان نموده تا در مسیر تحقیق به بی راهه نرویم. پس لازم است با مفهوم لغوی و فقهی «غنا» و «موسیقی» آشنا شویم، زیرا چنان چه ماهیت غنا و موسیقی برای ما روشن نشود، موضوع بحث مجهول خواهد ماند، و این موجب ابهام در حکم نیز می‌گردد.

۲.۱.۱. معنای لغوی غنا

مهم‌ترین و مشکل‌ترین راه شناخت حکم غنا تعیین مفهوم و مصداق آن است، زیرا معنای واحدی پیرامون غنا عرضه نشده است. واژه شناسان، معنای کلمه «غنا» را با عبارتهای مختلف بیان کرده‌اند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود: فرهنگ جامع غنا را آواز خوش و سرود معنا کرده است.

در فرهنگ عمید در این زمینه آمده است: غنا (به کسر غین): «آواز خوش، سرود، آواز طرب انگیز»^۱. دهخدا غنا را به معنای آواز خوشی که طرب انگیزد؛ سرود دانسته است.^۲ ابن اثیر در *نهایه* و ابن منظور در *لسان العرب* نوشته‌اند: «أَنَّ كُلَّ مَنْ رَفَعَ صَوْتَهُ وَوَالَاهُ (صدا را کشیدن، ترجیع صوت)، فُصُوْتُهُ عِنْدَ الْعَرَبِ غَنًا.

۱. عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۹ هـ ش، ج ۳، ص ۲۱۱۳.

۲. دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه*، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۳ هـ ش، ج ۴۷، ص ۳۲۸.

هر کس صدای خود را بلند کند و آن را پایین آورد، صدای او در نزد عرب‌ها غنا نامیده می‌شود.^۱ مقصود از «موالات» ترجیع است. خلیل بن احمد فراهیدی در کتاب *العین* می‌گوید: «الغنا: ممدود فی الصوت؛ غنا عبارت است از کشیدن صدا».^۲

طریحی در *مجمع البحرین* می‌نویسد: «غنا (بر وزن کسا) عبارت است از: صدایی که همراه با ترجیع و زیر و بم باشد به گونه‌ای که طرب انگیز و شادی آفرین باشد، یا در نظر عرف «غنا» نامیده شود اگر چه طرب آور نباشد، اعم از این که در قرائت قرآن یا شعر باشد و یا در غیر از این دو».^۳ جوهری در *الصاحح* می‌گوید:

«الغناء بالكسر: من السماع غناء (با کسر غین) به معنای سماع و آواز خوانی است».^۴

و بین سماع و غنا ترادف وجود دارد. درباره‌ی واژه «سمع» نیز گفته است: «و السمعهُ المَغْنِیهِ، پس معلوم می‌شود که جوهری نیز غنا را به معنای آواز خوانی می‌داند».

در *المنجد* آمده است: «غنی تَغْنِیَةً صَوْت، و الشَّعْر و بالشَّعْر: تَرَنَّم به بالغناء: هر گاه گفته شود: «غنی تَغْنِیَهُ» منظور این است که آواز داد و هر گاه گفته شود: «غنی الشَّعْر» یا «غنی بالشَّعْر»؛ یعنی با شعر آواز خوانی کرد، ترانه خواند».^۵ در لغت‌نامه‌ی *الآرب فی لغة العرب* آمده است: «غنا به معنای آواز خوشی است که طرب انگیز بوده و هم معنی سرود می‌باشد».^۶

مؤلف *الریاض* در این زمینه می‌نویسد:

«و غنا مدّ صوت است که دارای ترجیع طرب انگیز باشد، یا آن چه که در عرف بدان

غنا گویند، گرچه طرب نیاورد».^۷

به نظر نگارنده، از تتبع در معنای ارائه شده از ناحیه لغت شناسان در می‌یابیم که اولاً غنا از مقوله صوت است، ثانیاً همه آن‌ها تلقی یکسانی از کیفیت صوتی که غنا تلقی می‌شود، ندارند.

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۱۴ هـ، ج ۱۵، ص ۱۳۶؛ ابن اثیر، علی بن محمد، *النهایه*، بیروت، دارالفکر، ۱۳۸۴ هـ ش، ج ۳، ص ۳۹۱.

۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، *ترتیب کتاب العین*، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، بی‌تا، ص ۱۵.

۳. طریحی، فخر الدین بن محمد، *مجمع البحرین*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷ هـ، ج ۲، ص ۱۶۱.

۴. جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصاحح المسمی تاج اللغة و صحاح العربیة*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰ هـ، ج ۶، ص ۳۱۸.

۵. معلوف، لوئیس، *المنجد*، تهران، انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۶۵ ش، ج ۳، ص ۲۵۰.

۶. صفی پور، عبدالرحیم، *منتهی الارب فی لغة العرب*، قم، چاپ اسلامی، ۱۳۶۸ ش، ج ۴، ص ۹۳۴.

۷. طباطبایی، سید علی، *الریاض المسائل فی تحقیق الاحکام باللائل*، قم، آل بیت، ۱۳۶۳ هـ، ج ۱، ص ۵۲۰.

۲.۱.۲. معنای اصطلاحی غنا

فقیهان اسلامی قبل از تبیین حکم غنا نسبت به تبیین ماهیت آن تلقی خود را ارائه نموده‌اند. در *المسالك* شهید ثانی آمده است: غنا (به مدّ) مدّ صوت است که دارای ترجیع طرب انگیز باشد. بنابراین بدون این دو وصف - یعنی ترجیع همراه با اطراب - حرام نیست، گرچه یکی از آن‌ها وجود داشته باشد. جماعتی از امامیه نیز آن را همین طور تعریف کرده‌اند. بعضی نیز آن را به عرف واگذاشته‌اند که هر چه در عرف، غنا نامیده می‌شود، حرام است، گرچه طرب نینگیزد و این رأی خوبی است.^۱ در *جامع المقاصد* کرکی، در تعلیق بر عبارت «و الغناء» از کتاب *القواعد* آمده است:

«اما این گفته وی که "الغناء" این کلمه ممدود است، مراد از آن، بنابر آن چه در *الدروس* آمده، مدّی صوت است که دارای ترجیع طرب انگیز باشد و صرف مدّ صوت حرام نشده، اگر چه دل‌ها به آن میل کند، البته تا وقتی که به سبب دارا بودن ترجیع مقتضی طرب، به طرب انگیزی نینجامد.»^۲

عبدالرحمن جزیری به مناسبت بیان احکام غنا آن را تردید الصوت بالألحان (چرخاندن صدا با آهنگ) می‌داند.^۳ در *ردّ المحتار* به نقل از قهستانی، غنا این گونه تعریف شده است: چرخاندن صدا با آهنگ به همراه شعر و تصنیف مناسب. در واقع قهستانی دو قید بر تعریف جزیری می‌افزاید.^۴ برخی از فقیهان بر این نظرند که غنا دو گونه است و هر کدام تعریف جداگانه‌ای دارند. از این روی برای آن دو تعریف ارائه داده‌اند، ابن حجر هیثمی می‌نویسد:

«غنا شعرخوانی با صدای بلند است. از این روی گروهی از عالمان شافعی و مالکی - که قرطبی و اذری در زمره آنانند - گفته‌اند: خوانندگی و گوش فرادادن بدان دو قسم است: اول، خوانندگی مردم عادی است بی‌آنکه قواعد تغنی را مراعات کند، مانند اشعاری که به گاه انجام دادن برخی از کارهای دشوار می‌خوانند تا خستگی زداید و نشاط آفریند و مانند آوازی که شتربانان برای افزایش سرعت شتران می‌خوانند ... دوم،

۱. صفی پور، عبدالرحیم، پیشین.

۲. همان، ص ۵۲.

۳. جزیری، عبدالرحمان، *الفقه علی المذاهب الاربعه*، چاپ هفتم، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۹ ه، ج ۲، ص ۴۲.

۴. دمشقی، محمد امین ابن عمر بن عابدین، *ردّ المحتار علی الدرّ المختار «حاشیه ابن عابدین»*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۹

۵. ج ۶، ص ۳۴۹.

غناپی است که به سان صنعتی (هنری) رخ می‌نماید و تنها خوانندگان حرفه‌ای و متخصصان غنا می‌توانند آن را اجرا کنند؛ آنان بخشی از یک غزل را با آهنگ‌ها و تقطیع‌های هیجان‌آفرین و طرب‌زا می‌خوانند.^۱

مرحوم نراقی معانی ارائه شده از واژه غنا را در یک جمع بندی این چنین بیان کرده‌اند: ۱- الصوت المطرب، ۲- الصوت مشتمل علی ترجیع ۳- الصوت مشتمل علی الترجیع و الاطراب ۴- الغنا: الترجیع ۵- الغنا: التطریب ۶- الغنا: الترجیع مع التطریب ۷- رفع صوت مع الترجیع ۸- مد الصوت ۹- مد مع احد الوصفین او کلیهما ۱۰- تحسین الصوت ۱۱- مد الصوت و موالاته ۱۲- صوت موزون منهم المحرك القلب ۱۳- الاحاله الی العرف ۱۴- ما یكون دوییتا ۱۵- السرود ۱۶- ما یسمى بالفارسیه^۲. با نگاه اجمالی در این تعریف‌ها در می‌یابیم که دست‌یابی به معنای غنا منوط به دریافت صحیح از واژه‌هایی چون ترجیع، تطریب و ... می‌باشد. بدین جهت در واژه‌شناسی غنا تبیین اجمالی برخی از این واژه‌ها مقدم داشته می‌شود. از جمله این واژه‌ها کلمه ترجیع است در لغت به گردانیدن صوت و آواز در حلق، ترجیع گفته شده است، بعضی ترجیع را اداره صوت در حلق و تقارب حرکات صوت نفس دانسته‌اند.

ابن منظور در *لسان العرب* آورده است: «رجع الرجل ای رده صوتہ قرأه او اذان او غناء او غیر ذلك مما یترنم به^۳» مؤلف المنجد ترجیع را بازگرداندن صدا در حلق معنی نموده است.^۴ جوهری در *صاح* ترجیع را این‌گونه بیان نموده است: «ترجیع الصوت تردیده فی الحلق کقرأه اصحاب الالحن» زمخشری ترجیع را بازگرداندن آواز در حلق معنی نموده است.^۵

یکی دیگر از واژه‌های کلیدی مبحث غنا واژه طرب است. ابن منظور در *لسان العرب* آورده است طرب شادی و غم است و گفته شده است طرب سبکی است که در وقت شدت شادی و غم یا غایت آرزو برای انسان عارض می‌شود و گفته شده است طرب حلول شادی و فرح و رفتن حزن و غم است.^۶ زمخشری در

۱. الهیثمی، احمد بن محمد بن حجر المکی، *کف الرعاع عن محرمات اللهو والسماح*، با تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۶هـ، ص ۵۹.

۲. نراقی، ملا احمد بن محمد مهدی، *مستند الشیعه*، قم، آل البیت، ۱۳۷۹هـ، ج ۲، ص ۳۴۰.

۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، پیشین، ج ۸، ص ۱۱۵.

۴. معلوف، لوئیس، پیشین.

۵. جوهری، اسماعیل بن حماد، پیشین، ج ۶، ص ۲۱۸.

۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، پیشین، ج ۸، ص ۱۱۵.

تعریف طرب نوشته است: الطرب و هو خفه من سرور أُوهم^۱، جوهری در صحاح اللغة تطریب را به معنای کشاندن صدا و زیبا ساختن آن دانسته است.^۲ مرحوم علی اکبر دهخدا طرب را به معنای شادی، فرح، نشاط، آرامش، خوشی و خوشدلی معنی نموده است.^۳ بنا به تعریف صحاح طرب عبارت است از: «یک نوع خفت و سبکی که از شدت شادی و یا از شدت حزن بر انسان عارض می‌شود».^۴ برخی عالمان مراد از اطراب و تطریب مورد بحث در غنا را غیر از طرب به معنای سبک شدن از شدت حزن و شادی دانسته‌اند. بدون تردید طربی که در معنای غنا لحاظ شده است حالت روحی است که انسان تعادل طبیعی خویش را از دست می‌دهد و هیجان بر او غلبه پیدا می‌کند و میل به شهوت در او افزایش می‌یابد.

واژه «عَرَدَ» نیز از جمله واژه‌هایی است که در برخی تعابیر مشاهده می‌شود مراد از آن تطریب در صوت است. «لحن» نیز واژه دیگری است که جمع الحان و لحن می‌باشد چنانکه در روایت آمده است «إقروا القرآن یلحون العرب» مراد از لحن در قرائت نشاط آفرین بودن آن است. بین لحن و صدای حسن و غنا رابطه عموم و خصوص من وجه است.

۳.۱.۲. مفهوم و مصداق غنا در اصطلاح شرع

مفهوم اصطلاحی غنا در شریعت اسلامی که موضوع حرمت است با مفهوم لغوی و عرفی آن فرق می‌کند، زیرا اهل لغت مطلق صدای بلند صدای زیبا، ترجیع صدا و ... را غنا می‌نامند و در روایات کلمه غنا اخص بکار رفته است زیرا از یک سو در روایات صدای زیبا و قرائت حسن حتی ترجیع دار مدح شده و از سوی دیگر غنای حرام شمرده شده و این دلیل اخص بودن غنای حرام شرعی از غنای به معنای لغوی است. علاوه بر این در نفس روایات استدلال حرمت، به قول زور و لهو و باطل است که ملاک، تطبیق با این‌ها است. لذا اگر غنا را به معنای لغوی بگیریم غنا دو قسم خواهد بود:

۱- غنایی که از نظر شرعی حرام و به گونه ی لهو و لغو و الفاظ باطل و قول زور باشد.

۱. زمخشری، محمود، اساس البلاغه، تهران، انتشارات نبوی، چاپ وزیری، ۱۳۷۵ ش، ص ۲۲۷.

۲. جوهری، اسماعیل بن حماد، پیشین، ص ۲۱۹.

۳. دهخدا، علی اکبر، پیشین، ج ۴۴، ص ۹۸.

۴. شمنی، ابوالعباس تقی الدین احمد بن محمد، المنصف من الکلام علی مغنی ابن هشام، بیروت، دار الطباعة الله قلی، ۱۴۰۶ هـ، باب همزه، ص ۱۸.

۲- غنایی که از نظر شرع حرام نباشد که مطلق آواز است. و شاید کسانی که نفس غنا را حرام ندانسته بلکه حرمت را معلول عوارض خارجی دانسته‌اند.

معنای لغوی غنا را در نظر داشته‌اند. و اگر غنا را به معنای فقهی و روانی و شرعی را در نظر بگیریم غنا دو صورت نخواهد بود بلکه به طور مطلق حرام خواهد بود و شاید کسانی که نفس غنا را حرام دانسته‌اند غنا را به معنای اصطلاحی و شرعی گرفته‌اند.

«میان معنای لغوی و اصطلاحی غنا تعارض نیست، زیرا معنای لغوی عام است که هر آوازی را در بر گیرد و معنای شرعی آواز، خاص است به گونه ای که آواز لهُو و یا کلمات باطل باشد. و فی الحقیقه شرع معنای جدیدی را در نظر نگرفته بلکه موضوع حرمت را بیان داشته که مفهوم جدید تلقی شده شارع پس از افزودن قیدی بر غنا به معنای لغوی، آن را موضوع حرام قرار داده است.»^۱

۴. ۱. ۲. موسیقی

اصل واژه «موسیقی» یونانی است که در زبان عربی و فارسی نیز استعمال می‌شود. اهل لغت مفهوم آن را با عبارت های گوناگون بیان کرده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- در اقرب الموارد آمده است: «الموسیقی فنّ الغناء و التّطریب، یونانیّتها موسیقی، و صاحب الفَن موسیقی»؛ موسیقا به معنای فنّ آواز خوانی، سرود خوانی و شادی کردن است؛ لفظ یونانی آن موسیکا می‌باشد و صاحب این فن را [در زبان عربی] موسیقی می‌گویند. ۲- در المعجم الوجیز می‌خوانیم: الموسیقی لفظ یطلق علی فنون العزف علی آلات الطّرب ... الموسیقی المنسوب الی الموسیقی. الموسیقار: من حرفته الموسیقی؛ موسیقیا لفظی است که بر فنون نواختن آلات طرب اطلاق می‌شود. موسیقا به کسی گفته می‌شود که با موسیقی ارتباط داشته باشد و به آن منسوب گردد. موسیقا کسی است که حرفه و شغلش موسیقی باشد.^۲ عبارت فوق در المعجم الوسیط نیز آمده است.^۳

در المنجد چنین آمده است: «الموسیقی فن الغناء و التّطریب، و العامّة تقول. موزیکا، و تطلقها علی بعض

۱. چیت سازیان، مرتضی، رساله مبانی فقهی غنا و موسیقی، مقطع ارشد، ۱۳۶۸ ش، ص ۴۲.

۲. نوری، اسماعیل، موسیقی و غنا از دیدگاه اسلام، چاپ سوم، قم، انتشارات بوستان کتاب، ۱۳۸۵ ش، ص ۲۳.

۳. همان، ۲۳.

آلات الطرب (یونانیه). الموسیقی من يتعاطی الموسیقی؛» موسیقا لفظ یونانی و به معنای فن خوانندگی و نوازندگی است و مردم عوام به آن «موزیکا» می‌گویند و مقصودشان بعض آلات موسیقی می‌باشد، و موسیقی به کسی گفته می‌شود که با موسیقی ارتباط داشته باشد.^۱ برهان قاطع می‌گوید: موسیقار، ساز معروفی است که آن را از نی‌های بزرگ و کوچک به هم وصل کرده‌اند و جمعی می‌گویند: «نام پرنده ای است که در منقار آن سوراخ بسیاری هست و از آن سوراخ‌ها آوازهای گوناگون برمی‌آید و موسیقی از آن مأخوذ است.»^۲ دهخدا می‌نویسد: در رسائل اخوان الصفا آمده: «انّ الموسیقی هی الغناء و الغناء هو الحان مؤلفه؛ منظور از موسیقی همان غنا است، و غنا مجموعه ای از آهنگ‌هاست.^۳ فرهنگ نوینمی‌گوید: «موسیقی الغناء و التطریب؛ فن نغمه پردازی و ساززنی است.»^۴ در فرهنگ ابجدی چنین آمده است: «الموسیقی: فنّ آواز و موزیک (این کلمه یونانی است) الموسیقی: موسیقی دان.^۵ در فرهنگ فشرده زبان فارسی چنین است: «موسیقی (اسم، معرب، یونانی، لاتینی) فنّ ترکیب اصوات به نحوی که به گوش خوشایند باشد، موزیک.»

موسیقی دان: هنرمندی که به شناخت و خلق آثار موسیقی یا نواختن ابزار موسیقی می‌پردازد (موزیسین).^۶ فارابی در الموسیقی الکبیر می‌گوید: «لفظ الموسیقی معناه الالحن، و اسم اللحن قد يقع علی جماعه نغم مختلفه رتبت ترتیباً محدوداً؛» کلمه موسیقی به معنای آهنگ هاست، و آهنگ نیز به معنای نغمه‌های مختلفی است که با نظم و ترتیب در کنار هم چیده شود.^۷

۵. ۱. ۲. نسبت بین مفهوم غنا و موسیقی

در آیات و روایات از این لفظ اثری نیست و آنچه از آنها یافت می‌شود کلمه غنا و وسایل لهو طرب است که بیش‌تر فقها به بحث غنا اکتفا کرده‌اند یا ذکر آن از موسیقی به میان نمی‌آورند و یا به اشاره ای کوتاه بسنده

۱. همان، ۲۳.

۲. تبریزی، محمد بن حسین بن خلف، برهان قاطع، تهران، انتشارات کتاب فروشی ابن سینا، ۱۳۷۶ ش، ص ۲۱۳۲.

۳. دهخدا، علی اکبر، پیشین، ص ۱۲۴۱؛ ج ۱۱، ص ۱۶۸۱۹.

۴. الیاس انطون، الیاس، فرهنگ نوین عربی فارسی، تهران، انتشارات کتاب فروشی اسلامیة، بی تا، ص ۲۵.

۵. مهیار، رضا، فرهنگ ابجدی، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۰ ش، ص ۸۸۱.

۶. معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱ ش، ص ۹۳۳.

۷. فارابی، ابونصر، الموسیقی الکبیر، با تحقیق عطاس عبدالملک خشیه و دکتر محمد احمد حفنی، ترجمه داوود حاتمی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ ش، ص ۴۷.

کتاب الموسیقی الکبیر گرچه مربوط به لغت نیست، ولی در فنّ موسیقی نوشته شده است. از این رو مطلب آن را نقل کردیم.

می‌کنند. این موضوع چنین به ذهن القا می‌کند که موسیقی تابعی از غنا است و حکم موسیقی همان حکم غنا را دارد. اما با دقت در گفتار آنان در می‌یابیم که نه تنها موسیقی را تابعی از غنا نمی‌دانند بلکه حرمت غنا را تابع موسیقی می‌دانند. غنا از صفات صوت است ولی موسیقی ترکیب اصوات است. حتی علمایی چون شیخ طوسی که غنا در عروسی را جایز شمرده است می‌فرماید: این به شرطی است که همراه غنا، موسیقی نباشد و إلاً غنا مجاز تبدیل به حرام می‌شود.^۱ شهید ثانی در لمعه می‌فرماید: «عده ای از علما من جمله شهید اول در (دروس) آوازخوانی زن در عروسی را جایز شمرده است به شرط اینکه سخنی باطل نسراید و از آلات لهو و لعب یا دفی که حلقه دارد استفاده نکنند البته دف بی حلقه مانعی ندارد...»^۲

از مجموع گفتار علما چنین برمی‌آید که نه تنها حرمت موسیقی تابع غنا نیست بلکه غنای مجاز مانند غنا در عروسی اگر همراه با آلات موسیقی باشد، حرام خواهد بود. موسیقی نیز همانند غنا دارای دو کاربرد حلال و حرام است لکن چون در جامعه اسلامی بیشتر کاربرد حرام داشته است تدریجاً موسیقی همانند غنا جزء محرمات مسلم شده است، لکن غنا چون در زمان های بعدی دارای کاربرد حلال در مجامع دینی از قبیل مداحی و مرثیه شده است بعضی از علما بر جواز نوعی از آن فتواداده‌اند. اما موسیقی چنین استفاده ای نداشته است. مرحوم فیض کاشانی و محقق سبزواری روایات حرمت غنا را ناظر بر عمل رژیمهای اموی و عباسی دانسته‌اند که کاربردی باطل داشته و وسیله ای برای انحراف از مسیر الهی بوده است لذا روایات صادره در حرمت غنا را ناظر به زمان صدور دانسته‌اند. موسیقی نیز چنین است و همان طوری که غنا در بعضی موارد از قبیل مجالس عروسی از طرف معصومین علیهم‌السلام مجاز شمرده شده است، موسیقی نیز جایز می‌گردد. بنابراین موسیقی نیز دو کاربرد حلال و حرام دارد: اگر مقصود آن لهو، لغو، گمراهی، گناه، تحریک شهوات و فساد باشد، حرام است و اگر هدفی عالی را طی نماید و احساسات معنوی را احیا کند و شور جنگ و دفاع را در سر بپروراند. و اگر عواطف انسانی و محبت اجتماعی را بر انگیزاند جایز خواهد بود. بنابراین غنا از مصادیق موسیقی است و موسیقی اعم از آن و مطلق است. بنابراین نسبت بین غنا و موسیقی، عموم و خصوص من وجه است. به هر صورت به نظر نگارنده هیچ دلیلی بر حرمت مطلق موسیقی نیست مگر جایی که منطبق بر عنوان حرام بشود.

نظر نگارنده این مقال در پایان این مبحث در مورد غنا به این ترتیب است که غنا صوت متناسبی است

۱. طوسی، محمد بن حسن، *استبصار*، نجف اشرف، مکتب الامین، ۱۳۷۳ ه، ج ۳، ص ۶۲.

۲. عاملی (شهید ثانی)، *زین الدین بن علی، روضة البهیة فی شرح لمعة الدمشقیة*، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۵ ه، ج ۱، ص ۲۷۲.

که به خاطر تناسبش، شأنیت و توانایی ایجاد طرب را در شنونده ای که از متعارف مردم باشد، داشته باشد و طرب یعنی حالت سبکی که به انسان عارض می‌شود و نزدیک است عقل را از بین برده و برای متعارف مردم کار مسکر و مست کننده را انجام دهد. و هر آواز و صدا و صوتی که این تعریف بر آن صادق و منطبق نباشد غنا نیست، گرچه خواننده آن آواز دارای صوتی لطیف باشد، و خوب ادا کند، و بسیار عالی بخواند، و از طرف شنوندگان مورد بالاترین مراتب تحسین قرار گیرد. همانگونه که اگر صدا متناسب باشد و تناسب بین اجزا را دارا باشد، غنا به حساب می‌آید گرچه خواننده اش بد صدا باشد و موجب طرب هم نگردد، بلکه ضد طرب را در شنونده پدید آورد.

۲.۲. مبث دوم: پیشینه غنا در تاریخ و تمدن هنری انسان

تحقیق در هر موضوع، نیازمند چشم اندازی به تاریخ و پیشینه آن موضوع می باشد پس لازم است در اینجا نگاهی به پیشینه موضوع تحقیق داشته باشیم.

۲.۲.۱. پیشینه غنا در تمدن هنری ملل و اقوام

موسیقی و غنا یا نوازندگی و خوانندگی، دو مقوله ای است که از دیر باز مورد توجه اکثر ملل قرار گرفته و در اقوام مختلف رونق کامل داشته است، که در این بحث به رویکرد موسیقی در تمدن هنری بعضی از ملل و اقوام پرداخته شده است.

۲.۲.۱.۱. موسیقی در نزد یونانیان

حدود شش قرن پیش از میلاد مسیح ﷺ فیثاغورث حکیم الهی یونان با تأسیس نظریه اعداد، مبانی موسیقی در مغرب زمین را بنیان گذارد. او معتقد بود که هر چیزی در این جهان صورتی است از حقیقت خود در عالم افلاک و تمام نغمات موسیقی هم در عالم افلاک و ارواح نمودار است. می‌گویند که او جان خود را تزکیه کرد و به عالم بالا عروج داد و با آن صفای باطن و ضمیر پاک و ذهن روشن خود، نغمات افلاک و اصوات حرکات

کواکب را سماع کرد و سپس علم الحان و موسیقی را بنیان نهاد. افلاطون درباره ترکیب موسیقی چنین بیان می‌دارد: «موسیقی از سه رکن لحن (ملودی) ایقاع (ریتم) و محتوای کلامی و شعری تشکیل می‌شود و دو رکن اول باید تابع مضمون و محتوا باشد.» ارسطو حکیم الهی پس از افلاطون می‌گوید: «از موسیقی می‌توان در بسیاری از شئون زندگی، تربیت، سرگرمی، درمان، خوشگذرانی و تعدیل احساسات و عواطف استفاده کرد. منتهی اوقات فراغت باید با نوعی از موسیقی مفید و تعالی بخش پر شود. موسیقی در فرهنگ‌ها و تمدن‌های توسعه یافته یونان باستان جایگاه رفیعی را احراز کرده بود. حکما که قانونگذاران و هادیان جامعه بودند. مانع رشد نفسانی موسیقی می‌شوند. در یونان قدیم موسیقی و شعر و رقص با یکدیگر توأم بوده چنانکه گفته‌اند: این سه هنر، زاده یک مادرند»^۱

۲.۲.۱.۲. موسیقی نزد ایرانیان قبل از اسلام

موسیقی در ایران رونق کامل داشته است. اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانی در موقعی که درباریان و اعیان دربار خود را به طبقات متمایز تقسیم می‌نمود. مطربان و مغنیان را در طبقه مخصوصی قرار داده‌اند. شاهان بعد از اردشیر چون بهرام گور چون به طرب میلی تمام داشت، شأن مغنیان را رفیع نمود و بر درجات ایشان افزود. از عهد اردشیر به بعد رسم شده بود که پادشاهان ساسانی همیشه از ندمایی که در دربار حضور حاصل می‌کردند قریب بیست ذراع دورتر می‌نشستند و در فاصله ده ذراعی پرده ای می‌آویختند و پرده داری پادشاه با شخصی از ابنای اساوره بود موسوم به «خرم باشی» و اگر او حاضر نبود از همان طبقه، دیگری را با همان عنوان خرم باشی به جای او منصوب می‌کردند. در موقعی که پادشاه به لهو و لعب و طرب می‌نشست نیز این رسم اجرا می‌شد.

حمدالله مستوفی می‌گوید: در زمان بهرام کار مطربان بالا گرفت چنانکه مطربی روزی به صد درم قانع نمی‌شد. بهرام گور از هندوستان ۲۰۰۰ لولی جهت مطربی مردم آورد و نسل ایشان هنوز در برخی نقاط ایران وجود دارد. موسیقی در عهد خسرو پرویز به منتهای درجه ترقی خود رسید و تشویق‌های آن پادشاه از صاحبان ذوق باعث ظهور دو خنیاگر و سازنده مشهور ایرانی باربد و نکبسا گردید. موسیقی دوره ساسانی در موسیقی دوره اسلامی تأثیر عظیمی نمود و مسلمین بعضی از آلات و اصطلاحات این فن خود را از ایرانیان اخذ کرده‌اند. و لغات صغانه (چغانه) و نای، طنبور (تنبور) و زه و غیره شاهد این مدعاست. هرودت مورخ مشهور یونانی

۱. ایرانی، اکبر، موسیقی در سیر تلاقی/اندیشه‌ها، تهران، انتشارات حوزه‌ی هنری تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲ ش، ص ۱۷.

درباره موسیقی مذهبی دوره هخامنشیان اشاره می‌کند که ایرانیان برای تقدیم نذر و قربانی به خدا و مقدسات خود مذبح ندارند، آتش مقدس روشن نمی‌کنند، بر قبور شراب نمی‌پاشند ولی یکی از مطربان حاضر می‌شود و یکی از سرودهای مذهبی و مقدس را می‌خواند.^۱

۳.۱.۲. پیشینه غنا در میان اعراب قبل از اسلام

تقریباً تمام کسانی که درباره موضوع موسیقی عرب نوشته‌اند، از لحاظ منشأ این هنر یا به ایران یا به یونان نگریسته‌اند. که تا حدودی موجه است.

راجع به تاریخ موسیقی قبل اسلام اطلاعات دقیقی در دست نیست. اما این نکته حائز اهمیت است که غنا و شراب و زن در جاهلیت در قلوب اعراب بیشترین لذت را داشت. داستانهای بازار عکاظ و مراسم حج نمایانگر علاقه آنها به غنا و موسیقی است. مشرکان در عصر بت پرستی نیایش های خود را با ترنم ها و موسیقی همراه می‌کردند که هنوز هم در وجود تهلیل و تلبیه نوع رقیقی از آن باقی مانده است.^۲

مؤلف عقدالفريد می‌گوید: اصل و منشأ موسیقی (غنا) را باید در وجود غلامان در شهرهای بازرگانی عرب مثل مدینه و طائف ردیابی کرد.^۳ موسیقی در نمایش فالگیران و غیب گویان عرب نقش عمده ای داشته است و عقیده داشتند که به کمک موسیقی می‌توان جنیان را آرام کرد و در زبان عربی صدای جن را عَزَف می‌نامند که نام آلت خاصی در موسیقی است. با تمام این احوال از موسیقی عرب باستان از کتیبه ای از آشور بانیبال (قرن هفتم قبل از میلاد) استنباط شده که اسیران عرب حین کار مشقت بار برای اربابان آشوری، آواز (آله له) می‌خواندند و موسیقی (فنگوته) مینواختند و این کار اربابان آشوری را به وجد در می‌آورد.

۴.۱.۲. فرهنگ و شعر عرب در دوران جاهلیت

زندگی اعراب جاهلی که به صورت قبله ای اداره می‌شد، چیزی جز خرافه پرستی، بت پرستی، رواج فسق و فجور و فساد و شهوت رانی نبود. قرآن کریم آداب غلط آن دوران را نکوهش کرده است. مسعودی در مروج المذهب می‌گوید: «هیچ ملتی بعد از رومیان بیش از اعراب جاهلی در میگساری و لهو و لعب صرف وقت نکردند. ایرانیان در خوانندگی و نوازندگی پیشگام بودند ولی اعراب جاهلی در انشاد غزل و قصیده‌های بلند،

۱. اسماعیل پور، علی، موسیقی در تاریخ و قرآن، مقدمه از احمد بهشتی، ناشر مؤلف، ۱۳۶۸ ش، ص ۸۸.

۲. چیت سزایان، مرتضی، پیشین، ص ۵۸، به نقل از عقدالفريد، ج ۳، ص ۱۸۶.

۳. همان، ص ۵۸.

گوی سبقت را از دیگران ربوده بودند. هیچ شاعر جاهلی را نمی‌توان سراغ گرفت جز آنکه در وصف شراب و شباب و ظواهر زنان اشعاری نسروده باشد.^۱

ابن عبدربه در عقد الفرید می‌گوید: «در هر خانه ای شاعری بود و خواننده ای، اغلب شاعران برای خوانندگان خود شعر می‌سرودند و با یکدیگر مبارزه و تحدی می‌کردند. آن چه برای عرب جاهلی اصل بود، زن بود و شتر و هر جا که بود شعر بود و سرود، بازار نخاسی (خرید و فروش بردگان) داغ بود، چنانکه بازار خرید و فروش قینه (کنیزک خواننده) داغتر بود.^۲

قینه‌ها اشعار شاعران را می‌خواندند و در حین خواندن می‌رقصیدند و شراب می‌خوردند و خانه‌هایی که در آن قینه‌ها بودند، مجالس لهو و لعب برپا بود. تا اینکه با ظهور دین مبین اسلام همه آن‌ها جمع شده و موسیقی مطربی و لهوری برچیده شد.^۳

۵. ۱. ۲. نحوه برخورد پیامبر اسلام با غنا

یکی از حکایات مضبوط در مجموعه عظیم کتاب الأغانی به ظاهر نشان می‌دهد که در سپیده دم اسلام هیچگونه منع خاصی علیه موسیقی وجود نداشته است: قریش خبر یافته بودند که أعشی میمون بن قیس شاعر و خنیاگر معروف به راه افتاده تا با حضرت ملاقات کند، آنان تصمیم گرفتند مانع این دیدار شوند و با کوشش بسیار خواستند شاعر را از رفتن نزد حضرت باز دارند و به او گوشزد کردند که پیامبر اسلام بسیاری از چیزهایی را که أعشی قویاً بدانها پای بند است حرام شناخته‌اند. شاعر می‌پرسد این‌ها چیستند؟ ابوسفیان پاسخ می‌دهد: این‌ها زن، بارگی، قمار، ربا و شراب‌اند.^۴

بعد ابوالفرج اصفهانی نتیجه می‌گیرد اگر موسیقی نیز جزو حرامها بود با توجه به اینکه أعشی به آن هنر سخت علاقه مند بوده، بی گمان نام آن را هم ذکر می‌کردند. البته نباید این چنین در این باره نظر داد، پیامبر از نوعی موسیقی که با شعر همراه بوده و در آرمان‌های مشرکان جلوه خاصی داشته پرهیز می‌کردند. وقتی انسان به محدودیت‌ها در شنود موسیقی برخورد می‌کند به این نتیجه می‌رسد که حضرت عادت‌ها و رسوم عرب قبل از اسلام را که لهو و لعب بوده است، نهی فرموده‌اند و اینکه حضرت هر گاه می‌خواستند بیت شعری

۱. مسعودی، علی بن الحسین بن علی، مروج المذهب و معادن الجواهر، قم، دارالثقافة، ۱۳۶۳ ش، ج ۸، ص ۹۴.

۲. عبدربه، احمد بن اندلسی، عقد الفرید، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۹ ق، ج ۳، ص ۱۸۲.

۳. ایرانی، اکبر، مقاله دین و موسیقی، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰ ش، شماره ۸، ص ۳۶.

۴. اصفهانی، ابوالفرج، الأغانی، بیروت، دارالثقافة، ۱۳۸۱ ق، ص ۸۶ - ۸۵.

را بخوانند به عمد وزن آن را مختل می‌کردند، ربطی به فقدان غریزهٔ درک وزن ندارد، چون از حضرت نقل شده که فرموده‌اند: هر آنچه گفتار نیکو بوده من خود آنها را گفته‌ام و پیامبر أفصح الفصحاء بوده‌اند. بلکه کوشش عمدی حضرت برای بی‌اعتنائی به اوزان عرب بدین جهت بوده است که مبادا ایشان را با یک کاهن یا جادوگر اشتباه بگیرند اما با وجود این حضرت پرهیزی از سجع نداشتند.

اذان بوسیله خود پیامبر معمول شده است و بلال حبشی نخستین مؤذن حضرت بوده‌اند و آهنگ اذان برخوردار از طبیعت تلاوت قرآن بوده است. در آغاز اسلام از وسائل تبلیغ دین همین تلاوت قرآن با صدای خوش بود و افراد زیادی به این جهت به اسلام گرویدند و منافقین سعی داشتند تا مردم را از نزدیکی به پیامبر ﷺ و یارانش بر حذر دارند چرا که صدای دلنشین قرآن عده زیادی را به دین جذب نمود. معروف است وقتی امام سجاد علیه السلام قرآن می‌خواند سقاها و مردم مجذوب صدای زیبای حضرت می‌شدند.

اینکه در روایت آمده است قرآن را به الحان خوش نخوانید اشاره به این واقعیت است که مانند اعراب جاهلیت قرآن را به طریق لهو و لعب و زور نخوانید و باز می‌بینیم معجزه حضرت داوود و صدای زیبا و دلپذیر او بوده، هنگامی که می‌خواند، پرندگان از حرکت باز می‌ایستادند. البته رابطه بین صوت حسن و غنا عموم و خصوص من وجه است، زیرا گاهی غنا و آواز نیکو با هم هستند و گاهی آواز، نیکو نیست و گاهی آواز نیکو، غنا نیست. همچنین می‌نگریم آداب و رسوم دیگری از ادیان آسمانی گذشته در عربستان به جای مانده است. سرایش تهلیل و تلبیه تا درجه‌ای مرسوم گردید که حتی طبل را برای همراهی آن قبول کردند و آهنگ برای حج هم متداول گشت. آواز جنگ یعنی چیزی که میل به جنگ علیه ناپاک را در جنگها برانگیزد در اشعار رجز نهفته است. آهنگی که مخصوص جشنها و مراسم شادی در عربستان هست در اعیاد مذهبی مثل عید قربان، عید فطر، موالید و جشن های نکاح، ازدواج، تولد، ختنه سوران تا حدودی مجاز بود. در مراسم ازدواج حضرت علی علیه السلام با فاطمه زهرا علیه السلام زنهای پیامبر خصوصاً عایشه اشعاری را با آهنگ می‌خواندند.^۱ مثل: فاطمة خیر بنات البشر و وجهها يشبه وجه القمر.

۱. چیت سازیان، مرتضی، پیشین، ص ۷۵ - ۷۳.

۲.۲.۲. پیشینه غنا در ادیان الهی

با مطالعه در زمینه پیدایش و گسترش موسیقی در ادیان الهی از شواهد و قرائن تاریخی اینطور استفاده می شود که موسیقی قسمت عمده ای از زندگی آنان را تشکیل داده است. در این باب به دلیل اینکه موضوع از بحث اصلی خارج نشود تنها به ذکر پیشینه غنا در دین یهود و مسیحیت اکتفا می شود.

۲.۲.۲.۱. پیشینه غنا در دین یهود

در شواهد موجود در تورات می توان مشاهده کرد که موسیقی قسمتی عمده از زندگی عبریان را تشکیل می داد. وقتی که خداوند از مردم عبری خواست رویدادهای مخصوصی را به خاطر بسپارند به موسی عليه السلام دستور داد که به مردم آوازی بیاموزد که به منزله یادبودی از رویدادهای مهم آن باشد. در مراسم مذهبی عبریان موسیقی جایگاه خاصی داشت و تشکیلات معابد آنها دارای ۲۲۸ موزیسین تمام وقت بوده که شغل آنها پیشگویی و کمک به مردم در رسیدن به خدا بود و منبع قدرت شفای آنها به موسیقی ارتباط داشت.^۱

۲.۲.۲.۲. پیشینه غنا در مسیحیت

در زمینه پیدایش و گسترش موسیقی مذهبی کلیسا دو قول و نظریه وجود دارد:

الف) دسته ای آن را به پاپ گرگوار اول نسبت می دهند (مانند جفری بریس در کتاب داستان موسیقی)

ب) برخی نیز اساس موسیقی کلیسا را همان فرم و شکل نوای پسومی مذهب یهودیان و یونانیان می دانند که از روی روایات مذهبی تصنیف شده است.

از قرائن و شواهد زنده تاریخی این طور استفاده می شود که ترقی و پیشرفت عمده موسیقی مذهبی کلیسا را بایستی از قرن چهارم میلادی دانست. یعنی از زمانی که سنت امبروز بین سالهای ۳۷۴ تا ۳۹۷ میلادی در شهر میلان مقام اسقفی کلیسا را بر عهده داشته است، تصمیم راسخ گرفت که از وجود آواز در حین انجام مراسم و تشریفات مذهبی کلیسا بهره گیرد. و بدین ترتیب است که غالب نویسندگان معتقدند سنت امبروز را باید پایه گذار و مروج موسیقی کلیسا دانست. از زمان سنت امبروز تا قرن هفتم میلادی تحول عمده ای در زمینه کیفیت موسیقی واقع نشد تا اینکه در این قرن شخصیت نامی نظام مسیحیت، پاپ گرگوار اول (که در بین سالهای ۵۹۱ تا ۶۰۴ میلادی اسقف اعظم رم بوده و نخستین پاپی است که لقب کبیر را دریافت کرده

۱. مجله هنر موسیقی، سردبیر، مهدی ستایشگر، تهران، ناشر سیمرغ، شماره ۵، ص ۲۳.

است و همچنین تدوین قواعد آواز کلیسای لاتین منسوب به اوست) با همه بی توجهی به مبانی علوم دنیوی قدم به عرصه اصلاح و بهبود دوباره موسیقی قدیم گذاشت و در جهت تکمیل اصول و مبانی موسیقی رایج و متداول آن عصر که نشأت گرفته از افکار امبروز بود، بسیار کوشید. به طوری که به تعبیر اکثریت قریب به اتفاق نویسندگان تاریخ موسیقی او پایه گذار سبک گرگواری گردید که نوع کامل تر و دقیق تر موسیقی سنت امبروز محسوب می‌شده است. در قرن پانزدهم در شهر فلورانس فرمان داد تا برای تهذیب اخلاق عمومی تمامی آلات و ابزار موسیقی را از منازل مردم بیرون کشیده و به آتش بکشند. وی از رؤسای مذهبی بود.

زمان تجدید حیات علمی (رنسانس) را می‌توان دوره اوج افتخار و عظمت موسیقی آوازی کلیسا دانست. زیرا در این مرحله ویژه تاریخی بود که، شخصیت‌های به نامی چون پالستریا از ایتالیا، ویکتوریا از اسپانیا، پای به عرصه هنر و موسیقی گذاردند و منشأ تحوّل عظیمی در روند کلی حاکم بر جهان موسیقی گشتند.^۱

۱. اسماعیل پور، علی، پیشین.

فصل سوم

حکم غنا در آیات و روایات و آرای

فقه‌های اسلامی

۱.۳. مب‌حث اول: حکم غنا در آیات و روایات

دربارهٔ م‌بغوض بودن «موسیقی» و «غنا» می‌توان از منابع فقهی (قرآن و سنت) دلایلی بدست آورد.

۱.۱.۳. حکم غنا در آیات قرآن

در قرآن مجید آخرین کتاب آسمانی و محکم‌ترین سند مذهبی ما مسلمانان، آیاتی است که طبق نظر مفسران و روایات رسیده از پیشوایان معصوم علیهم‌السلام بر غنا و موسیقی تطبیق گردیده و یا از مصادیق آن‌ها شمرده شده است. که به تعدادی اشاره می‌کنیم.

۱.۱.۱.۳. آیهٔ اول

﴿اجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾^۱ از بت‌های پلید اجتناب کنید و از سخن باطل بپرهیزید. «قول زور» در کلام مفسران:

– شیخ طوسی قده‌س می‌فرماید: مراد از قول زور، دروغ است و اصحاب ما (امامیه) روایت کرده‌اند که غنا و سایر سخنان ناحق که انسان را مشغول می‌سازد، داخل در تحت معنای قول زور می‌باشد.^۲

– طبرسی قده‌س می‌فرماید: «قول زور، یعنی کذب و دروغ و اصحاب ما (امامیه) روایت کرده‌اند که غناء و هر

سخن لهوی و بازدارنده از یاد خدا، از مصادیق «قول زور» می‌باشد.^۳

۱. حج / ۳۰.

۲. شیخ طوسی، محمد بن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، نجف اشرف، مکتب الامین، ۱۳۷۳ ق، ج ۷، ص ۳۱۲.

۳. طبرسی، ابو علی الفضل بن الحسن، *مجمع البیان فی التفسیر القرآن*، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۳۷۸ ق، ج ۷، ص ۸۲.

- شریف لاهیجی می‌نویسد: «در احادیث اهل بیت علیهم‌السلام متکثر الورد است که «رجس از اوثان» شطرنج است و «قول زور» غنا.^۱

- تفسیر نمونه در توضیح مفهوم «قول زور» می‌گوید: «بعضی از مفسران این را اشاره به کیفیت «لیبک» گفتن مشرکان در مراسم حج در جاهلیت دانسته‌اند، زیرا آن‌ها لیبک را که آینه تمام نمای توحید و یگانه پرستی است آن چنان تحریف کرده بودند که مشتمل بر زنده ترین تعبیرات شرک آلود شده بود، می‌گفتند: «لیبک لا شریک لك، إلا شریكا هو لك تملكه و ما ملك» دعوت را اجابت کردیم و به سویت آمدیم، ای خدایی که شریکی نداری، جز شریکی که مخصوص توست، تو مالک او و هر چه او در اختیار دارد هستی.

این جمله قطعاً سخنی باطل و بیهوده بوده و مصداق قول زور است که دراصل به معنای سخن دروغ و باطل و خارج از حد اعتدال می‌باشد. با این حال توجه آیه به اعمال مشرکان در عصر جاهلیت در مراسم حج مانع از کلی بودن، مفهوم آن، که پرهیز از هر گونه بت در هر شکل و صورت و پرهیز از هر گفتار باطل به هر نوع و کیفیت است، نمی‌باشد، لذا در بعضی از روایات «اوثان» تفسیر به شطرنج (نوعی از قمار) و «قول زور» تفسیر به خوانندگی حرام (غنا) و شهادت به باطل شده است که در واقع از قبیل بیان بعضی از افراد این کلی می‌باشد، نه به معنای انحصار مفهوم آیه در خصوص این امور.^۲

دلالت آیه: بنابراین آیه «واجتنوا قول الزور» امر به اجتناب از گفتار باطل، ناحق، غیر واقعی و دروغ می‌نماید و قول زور به معنی کذب و باطل است و غنا نیز به دلیل لهوی بودن و بازدارندگی از یاد خدا، در معنی قول زور دخیل است و کذب و باطل می‌باشد.

۲. ۱. ۱. ۳. آیه دوم

در آغاز سوره لقمان، ضمن بیان برخی از اوصاف گروه محسنین و مؤمنین، سخن از گروهی به میان آمده است که درست در مقابل آنان قرار دارند که سرمایه های خود را در راه بیهوده و گمراه ساختن مردم به کار گرفته و بدبختی دنیا و آخرت را برای خود می‌خرند.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا وَلَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾

۱. شریف لاهیجی، بهاءالدین محمد، تفسیر شریف لاهیجی، تصحیح جلال الدین حسینی، انتشارات مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۶۳ ش، ج ۳، ص ۱۸۴.

۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۹ ش، ج ۱۴، ص ۹۱.

و إِذَا تُلِّيَ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّى مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِي أُذُنِهِ وَقَرَأَ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ^۱

بعضی از مردم سخنان باطل و بیهوده را می‌خرند تا مردم از روی نادانی، از راه خدا گمراه سازند و آیات الهی را به استهزا گیرند، برای آنان عذابی خوار کننده است. و هنگامی که آیات ما بر او خوانده می‌شود، مستکبرانه روی بر می‌گرداند، گویی آن را نشنیده است، گوی اصلاً گوش‌هایش سنگین است، او را به عذابی دردناک بشارت ده.

۱.۲.۱.۱.۳. معنای لهُو الحديث

علما و مفسران قرآن - اعم از شیعه و سنی - لهُو الحديث را به غنا و موسیقی و چیزهای لغو، باطل، بیهوده و... تفسیر نموده‌اند که به خلاصه مضمون سخنان برخی اشاره می‌شود:

از مفسران معروف صدر اسلام ابن عباس، جابر، عکرمه، سعید بن جبیر، مجاهد عبدالله بین عمر، مکحول، عمرو بن شعیب، میمون بن مهران، قتاده، نخعی، عطاء علی بن بذیمه، حسن بصری و... لهُو الحديث را به غنا و موسیقی تفسیر کرده‌اند.^۲

از عبدالله بن مسعود سؤال شد: مراد از لهُو الحديث چیست؟ گفت: سوگند به آن خدایی که جز او خدایی نیست. مراد از لهُو الحديث غناست و سه بار این جمله را تکرار کرد.^۳

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر آیه می‌نویسد: «الغناء و شرب الخمر و جميع الملاهی، منظور از لهُو الحديث، آواز خوانی، شراب خواری و همه آلات موسیقی است.»^۴

فضل بن حسن طبرسی می‌گوید: «به عقیده اکثر مفسران منظور از لهُو الحديث غنا می‌باشد... و هر چیزی که انسان را از راه خدا و اطاعت او باز دارد، از قبیل کارهای باطل، مزامیر، ملاحی، معارف و همه اینها در تحت عنوان «لهُو الحديث» قرار می‌گیرد.^۵ لهُو، یعنی هر نوع باطلی که انسان را از کار خیر باز دارد و لهُو الحديث عبارت است از: طعنه زدن در حق و استهزای به آن و بیان خرافات، سخنان خنده آور، غنا و آلات موسیقی.^۶

۱. لقمان / ۶ و ۷.

۲. حوئی، سعید، الأساس فی التفاسیر، چاپ سوم، دارالاسلام، ۱۴۱۲ هـ، ج ۸، ص ۴۳۱۴؛ امینی، عبد الحسین، /الغدير، تهران، مکتب الامام امیر المؤمنین، ۱۳۷۹ ق، ج ۸، ص ۶۸.

۳. فتوحی بخاری، ابوطیب سید محمد حسن، بی جا، فتح البیان فی مقاصد القرآن، بی تا، ج ۱۰، ص ۲۷۴.

۴. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، با تصحیح سید طیب جزائری، نجف، مکتب الهدی، ۱۳۷۸ ق، ج ۲، ص ۱۶۱.

۵. طبرسی، ابو علی الفضل بن الحسن، پیشین، ج ۸ و ۷، ص ۳۱۳.

۶. طبرسی، ابو علی الفضل بن الحسن، جوامع / الجامع، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ ق، ج ۲، ص ۲۹۲.

شیخ طوسی می‌فرماید: «در معنای آیه دو قول است یکی این که این آیه در شأن نضر بن حارث نازل شد. او تاجر بود و به فارس می‌آمد و اخبار و داستان های ایرانیان را خریداری می‌کرد و پس از بازگشت برای اعراب داستان سرایی می‌کرد و مردم گوش دادن به قرآن را رها می‌کردند و به او روی می‌آوردند. و قول دیگر این که لهُو الحديث عبارت است از غنا و این همان مطلبی است که از امام باقر علیه السلام روایت شده است.»^۱ ملا فتح کاشانی می‌گوید: «هر حدیث که تو را از ذکر خدا باز دارد، آن لهُو است، مانند: اباطیل، مزامیر، ملاهی، تزهات انواع لهُو و لعب، احادیث کاذبه و اساطیر ملهیه و در این داخل است سخریه به قرآن و لهُو در آن و لهُو در حدیث.»^۲

در تفسیر شریف لاهیجی می‌خوانیم: «از حضرت صادق علیه السلام مروی است که مراد از لهُو الحديث طعن کردن است در حق و استهزا نمودن مر حق را و در احادیث متکرر الورد است که غنا از جمله لهُو الحديث است.»^۳ علامه طباطبایی می‌فرماید: «کلمه لهُو به معنای چیزی است که انسان را از هدف مهم باز دارد و لهُو الحديث به سخن بیهوده ای گویند که انسان را به خود مشغول ساخته و از حق بازدارد، نظیر حکایات خرافی و داستان هایی که انسان را به فساد و گناه می‌کشاند.

این انحراف گاهی به خاطر محتوای سخن است و گاه به خاطر اسباب و ملازمات آن، از قبیل آهنگ یا امور همراه آن مثل آلات موسیقی و امثال اینها و لهُو الحديث شامل همه این موارد می‌شود.»^۴

دلالت آیه: لهُو الحديث به معنای سخن بیهوده است و غنا نیز به دلیل لهُوی بودن و باطل بودنش، هم معنی با لهُو الحديث است و این مصداق در غنا صدق می‌کند و از این آیه چنین استنتاج می‌شود که غنایی حرام است که دارای محتوای لهُوی باشد. مانند غنایی که حاوی دروغ، خلاف واقع، توهین، هجو و چاپلوسی باشد یا و به عبارت دیگر غنایی حرام است که موجب انحراف از مسیر الهی گردد. لهُو چیزی است که انسان را از امور معقول و هدف دار باز می‌داند. در فرهنگ قرآن هر چیزی که انسان را به خود مشغول کند و از خدا یا راه او باز دارد، لهُو محسوب می‌گردد. آیه اصولاً بحث از کیفیت ندارد بلکه سخن از محتوا و اثر به میان آورده است.

۱. شیخ طوسی، محمد بن حسن، پیشین، ج ۸، ص ۲۷۱.

۲. کاشانی، ملافتح الله، منهج الصادقین، چاپ سوم، تهران، انتشارات کتاب فروشی اسلامی، ۱۳۴۶ ق، ج ۷، ص ۲۲۷.

۳. شریف لاهیجی، پیشین، ص ۵۷۳.

۴. طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، چاپ پنجم، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۲ ش، ج ۱۶، ص ۲۰۹.

۳. ۱. ۱. ۳. آیه سوم

آن جا که قرآن کریم اوصاف بندگان صالح و «عباد الرحمان» را برمی شمارد، می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ مَرًّا بِاللَّغْوِ مَرًّا كِرَامًا﴾^۱ و کسانی که شهادت به باطل نیم دهند (و در مجالس شرکت نمی کنند) و هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد می کنند، بزرگوارانه از آن می گذرند.

تفسیر آیه در کلام مفسران قرآن: شریف لاهیجی می نویسد: «احادیث اهل بیت علیهم السلام متکثر الورد است که مراد از «زور» غناست، لیکن علی بن ابراهیم روایت کرده که مراد از «زور» غناء و مجالست اهل لهو است، اعم از آن که غناء باشد یا غیر آن.^۲

امین الاسلام طبرسی می گوید: «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ». کسانی که در مجالس باطل حاضر نمی شوند. مجالس باطل شامل مجالس غنا، فحش و خنا هم می شود.^۳

محمد جواد مغنیه می گوید: «در این آیه مراد از «شهود» حضور و مراد از «زور» باطل است و مراد از لغو هر چیزی است که خیری در آن نباشد. بنابراین معنای آیه شریفه چنین می شود: مؤمنان کسانی هستند که در مجالس حاضر نمی شوند و کسی را درباره آن یاری نمی رسانند و هرگز مرتکب کار باطل نشده و هیچ گاه مجلس باطل تشکیل نمی دهند و آنان در گفت و گویی که خیری در آن نباشد شرکت نمی کنند. هر گاه به این نوع چیزها برخورد کنند گوش هایشان را از آلوده شدن باز می داند همان گونه که زبان هایشان را به طور کامل بازداشته اند. همانند زنبور عسل که هر گاه با مردار و بوی بد و کریه برخورد نماید به سرعت از آن می گذرد.^۴

علامه طباطبائی می گوید: «اگر مراد از «زور» در جمله لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ دروغ باشد، این کلمه (زور) قائم مقام مفعول مطلق باشد و تقدیر کلام چنین می شود: لَا يَشْهَدُونَ شَهَادَةَ الزُّورِ، بندگان خدای رحمان آن هایی هستند که شهادت دروغ نمی دهند و اگر مراد از «زور» لهو باطل از قبیل غنا و امثال آن باشد. این کلمه (زور) مفعول به خواهد بود و معنای جمله چنین می شود: بندگان خدای رحمان کسانی هستند که در مجالس باطل حاضر نمی شوند. معنای دوم با ذیل آیه مناسب تر است، زیرا در ذیل آیه می فرماید: ﴿وَإِذَا مَرَّ بِاللَّغْوِ مَرًّا كِرَامًا﴾ مراد از «لغو» هر عمل و گفتاری است که مورد اعتنا نباشد و هیچ فایده ای که غرض عقلایی بر آن تعلق

۱. فرقان / ۷۲.

۲. شریف لاهیجی، بهاء الدین محمد، پیشین، ص ۳۵۳.

۳. طبرسی، ابو علی الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی التفسیر القرآن، پیشین، ج ۸ و ۷، ص ۱۸۱. فحش و خنا هر دو به یک معناست.

۴. مغنیه، محمد جواد، التفسیر کاشف، چاپ دوم، بیروت، انتشارات دارالعلم للملایین، ۱۹۸۰ م، ج ۵، ص ۴۸۳.

گیرنداشته باشد و به طور که گفته‌اند شامل همه گناهان می‌شود و مراد از «لغو» گذر کردن به اهل لغو است. در حالی که سرگرم لغو باشند و معنای آیه این است: بندگان خدای رحمان چون به اهل لغو می‌گذرند و آنان را سرگرم می‌بینند، از ایشان روی گردان می‌شوند و خود را پاک تر و منزّه تر از آن می‌دانند که در جمع ایشان درآیند و با ایشان اختلاط و همنشینی کنند.^۱ تفسیر نمونه در بیان مفهوم آیه وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ می‌نویسد: مفسران بزرگ این آیه را به دو گونه تفسیر کرده‌اند: بعضی شهادت زور را به معنای شهادت به باطل دانسته‌اند، زیرا زور در لغت به معنای تمایل و انحراف است و از آن جا که دروغ و باطل و ظلم از امور انحرافی است، به آن زور گفته می‌شود. تفسیر دیگر می‌گوید: منظور از شهود همان حضور است، یعنی بندگان خاص خداوند در مجالس باطل، حضور پیدا نمی‌کنند.

و درباره لغو می‌گوید: با توجه به این که «لغو» شامل هر کاری که هدف عاقلانه ای در آن نباشد می‌گردد، نشان می‌دهد که آنها در زندگی همواره هدف معقول و مفید و سازنده ای را تعقیب می‌کنند و از بیهوده گرایان و بیهوده کاران متفردند و اگر این گونه کارها در مسیر زندگی آنان قرار گیرد، چنان از کنار آن می‌گذرند که بی اعتنایی آنها خود دلیل عدم رضای باطنی شان به این اعمال است و آن چنان بزرگوارند که هرگز محیط های آلوده در آنان اثر نمی‌گذارد و رنگ نمی‌پذیرند. بدون شك بی اعتنایی به این صحنه ها در صورتی است که راهی بهتر از آن برای مبارزه با فساد و نهی از منکر نداشته باشند و گرنه آنها می‌ایستند و وظیفه خود را تا آخرین مرحله انجام می‌دهند.^۲

۴. ۱. ۱. ۳. آیه چهارم

در سوره مؤمنون نیز هنگام بیان ویژگی های مومنان رستگار، پس از بیان ویژگی خشوع در نماز می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾^۳ و آنها که از لغو و بیهودگی روی گردانند.

نظر مفسران در تفسیر این آیه: امین الاسلام طبرسی در تفسیر این آیه می‌گوید: مراد از لغو هر نوع کردار و گفتار بی فایده و بی اهمیت و چیزهای زشت و ممنوع است که باید از آنها اعراض نمود. ایشان پس از نقل اقوالی در بیان مصداق «لغو» می‌گوید: و فی روایه أُخری: أنه الغناء و الملاهی، در روایت دیگر مراد از لغو غناء و

۱. طباطبائی، محمد حسین، پیشین، ج ۱۵، ص ۲۴۴.

۲. همان، ج ۱۵، ص ۱۶۴.

۳. مؤمنون / ۳.

آواز خوانی و استعمال آلات موسیقی است.^۱

محمد جواد مغنیه می‌گوید: «مومن حقیقی در سایه اشتغال به طاعت الهی، مجالی برای اشتغال به لغو و کارهای باطل ندارد، همان گونه که علی علیه السلام در توصیف آنان می‌فرماید: دوستان خدا کسانی هستند که به باطن دنیا می‌نگرند، هنگامی که مردم به ظاهر آن نگاه می‌کنند و آنان به آینده مشغولند، در حالی که مردم به امروز آن سرگرمند.^۲ در تفسیر شریف لاهیجی می‌نویسد: «و آن مؤمنانی که ایشان از قول و فعل بیهوده و بی فایده اعراض کنندگانند در ارشاد مفید از حضرت علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: «كُلُّ قَوْلٍ لَيْسَ فِيهِ اللَّهُ ذِكْرٌ فَهُوَ لَغْوٌ» از حضرت صادق مروی است که مراد از لغو غنا و ملاحی است.^۳

تفسیر نمونه می‌نویسد: دومین صفتی که بعد از خشوع برای مومنان بیان می‌کند این است که: آنها از هر گونه لغو و بیهودگی روی گردانند. در واقع تمام حرکات و خطوط زندگی آنان هدفی را دنبال می‌کند، هدفی مفید و سازنده، چرا که لغو به معنی کارهای بی هدف و بدون نتیجه مفید است.

در حقیقت لغو، همان گونه که بعضی از مفسران بزرگ گفته‌اند، هر گفتار و عملی است که فایده قابل ملاحظه‌ای نداشته باشد و اگر می‌بینیم بعضی از مفسران آن را به باطل تفسیر کرده‌اند و بعضی به معنای همه معاصی ... و برخی به معنای دروغ. و بعضی دشنام یا مقابله دشنام به دشنام و بعضی به معنای غنا و لهو و لعب و بالاخره برخی به معنای شرك تفسیر کرده‌اند، همه اینها مصداق‌های آن مفهوم جامع و کلی است در واقع مومنان آن چنان ساخته‌اند که نه تنها به‌اندیشه‌های باطل و سخنان بی اساس و کارهای بیهوده دست نمی‌زنند، بلکه به تعبیر قرآن از آن «معرض» و روی گرداند.^۴

۵. ۱. ۱. ۳. آیه پنجم

در سوره قصص ضمن بیان برخی از اوصاف مسلمانان مؤمن به کتاب آسمانی، می‌فرماید: ﴿وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ﴾^۵ و هر گاه سخن لغو و بیهوده بشنوید از آن روی می‌گردانند. در تفسیر علی بن ابراهیم قمی در حدیثی آمده است: مراد از «لغو» در این آیه دروغ، لهو و غناست و اعراض کنندگان از آن امامان هستند که از

۱. طبرسی، ابو علی الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی التفسیر القرآن، پیشین، ج ۸ و ۷، ص ۹۹.

۲. مغنیه، محمد جواد، پیشین، ج ۵، ص ۳۵۸؛ سید رضی، ابو الحسن محمد بن الحسین، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، چاپ هشتم، قم، انتشارات مشرقین، ۱۳۷۹ ش، حکمت ۴۳۲.

۳. شریف لاهیجی، بهاء الدین محمد، پیشین، ص ۲۱۸.

۴. طباطبایی، محمد حسین، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۹۶.

۵. قصص / ۵۵.

همه این کارها اعراض می‌کنند.^۱ در تفسیر نمونه پس از نقل مطلب فوق از تفسیر قمی می‌نویسد: «پیداست که هر دو قسمت حدیث از قبیل بیان مصداق روشن است و گرنه «لغو» مفهوم گسترده ای دارد که غیر اینها را شامل می‌شود، و اعراض کنندگان از لغو نیز همه مؤمنان راستین هستند، هر چند امامان در صف مقدم جای دارند.^۲

۶. ۱. ۱. ۳. آیه ششم

خدای مهربان در بیان برخی از مصادیق حکمت در قالب دستورهایی به رسول گرامی‌اش می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ و لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طَوْلًا، كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا، ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ.^۳ از آن چه به آن آگاهی نداری پیروی مکن، چرا که گوش و چشم و دل همه مسئولند؛ و روی زمین با تکبر راه مرو، تو نمی‌توانی زمین را بشکافی و طول قامتت هرگز به کوه‌ها نمی‌رسد، همه اینها گناهش نزد پروردگار تو ناپسند است. این (احکام) از حکمت‌هایی است که پروردگارت به تو وحی فرستاده است.

در تفسیر این آیه علی بن ابراهیم قمی با سند صحیح از امام باقر علیه السلام روایت کرده که پیامبر فرمود: «روز قیامت در پیشگاه خدا هیچ بنده ای نمی‌تواند قدم بردارد تا از چهار چیز از وی سؤال شود: عمرت را کجا صرف کردی؟ بدنت در چه فرسوده کردی؟ مالت را از کجا به دست آوردی و کجا خرج کردی؟ و از دوستی ما اهل بیت.^۴ شیخ مفید نیز این حدیث را با سند صحیح روایت کرده و در زیر حدیث نوشته است: «مردی پس از شنیدن این مطالب عرض کرد: یا رسول الله علامت دوستی شما چیست؟ حضرت دست بر دوش علی بن ابیطالب علیه السلام گذاشت و فرمود: «محبة هذا» محبت و دوستی این مرد علی علیه السلام.^۵

دلالت آیه بر حکم غنا: آیه بر بیهوده بودن لغو دلالت دارد، چرا که عمری که بیهوده و بی هدف سپری شود، لغو است و لغو هر آنچه است که به بطلالت بگذرد.

۱. قمی، علی بن ابراهیم، پیشین، ج ۲، ص ۱۴۱.

۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۱۴.

۳. اسراء / ۳۹ - ۳۶.

۴. قمی، علی بن ابراهیم، پیشین، ج ۲، ص ۱۹.

۵. شیخ مفید، محمد بن نعمان العکبری البغدادی، مالی، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۱۴ ه، ج ۴۲، ص ۳۵۳.

۷. ۱. ۱. ۳. آیه هفتم

خداوند حکیم برای این که انسان ها را متوجه خطر نموده و از راه های گمراهی و فریب های شیطان آگاه فرماید: در خطاب به آن دشمن دیرینه انسان می فرماید: ﴿وَأَسْتَفْزِرُ مَنْ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ﴾^۱ هر کدام از آنها را می توانی با صدایت تحریک کن.

واژه «استفزاز» به معنای تحریک و برانگیختن است، تحریکی سریع و ساده ولی در اصل به معنای قطع و بریدن چیزی است و استعمال این واژه در معنای تحریک و برانگیختن به جهت بریدن کسی از حق و کشاندن او به سوی باطل است.^۲

تفسیر آیه: امین الاسلام طبرسی پس از آن که کلمه بصوتک را به معنای وسوسه شیطان تفسیر کرده می افزاید: و قيل: «بصوتك» أی بالغناء و المزامیر، و الملاهی عن مجاهد و قيل: كل صوت يدعى به إلى الفساد، فهو من صوت الشياطين، مجاهد (یکی از مفسران صدر اسلام) گفته است: مراد از صدای شیطان، غنا و انواع آلات موسیقی است و گفته شده: هر صدایی که به وسیله آن به سوی فساد دعوت شود از مصادیق صدای شیطانی است.^۳

ابوبکر جابر جزیری در تفسیر آیه فوق می نویسد: بصوتك: أی بدعائك إياهم إلى طاعتك و معصيتي بأصوات المزامير و الأغاني و اللهو، طبق این تفسیر معنای آیه چنین می شود: خداوند به شیطان می فرماید: هر کدام از مردم را که می توانی با صدای موسیقی و صدای خوانندگان و لهویات دیگر به سوی معصیت من و طاعت خودت تحریک و دعوت کن.

وی در ادامه مطلب می گوید: از این آیه استفاده می شود که خوانندگان و نوازندگان با همه آلات لهو و کسانی که در مجالس آنها حاضر می شوند، از لشکریان شیطان هستند که با آدمیان می جنگند.^۴ علامه امینی در کتاب شریف الغدير از نه کتاب اهل سنت نقل کرده که ابن عباس گفته است: أنه الغناء و المزامير و اللهو، مراد از صوت شیطان در این آیه خوانندگی و نوازندگی و کارهای لهو می باشد.^۵

در تفسیر نمونه بیان نکته های مربوط به آیه شریف می نویسد: جمله ﴿وَأَسْتَفْزِرُ مَنْ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ﴾

۱. اسراء / ۶۴.

۲. اصفهانی، ابوالقاسم حسین راغب، مفردات راغب، با ترجمه و تحقیق غلامرضا خسروی حسینی، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۲، ص ۸۸۳.

۳. طبرسی، ابو علی الفضل بن الحسن، پیشین، ج ۶ و ۵، ص ۴۲۶.

۴. جزائری، ابوبکر جابر، ایسر التفاسیر لکلام العلی الکبیر، جدّه دارالسلام، ۱۴۰۶ ه، ج ۳، ص ۲۱۱ - ۲۱۰.

۵. امینی، عبدالحسین، پیشین، ج ۸، ص ۶۹.

که بعضی از مفسران آن را تنها به معنای نغمه های هوس انگیز موسیقی و خوانندگی تفسیر کرده‌اند، معنای وسیعی دارد و هرگونه تبلیغات گمراه کننده را که در آن از وسایل صوتی و سمعی استفاده می‌شود شامل می‌گردد. به این ترتیب نخستین برنامه شیطان استفاده از این وسایل است.^۱

دلالیت آیه: غنا به صوت مطرب معنا شده و هر نوع صوتی که طرب انگیز باشد، لذا نغمه ها و صداهایی که انسان را تحریک به اعمال زشت نماید، بیهوده و باطل است و مصداق معنای غنا را دارد.

۸. ۱. ۱. ۳. آیه هشتم

خدای متعال پس از بیان مطالبی درباره اقوام پیشین می‌فرماید:

﴿هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَى، أَزَفَتِ الْأَزْفَةُ، لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفُهُ، أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ، وَ تَضَحَكُونَ وَ لَا تَبْكُونَ، وَ أَنْتُمْ سَامِدُونَ﴾^۲ این (پیامبر) بیم دهنده ای از بیم دهندگان پیشین است. آن چه باید نزدیک شود، نزدیک شده است و قیامت فرا می‌رسد و هیچ کس جز خدا نمی‌تواند سختی های آن را برطرف سازد، آیا از این سخن تعجب می‌کنید و می‌خندید و نمی‌گریید و پیوسته در غفلت و هوس رانی به سر می‌برید؟

تفسیر آیه: برخی از مفسران قرآن کلمه «سامدون» را در این آیه شریفه به معنای اشتغال به غنا و آواز خوانی دانسته‌اند که در این جا به خلاصه مضمون برخی از آنها اشاره می‌گردد. علی شریجی در تفسیر البشائر می‌گوید:

«سمود» به معنای لهو و «سامد» به معنای لاهی است و معنای آیه و انتم سامدون این است: شما مشغول لهو و لعب هستید و از هدف آفرینش خود غافلید.^۳

سعید حوی در الأساس فی التفسیر: و دنتم سامدون، ای مغنون، او غافلون، او لاهون لا عبون، او معرضون، معنای آیه این است: شما آواز خوانی می‌کنید، یا غافل هستید، یا مشغول لهو و لعب می‌باشید و یا از حق اعراض می‌کنید، ابوبکر جابر جزائری در ایسر التفاسیر: و انتم سامدون، یعنی شما عمرتان را بیهوده صرف می‌کنید و مشغول گفتار باطل از قبیل غنا و آواز خوانی و نیز کارهای باطل همانند بت پرستی می‌شوید.^۴

علامه امینی در کتاب الغدير از دوازده تفسیر اهل سنت نقل کرده است که طبق روایت عکرمه از ابن عباس: منظور از «سمود» غنا و آواز خوانی است، زیرا در لغت قبیله حمیر هر گاه بگویند: «سَمِدَ لَنَا» منظورشان این

۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، پیشین، ج ۱۲، ص ۱۸۴.

۲. نجم/ ۶۱ - ۵۶.

۳. شریجی، محمد یوسف، تفسیر البشائر و تنویر البصائر، اول، دمشق، دارالبشائر، ۱۴۱۸ ق، ج ۳، ص ۴۵۴.

۴. جزائری، ابوبکر جابر، پیشین، ج ۵، ص ۲۰۳.

است که برای ما آواز بخوان.^۱ در تفسیر لاهیجی پس از آنکه «سامد» را به معنای تکبر تفسیر کرده می‌نویسد:

«و می‌تواند سامد، به معنای لاهی و لایع باشد و بعضی گفته‌اند: «سمود» به معنای غناست، یعنی شما معارضه قرآن به غنا می‌کنید.^۲

علامه طباطبایی در تفسیر آیات فوق می‌نویسد: اشاره «هذا الحديث» به مطالبی است که در آیات قبل بیان شده است و کلمه «سمود» به معنای لاهو است و این آیه متفرع بر آیات گذشته و استفهام آن توبیخی است. پس معنای آیات چنین می‌شود: وقتی دانستید که خدای تعالی پروردگار شماست که همه امور به او منتهی می‌شود و آوردن نشئه آخرت به عهده اوست و آمدن قیامت نزدیک است و غیر از خدا کسی نیست که گرفتاری‌های قیامت را از شما برطرف سازد، با چنین وضعی که دارید و از کوتاهی‌هایی که نسبت به دستورات خدای تعالی کرده و خود را در معرض شقاوت دائمی قرار داده اید باید گریه کنید. آیا از این بیانات قرآن که شما را به راه نجات می‌خواند تعجب کرده و راه انکار پیش می‌گیرید، و در استهزا و مسخره به آن می‌خندید و گریه نمی‌کنید.^۳

دلالت آیه: غنا منجر به لاهو و لعب است و انسان را از یاد خدا دور می‌کند و سبب بت پرستی می‌گردد، لذا باطل و حرام است. از مجموع مطالب به دست می‌آید: در قرآن کریم آیاتی است که طبق تفسیر مفسران قرآن کریم و روایت منقول از پیشوایان معصوم علیهم‌السلام بر زشتی و حرمت غنا و موسیقی دلالت می‌کند. از نزول این آیات در سوره‌های مکی (اسراء، انبیاء، مؤمنون، فرقان، قصص، لقمان و نجم) و سوره‌های مدنی (حجّ و جمعه) این نکته به دست می‌آید که قرآن کریم از ابتدای نزول تا آخر، با این عمل زشت و گناه خطرناک مبارزه کرده و آن را عملی منفور و مطرود اعلام کرده است.

۳.۱.۲. معنای غنا در روایات

احادیث فراوانی در کتاب‌های حدیثی از معصومین علیهم‌السلام درباره غنا و موسیقی نقل شده که دلالت بر حرمت آن دو دارد.

۱. امینی، عبدالحسین، پیشین، ج ۸، ص ۶۸.

۲. شریف لاهیجی، بهاء‌الدین محمد، پیشین، ج ۴، ص ۳۱۰.

۳. طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، پیشین، ج ۱۹، ص ۵۴.

۱. ۲. ۱. ۳. روایات معصومین در تفسیر قول «زور»

روایاتی که از پیشوایان معصوم علیهم السلام در تفسیر این آیه شریفه به ما رسیده است معنای قول «زور» را به روشنی بیان می‌کند که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- در حدیث صحیح «هشام» از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «إِجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» روایت کرده است که فرمود: مراد از رجس اوثنان: شطرنج و قول زور: غنا و آواز خوانی است.^۱

۲- در روایت دیگر از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نیز همان عبارت نقل شده است.^۲

۳- در روایتی عبدالعلی می‌گوید: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه «إِجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» را پرسیدم، فرمود: مراد از رجس اوثنان، شطرنج و «قول زور» غنا و آواز خوانی است.

همچنین روایت دیگری از زید شحام، قال: سألت أبا عبد الله علیه السلام عن قوله عزّ و جلّ: «اجتنبوا قول الزور»^۳ قال: قول الزور الغناء.^۴ از امام صادق علیه السلام درباره این کلام خدا پرسیدم که می‌فرماید: از سخن زور اجتناب کنید. فرمود: سخن زور غنا است؛^۵

۴- روایت مرسله: ابن ابی عمیر می‌گوید: «از ابی عبدالله علیه السلام در مورد قول خداوند پرسیدم، امام فرمودند: مراد از قول زور همان غنا است.»^۶

۵- موثقه:^۷ ابی بصیر می‌گوید: از اباعبدالله علیه السلام درباره قول خداوند پرسیدم حضرت فرمودند: مراد غنا است.^۸ معنای زور در لغت: مؤلف معجم مقاییس اللغة، می‌گوید: «اصل واحد يدل على الميل و العدول و من ذلك الزور الكذب لانه مائل عن طريقه الحق و من الباب الزائر لانه ادراك فقد عدل عن غيرك»^۹ پس زور از این

۱. عاملی، شیخ حر، وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۱ ق، ج ۱۷، ص ۳۱۰.

۲. همان، باب ۹۹، حدیث ۹.

۳. حج / ۳۰.

۴. عاملی، شیخ حر، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۷۸، باب ۴۹ از ابواب جهاد النفس، حدیث ۲۲ و نیز ج ۱۲، ص ۲۲۵، باب ۹۹، از ابواب ما یکتسب به، حدیث ۲.

۵. همان، حدیث ۲۰.

۶. کلینی، محمد بن یعقوب، فروع کافی، تهران، دارالمکتب الاسلامی، ۱۳۹۱ ق، ج ۲، ص ۲۰۱.

۷. موثقه روایتی است که سندش متصل به معصوم باشد، گرچه راوی هایش دوازده امامی نباشند.

۸. عاملی، شیخ حر، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۷۸، باب ۴۹ از ابواب جهاد النفس، ج ۲۲ و نیز ج ۱۲، ص ۲۲۵، باب ۹۹، از ابواب ما یکتسب به، حدیث ۲۰.

۹. فارس بن زکریا، احمد، معجم مقاییس اللغة، تهران، انتشارات اسوه، ۱۳۸۳ ش، ج ۳، ص ۳۶.

جهت بر کذب اطلاق می‌شود که دروغگو از راه حق و حقیقت مایل و کج شده است و از همین باب است کلمه زائر، زیرا هنگامی که فردی تو را زیارت می‌کند از غیر تو عدول کرده است.^۱

مفسرین هم قول زور را هر کلام محرم باطلی گرفته‌اند که شامل کذب و فحش و غناء هم می‌شود. شیخ طوسی رحمته الله در ذیل آیه می‌فرماید: «روی اصحابنا انه یدخل فیه الغناء و سائر الاقوال الملهیه بغیر حق».^۲ شیخ طبرسی رحمته الله در تفسیر آیه می‌فرماید: «قول زور کذب است که غناء هم داخل در آن است و همینطور سائر اقوال ملهیه».^۳ مجاهد هم قول زور را کذب می‌داند.^۴

۲. ۱. ۳. قول زور مبین اینکه غنا در مقوله کلام است نه صوت

شیخ انصاری رحمته الله در استدلال به این روایات خدشه وارد می‌سازد و می‌فرماید: از روایات استنباط می‌شود که غناء از مقوله تکلم و کلام است، زیرا آن روایات قول زور را به غنا تفسیر کرده‌اند.^۵

به علاوه آنچه که در بعضی از اخبار وارد شده که غنا را از مقوله کلام گرفته‌اند نه از مقوله صوت. و باز فرمایش علی بن الحسن در مرسله من لا یحضره الفقیه شاهد دیگری بر مدعاست. روایت درباره کنیزی است که صوت و آواز خوبی داشته است. حضرت می‌فرماید: «اگر آن کنیز را بخری که با قرائت قرآن و خواندن اخبار مربوط به زهد و فضائلی که غناء به شمار نمی‌آید، بهشت را بیاد تو بیاندازد عیبی ندارد».^۶

اگر چه این تفسیری که برای یادآوری بهشت بوسیله قرائت قرآن و خواندن اخبار شده بگوییم از خود شیخ صدوق است (نه دنباله روایت) باز هم دلالت دارد که غنا را نیز در مقوله کلامی استعمال کرده‌اند. پس غنای محرم به آنچه که شامل کلمات باشد اختصاص پیدا می‌کند، یعنی اگر غنائی باشد که حاوی اشعار بلند عرفانی و مواعظ بلیغ معنوی باشد و نام اولیاء الله و علما و بزرگان فی سبیل الله در آن گنجانده باشند دیگر عیبی ندارد. بنابراین روایات مذکور دلالت بر حرمت نفس کیفیت صوتی ندارد، اگر چه در کلام باطل هم نباشند. پس انصاف آن است که روایات در تفسیر آیه می‌گوید: در زور به معنی باطل (که مطلقاً حرام و مبعوض خداوند تبارک و

۱. چیت سازیان، مرتضی، پیشین، ص ۹۸.

۲. شیخ طوسی، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۲، ص ۵۵.

۳. طبرسی، ابو علی الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی التفسیر القرآن، پیشین، ج ۷، ص ۸۲.

۴. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۳ م، ج ۴، ص ۳۵۹.

۵. انصاری، شیخ مرتضی، مکاسب المحرمه، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۲ ه، ص ۳۶.

۶. عاملی، شیخ حر، پیشین، ج ۱۲، ص ۳۶، باب ۱۶، حدیث ۲.

تعالی است) اگر چه این باطل در کیفیت کلام محقق باشند نه در خود کلام (اگر این فرض را بپذیریم) یعنی کاری به خود کلام نداشته باشیم، کلامی که کیفیتش زور باشد آن مبعوض است. ولی در روایات مزبور تصریحی به اینکه کیفیت صوتی هم حرام شده باشد، نشده است، لذا طبعاً مشکل است که جهت اثبات حرمت غنا به این احادیث استناد شود.^۱

۳. ۱. ۲. روایات در تفسیر «لهو الحديث»

روایاتی که در تفسیر آیه شریفه از پیشوایان معصوم علیهم السلام نقل شده است ما را بیشتر به معنای «لهو الحديث» راهنمایی می‌کند، زیرا اگر این روایات در تفسیر آیه وجود نداشت، ظاهر آیه و شأن نزول آن تنها به حرمت اخبار و داستان‌هایی که از جهت محتوا، مردم را به بیهودگی و انحراف از راه حق سوق دهد، دلالت نداشت و به حرمت غنا و آواز خوانی که از مقوله کیفیت صدا می‌باشد، شامل نمی‌شد ولی با توجه به روایات معتبری که در تفسیر آیه وارد شده و آن را به غنا تطبیق کرده است، روشن می‌شود که لهو الحديث معنای گسترده‌ای دارد که علاوه بر معنای قبلی شامل غنا نیز می‌شود.

۱- در حدیث «حسن»^۲ مهران بن محمد می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: الغناء، ممّا قال الله عز و جل: و من الناس من يشتري لهو الحديث ليضلّ عن سبيل الله، غنا از چیزهایی است که خداوند درباره آن فرموده است: بعضی از مردم سخنان بیهوده و باطل را می‌خرند تا مردم را از روی نادانی از راه خدا گمراه سازند.^۳

۲- در حدیث حسن بن علی بن زیاد و شاء می‌گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: از جدم امام صادق علیه السلام درباره غنا سؤال شد، فرمود: غنا همان چیزی است که خداوند درباره آن فرموده است: و من الناس...^۴

۳- در روایتی حسن بن هارون می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: مجلس غنا و خوانندگی مجلسی است که خداوند به اهل آن نظر نمی‌کند (و آنها را مشمول لطف و رحمت خود قرار نمی‌دهد) و آن از

۱. چیت سازیان، مرتضی، پیشین، ص ۱۰۱ - ۱۰۰.

۲. «حسن» حدیثی است که یک یا چند نفر از راویان آن در عین حال که شیعه و ممدوح بوده از طرف علمای رجال توثیق و تعدیل نشده باشد، ولی چون این حدیث را محمد بن ابی عمیر از مهران روایت کرده دارای اعتبار است و ملا محمد تقی (مجلسی اول) از این حدیث به عنوان «الحسنکا الصحيح» نام برده است.

۳. عاملی، شیخ حر، پیشین، ج ۱۷، ص ۳۰۵، ابواب ما یکتسب به، باب ۹۹، حدیث ۷.

۴. همان، حدیث ۱۱.

مصادیق همان چیزی است که خدای عز و جلّ درباره آن فرموده است: و من الناس...^۱

۴- در حدیث «صحیح»^۲ محمد بن مسلم می‌گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: غنا از گناهانی است که خداوند درباره آن وعده آتش داده است. و آیه «و من الناس...» را تلاوت فرمود.^۳ از بیان نورانی امام علیه السلام روشن می‌شود که این آیه از دلایل حرمت غنا می‌باشد و غنا و موسیقی از گناهان کبیره است.

۴. ۲. ۱. ۳. روایات درباره آیه اسراء

۱- در حدیث «مرسل» عیاشی آمده است که حسن می‌گوید: من عادت کرده بودم برای گوش دادن به آواز بعضی از همسایگان، در دستشویی بیشتر از حد معمول می‌نشستم روزی به محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم، امام فرمود:

یا حسن، (إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا)، السَّمْعُ وَ مَا وَعَى وَ الْبَصَرُ وَ مَا رَأَى وَ الْفُؤَادُ وَ مَا عَقَدَ عَلَيْهِ.^۴

۲- در روایت مرسله آمده است: مردی درباره گوش دادن به غنا و موسیقی از امام صادق علیه السلام سؤال نمود. امام علیه السلام او را از این عمل نهی می‌کرد و این آیه را تلاوت فرمود: سِيسْ فرمود: يَسْأَلُ السَّمْعُ عَمَّا سَمِعَ وَ الْفُؤَادُ عَمَّا عَقَدَ وَ الْبَصَرُ عَمَّا أَبْصَرَ.^۵

مضمون هر دو حدیث این گونه می‌شود: از گوش درباره آن چه شنیده از دل درباره آن چه به آن اعتقاد داشته و از چشم درباره آن چه دیده است سؤال و بازخواست می‌شود. به هر حال، برای اثبات حرمت غنا، چنان که گفته ایم، روایات مستفیض در حد کافی وجود دارد که دست کم برخی از آنها از جهت سند معتبر می‌باشند، از قبیل آنچه در پی می‌آید:

۱. روایت زید شحام:

۱. همان، ص ۳۰۷، باب ۹۹، حدیث ۱۶.

۲. صحیح حدیثی است که همه راویان آن شیعه دوازده امامی بوده و از طرف علمای رجال توثیق شده باشند.

۳. عاملی، شیخ حر، پیشین، ج ۱۷، ص ۳۰۵، باب ۹۹، حدیث ۶.

۴. همان، ص ۳۱۱، ابواب ما یکتسب به، باب ۹۹، حدیث ۹.

۵. معزی ملابری، اسماعیل، جامع/حدیث شیعه، زیر نظر آیت الله بروجردی، قم، ناشر مؤلف، ۱۳۷۸ ش، ج ۲۲، ابواب ما یکتسب به، باب ۲۲، حدیث ۵.

قال أبو عبدالله عليه السلام: بيت الغناء لا يؤمن فيه الفجيعه و لا يجاب فيه الدعوة و لا يدخله الملك؛^۱ امام صادق عليه السلام فرمود: خانه غنا از فاجعه در امان نیست و دعا در آن به اجابت نمی‌رسد و فرشته به آن وارد نمی‌شود.

۲. همچنان یه روایت دیگری از زید شحّام: قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قوله عزّ و جلّ: واجتنبوا قول الزور^۲ قال: قول الزور الغناء.^۳ از امام صادق عليه السلام درباره این کلام خدا پرسیدم که می‌فرماید: از سخن زور اجتناب کنید، فرمود: سخن زور غنا است؛ این دو روایات از نظر سلسله سند معتبر است.

۳. روایت حمران از امام صادق عليه السلام که می‌فرماید:

... فإذا رأيت الحق قدمات و ذهب اهله و رأيت الجور قد شمل البلاد ... و يستمر في ذكر شباع الفحشاء و الفساد.. و روایت الملاهی قد ظهرت يمرّ بها لا يمنعها احد احدا و لا يجئرى احد على منعها...^۴

چون دیدی حق پایمال می‌گردد و اهل حق از بین رفته‌اند و ستم همه جا را فرا گرفته است... و مردم پیوسته در پی گسترش فحشا و فسادند و... دیدی که آشکارا به سرگرمی‌ها (ملاهی) مشغول‌اند و کسی آنها را باز نمی‌دارد و بر منع از آن جرأت نمی‌کند...؛

هر چند نمی‌توان حرمت همه انواع لهو را از این روایت استنباط کرد، ولی غنا یا دست کم برخی اقسام غنا از بارزترین مصادیق آن محسوب می‌شود. البته اطلاق آن بر همه اقسام غنا صحیح نیست. این روایت نیز از حیث سند معتبر است. حرمت غنا مخصوص فاعل آن نیست، بلکه شامل گوش دادن به آن نیز می‌شود به دلیل برخی روایات که از جهت سند معتبر است؛ مانند:

۱. روایت علی بن جعفر که از برادرش موسی بن جعفر عليه السلام نقل می‌کند: سأله عن الرجل: يتعمد الغناء يجلس إليه، قال: لا؛^۵ از امام عليه السلام درباره مردی پرسیدم که به عمد غنا می‌خواند. گفتیم: آیا نشستن با او جایز است؟ فرمود: نه.

۲. روایت محمد بن مسلم از ابوالصباح یا محمد بن مسلم و ابوالصباح:

۱. عاملی، شیخ حر، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۷۸، باب ۴۹ از ابواب جهاد النفس، حدیث ۲۲ و نیز ج ۱۲، ص ۲۲۵، باب ۹۹، از ابواب ما یکتسب به، حدیث ۱.
۲. حج / ۳۰.
۳. عاملی، شیخ حر، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۷۸، باب ۴۹، از ابواب جهاد النفس، حدیث ۲۲ و نیز ج ۱۲، ص ۲۲۵، باب ۹۹، از ابواب ما یکتسب به، حدیث ۲.
۴. همان، ج ۱۱، ص ۵۱۶ - ۵۱۵، باب ۴۱ از ابواب الأمر و النهی، حدیث ۶.
۵. عاملی، شیخ حر، پیشین، ج ۱۲، ص ۳۳۲، باب ۹۹ از ابواب ما یکتسب به، حدیث ۳۲.

از امام صادق عليه السلام درباره این آیه کریمه: وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزَّوْرَ^۱ پرسیدم، فرمود: «مراد از زور، غنا است»^۲. البته می‌توان در روایات اخیر مناقشه کرد که ممکن است شهادت بر زور شامل هر گونه گوش دادن به غنا باشد، بلکه مختص آن شنیدنی است که با حضور در مجلس غنا باشد. بنابراین، شاید حرمت غنا از بابت حرمت حضور در مجالس گناه باشد.

۳. روایت عنبسه از امام صادق عليه السلام قال: استماع اللهو و الغناء النفاق كما ينبت الماء الزرع؛^۳

گوش دادن به لهو و غنا موجب رویش نفاق است؛ چنان که آب مایه روییدن گیاه است. ممکن است در این روایت نیز مناقشه شود که بیشتر از کراهت دلالت ندارد. به هر حال در این که دلالت روایت نخست کامل است، جای اشکال نیست.

نتیجه: به طور کلی غنا موجب لهو و لعب می‌گردد و حرام است و سخن باطل و زور، حکم غنا را دارد و صریح ترین عبارتها در مورد ممنوعیت غنا در روایات وجود دارد و استفاده از آیات مورد استناد نیز تائید کننده زیادی متکی بر روایاتی است که در تفسیر آنها وارد شده است. در میان احادیث به روایات ضعیف نیز برخورد نمودیم ولی با وجود این، روایات صحیحی ای وجود داشت که برای محقق و کاوشگر این یقین را به بار آورد که غنا از نظر اسلام نکوهیده و ممنوع است. به نظر نگارنده در باب غنا و موسیقی، احادیثی که دال بر حرمت و حلیت وجود دارند هیچ یک توانایی اثبات حکم مطلق غنا را نداشته و وافی به مقصود قائلان به حرمت مطلق یا حلیت مطلق نیست. شواهد فراوان نشان می‌دهند که مقصود روایات دال بر حرمت غنای شهوانی و لهوی بوده است. لکن ناگفته نماند که اگر بین صوت لهوی و باطل از نسب أربعة تساوی باشد چنانچه اقوی هم همین است که غنا عبارت از صوت لهو باطل است، مطلب تمام است. پس صوت لهوی حرام است و غنا هم که صوت لهوی است. در نتیجه حرام می‌باشد. و اگر غنا اعم از صوت لهوی باشد واجب است آن را قید بزیم به آنچه عنوان صوت لهوی و باطل را دارا است. و چنانچه غنا اخص باشد و صوت لهوی اعم باشد لازم است لهوی را وسعت دهیم و بگوییم هر صوت حتی غنا هم باشد، حرام است. پس نتیجه این که صوت حرام آن است که از آهنگ های اهل فسوق و معاصی باشد یعنی آن چنان آهنگی که در زمان طاغوت اجرا می‌شد.

۱. فرقان / ۷۲.

۲. عاملی، شیخ حر، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۲۶، باب ۹۹ از ابواب ما یکتسب به، حدیث ۳.

۳. همان، ج ۱۲، ص ۲۳۶ - ۲۳۵، باب ۱۰۱ از ابواب ما یکتسب به، حدیث ۱.

۳.۱.۳. استثنائات حرمت غنا

در روایات، استثنائاتی برای حرمت غنا آمده است:

۳.۱.۳.۱. قرائت غنائی قرآن

از ابوبصیر با سند درست روایت شده است:

قال: لأبي جعفر عليه السلام: إذا قرأت القرآن فرفعت به صوتي جاءني الشيطان، فقال: إنما ترأتني بهذا أهلك الناس. فقال: يا أبا محمد إقرأ قراءه ما بين القراءتين تسمع أهلك و رجع بالقرآن صوتك؛ فإن الله عزّ و جلّ يحبّ الصوت الحسن يرجع فيه ترجيعاً^۱

به امام باقر عليه السلام عرض کردم: گاه که قرآن می‌خوانم و صدای خود را بلند می‌کنم، شیطان مرا وسوسه می‌کند که برای خانواده ات و مردم ریا می‌کنی. امام عليه السلام فرمود: ای ابو محمد! نه خیلی بلند بخوان و نه آهسته؛ به گونه ای بخوان که خانواده ات صدایت را بشنوند و هنگام قرائت، در صدای خود ترجیع کن؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ، صدای نیکو را که در آن ترجیع زیبا باشد را دوست دارد. اما شیخ حر عاملی می‌گوید: این روایت بر تقیه حمل می‌شود، زیرا گفتیم که روایت یاد شده، با دلیل خاص معارض است و آن همان حدیث نخست، یعنی روایت عبدالله بن سنان است و نیز با دلیل عام که روایت آن فراوان است و از حد تواتر می‌گذرد، تعارض دارد.^۲ به نظر ما، این روایت چون اخص از روایات مطلق دالّ بر حرمت غنا است بر آنها مقدم می‌شود و دیگر نوبت به حمل بر تقیه نمی‌رسد و اگر لزوم حمل بر تقیه به سبب تعارض آن با روایت عبدالله بن سنان باشد، سند این روایت ناقص است. در روایت عبدالله بن سنان از امام صادق عليه السلام آمده است: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

إقرأ القرآن بالحن العرب و إياكم و خون الفسق و اهل الكبائر؛ فإنه سيجيء من بعدى أقوام يرجعون القرآن ترجيع الغناء و النوح و الرهبانية لا يجوز تراقيهم. قلوبهم مقلوبه و قلوب من يعجبه شأنهم؛

رسول خدا فرمود: قرآن را به لحن های عربی بخوانید و از لحن های اهل فسق و گناه دوری کنید. پس از آن مردمانی می‌آیند که غنا و نوحه و به سبک راهبان قرآن می‌خوانند. قرآن از حنجره آنان فراتر نمی‌رود. قلبشان و قلب کسانی که آنان را بزرگ می‌دارند، واژگون است.

طبرسی این روایت را در مجمع البیان از حذیفه بن یمان از پیامبر صلى الله عليه وآله نقل کرده است و شیخ بهایی آن را

۱. همان، ج ۴، ص ۸۵۹، باب ۲۴ از ابواب قرائه القرآن، حدیث ۵.

۲. عاملی، شیخ حر، پیشین، ج ۴، ص ۸۵۹، باب ۲۴ از ابواب قراء القرآن، حدیث ۵.

در کشکول به صورت مرسل درآورده است.^۱

بنابراین، از نظر سند ناقص است، از این رو، موجب نمی‌شود که روایت معارض با آن، حمل بر تقیه شود. افزودن بر این، احتمال حمل بر تقیه در اینجا وجود ندارد؛ امام (علیه السلام) چه انگیزه ای برای تشویق به غنا و مستحب شمردن آن دارد؟ آیا حرمت غنا همانند حرمت فحاش بود که در آن جایی برای تقیه نیست؟ البته اگر حدیث عبدالله بن سنان از نظر سند ضعیف نبود، هر دو روایت به واسطه تعارض ساقط می‌شدند و به عموم روایات حرمت رجوع می‌کردیم. به هر حال، روایت ابو بصیر، بر جواز غنا در قرآن به طور مطلق.. یعنی حتی وقتی با موسیقی انجام می‌شود دلالت ندارد. حداکثر بر جواز قرائت قرآن همراه ترجیع در صوت دلالت می‌کند. در این جا روایت دیگری است که از حیث سند کامل نیست و دلالت دارد بر این که غنا در قرآن همراه آلات موسیقی، بلکه به طور مطلق مرغوب نیست و آن روایت عبدالله بن عباس از رسول خدا ﷺ است که می‌فرماید:

إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ، إِضَاعَةُ الصَّلَوَاتِ وَاتِّبَاعُ الشَّهَوَاتِ وَالمِيلُ إِلَى الْإِهْوَاءِ... فَعَنْدَهَا يَكُونُ أَقْوَامٌ يَتَعَلَّمُونَ الْقُرْآنَ لِغَيْرِ اللَّهِ وَ يَتَخَذُونَهُ مَزَامِيرَ وَ يَكُونُ أَقْوَامٌ يَتَفَقَّهُونَ لِغَيْرِ اللَّهِ وَ تَكْثُرُ أَوْلَادُ الزَّنا وَ يَتَغَنُّونَ بِالْقُرْآنِ...^۲

از نشانه های آخر الزمان آن است که مردم نماز را ضایع می‌کنند و از شهوات پیروی می‌کنند و به خواهش های خویش میل می‌نمایند... در آن هنگام مردمانی هستند که قرآن را برای غیر خدا می‌آموزند و همراه مزمار می‌خوانند و کسانی هستند که برای غیر خدا تفقه می‌کنند و در قرآن غنا می‌کنند... به هر صورت، اگر چه روایت ابوبصیر، غناء را درخصوص قرآن تجویز می‌کند، اما بعید نیست که بتوانیم آن را به هر چیزی که موجب یاد حق شود، مثل مناجات با خدا یا مدح ائمه علیهم السلام یا نصایح و مواعظ و مانند آن تسری دهیم. وانگهی، ممکن است بگوییم: ترجیع صدا در قرآن و مناجات و مدح ائمه و آنچه دارای مضامین حق است، مشمول اطلاعات دلیل حرمت غنا نمی‌شود، زیرا بر اساس مناسبت حکم و موضوع آنچه از این اطلاعات فهمیده می‌شود، مربوط به غنایی است که اهل فسق و فجور انجام می‌دهند، یعنی غنایی که با آن به لهو مشغول می‌شوند. بر این اساس، این ادله شامل ترجیع صدا و آوازی نمی‌گردد که در مضامین حق و برای اثر بیشتر بر انسان سر می‌دهند و شاید مقصود از غنا در قرآن که روایت اخیر آن را نکوهش کرده است، قرائت با لحن های لهوی است نه صرف ترجیع

۱. همان، ص ۸۵۸، حدیث ۱.

۲. عاملی، شیخ حر، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۷۸، باب ۴۹ از ابواب جهاد النفس، حدیث ۲۲، همچنین ج ۱۲، ص ۲۳۰، باب ۹۹ از ابواب ما یکتسب به، حدیث ۲۷.

صدا که تأثیر قرائت را در انسان بیش تر می کند.

۳. ۱. ۳. ۲. غنای آواز خوان در عروسی

دلیل استثنا غنای آواز خوان در عروسی، روایتی است از ابوبصیر که با سه متن نقل شده است و همه متن ها دارای سند معتبر است:

۱- ابوبصیر می گوید: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن كسب المغنيات، التي يدخل عليها الرجال حرام و التي تدعى؛ إلى الأعراس ليس به بأس و هو قول الله عزّ و جلّ: و من الناس من يشتري لهو و الحديث ليضلّ عن سبيل الله؛^۱»
از امام صادق عليه السلام درباره مزد آواز خوانان پرسیدم، فرمود: آواز خوانی که میان مردان می خواند، کسبش حرام است؛ اما مزد کسانی که به مجالس عروسی دعوت می شوند، اشکالی ندارد. در همین باره خداوند عزّ و جلّ می فرماید: برخی از مردم کسانی اند که سخنان بیهوده می خردند تا از راه خدا گمراه گردند.

۲- از ابو بصیر از امام صادق عليه السلام نقل شده است که فرمود: «المغنية التي تزفّ العرائس لا بأس بكسبها؛^۲»
کسب آواز خوانی که در مشایعت عروس غنا می خواند، اشکالی ندارد.

۳- ابوبصیر می گوید: «قال أبو عبد الله عليه السلام: أجر المغنية التي تزفّ العرائس به بأس و ليست التي يدخل عليها الرجال؛^۳»

امام صادق عليه السلام فرمود: مزد آواز خوانی که در مشایعت عروس غنا می خواند، اشکالی ندارد، نه آواز خوانی که در حضور مردان می خواند.

روایت سوم دلالت بر این دارد که محدوده غنای مجاز از غنای آواز خواندن در مجالس عروسی وسیع تر است، زیرا ظاهر عبارت، پس از آن که درآمد آواز خوان در عروسی را بی اشکال می داند در توضیح این حکم اشاره می کند که این عمل با غنای حرام فرق دارد. غنای حرام آن است که در حضور مردان باشد. بنابراین، غنای حرام فقط آواز خواندن در حضور مردان است، اما غنایی که کاری همچون این همراه نباشد، حرام نیست. منظور این نیست که غنا به طور مطلق حرام نیست و فقط اختلاط مردان و زنان، حرام است. این قاعده تقیید

۱. لقمان/ ۶.

۲. عاملی، شیخ حر، پیشین، ج ۱۲، ص ۸۴، باب ۱۵ از ابواب ما یکتسب به، حدیث ۱.

۳. همان، ص ۸۴ و ۸۵، حدیث ۱.

۴. همان، ص ۸۵، حدیث ۲.

مطلق به مقید ناسازگار است، روایاتی که اطلاق دارند، بر حرمت غنا به طور مطلق دلالت می‌کنند و این روایت چون اخصّ از آن روایات است، بر آنها مقدّم می‌شود. معنای تقیید این نیست که عنوانی که در دلیل مطلق، حکمی بر آن حمل شده است، از موضوعیت آن حکم ساقط می‌گردد.

بنابراین، مقتضای جمع بین مطلق و مقید آن است که غنایی که همزمان با حضور مردان در میان زنان باشد، حرام است نه آن که فقط حضور مردان در میان زنان باشد. با این همه، مخفی نماند که روایت یاد شده دلالت ندارد بر این که فقط حضور مردان میان جمع زنان موجب حرمت غنا است. پس بین این روایت و روایتی که در استثنای چهارم می‌آید، یعنی روایتی که غنای همراه با آلات موسیقی را حرام می‌داند تعارضی وجود ندارد. بر فرض که تعارضی باشد، اطلاق حصر این روایت به واسطه آن روایت، مقید می‌شود.

ممکن است بگوییم: این روایت دلالت نمی‌کند که محدوده غنای مجاز، وسیع تر است از غنای آواز خوان در عروسی به این معنا که هر غنایی را که با چیزهایی از قبیل حضور مردان در میان زنان همراه نباشد، جایز گرداند؛ زیرا غنای آوازه خوان در عروسی چنین نیست که همواره بی حضور مردان در میان جمع زنان باشد؛ بلکه این غنا بر دو قسم است یا مردان میان زنان حاضرند و یا حاضر نیستند و مقصود از جمله: «لیست بالتی یدخل علیها الرجال»؛ این است که آن قسم از غنا حلال است که همراه حضور مردان در جمع زنان نباشد.^۱ بنابراین، بر بیش از این معنا دلالت ندارد که غنای آواز خوان بدون حضور مردان در عروسی ها جایز است.

۳.۱.۳. غنا بدون موسیقی

مقتضای این استثنا، آن است که غنا بدون موسیقی حتی در غیر امثال قرآن جایز است. این معنا مطابق مدلول روایت علی بن جعفر است که در کتاب خویش از برادرش نقل می‌کند: «سألته عن الغناء هل يصلح فی الفطر و الأضحی و الفرح؟ قال: لا بأس به مالم یزمر به»:

از امام درباره غنا پرسیدم که آیا در عید فطر و عید قربان و ایام شادی مجاز است؟ فرمود: اگر با مزمار همراه نباشد، اشکالی ندارد.

عبدالله بن جعفر نیز این روایت را در قرب الاسناد از عبدالله بن حسن از علی بن جعفر نقل کرده است، ولی در این روایت آمده است: مالم یعص به؛^۲ اگر با غنا معصیت نکند.

۱. حائری، آیت الله سید کاظم، فصل نامه تخصصی فقه اهل بیت (علیهم السلام)، قم، سال ۱۲، شماره ۴۸، ص ۱۱.

۲. عاملی، شیخ حر، پیشین، ج ۱۲، ص ۸۵، باب ۱۵ از باب ما یکتسب به، حدیث ۵.

متن دوم از نظر سند ناقص است، ولی متن اول کامل است و دلالت می‌کند بر آنچه در عنوان این استثنا آورده ایم. اگر موسیقی را غیر از غنا بدانیم این روایت نیز دلالت می‌کند که فقط موسیقی یا مزماری حرام است نه ذات غنا، چرا که این خلاف قاعده تقید مطلق به مقید است، همان گونه که در استثنای سوم توضیح دادیم. اگر بپذیریم که به مقتضای قاعده تقید، غنا بر موسیقی صدق نمی‌کند، باید گفت: اگر غنا همراه موسیقی باشد، حرام است و اگر با آن همراه نباشد، حرام نیست. ولی این روایت با روایت دیگر یعنی روایت عبدالاعلی معارض است:

سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الغناء و قلت: إنهم يزعمون إن رسول الله صلى الله عليه وآله رخص في أن يقال جئناكم جئناكم حيونا حيونا نحبيكم، فقال: كذبوا أن الله عز وجل يقول: «وخلقنا السماء والأرض بينهما لا عيب لؤ أردنا أن نتخذ لهما لا نتخذ لهما من لدنا إن كنا فاعلين، بل نقذف بالحق على الباطل فيدمغه فإذا هو زاهق و لكم الويل مما تصفون»^۱ ثم قال: ويل لفلان مما يصف رجل لم يحضر المجلس؛^۲

از امام صادق عليه السلام درباره غنا پرسیدم که مردم می‌پندارند رسول خدا اجازه داده است که با حالت غنا بگویند: «جئناکم جئناکم حیونا حیونا نحییکم». فرمود: دروغ می‌گویند. خداوند عز و جل فرموده است: «ما آسمان و زمین و آنچه را میان آنهاست به بازی نیافریدیم. اگر می‌خواستیم سرگرمی برای خویش بیافرینیم، چیزی مناسب خود می‌آفریدیم. ما حق را بر باطل می‌گوییم تا او را هلاک کند و این گونه باطل محو و نابود می‌شود، اما وای بر شما از وصفی که می‌کنید.» سپس فرمود: وای بر فلانی که چنین می‌گوید: هر چند در این روایت پرسش کننده نیاورده است که جمله «جئناکم جئناکم..» همراه مزماری یا دیگر آلات موسیقی است، روایت بر جواز آن دلالت نمی‌کند، از این رو، روایت قبلی معارض است.

۴. ۳. ۱. «حداء»

یعنی صدایی که همراه ترجیع است و با آن شتران را به راه رفتن تحریک می‌کنند. شیخ انصاری در مکاسب می‌گوید: «دلیلی برای استثنای حداء، در مقابل اخبار متواتری که دال بر تحریم غنا است، نیافتیم، مگر یک حدیث نبوی که شهید ثانی در مسالك^۳ ذکر کرده است. در این روایت آمده است: عبدالله بن رواحه که مرد

۱. انبیاء/ ۱۸ - ۱۶.

۲. عاملی، شیخ حر، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۲۸، باب ۹۹ از ابواب ما یکتسب به حدیث ۱۵.

۳. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرايع الاسلام، قم، مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۹ ق، ج ۱۴، ص ۱۸۱؛ بیهقی، احمد بن حسین بن علی، السنن الکبری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۶ ه، ج ۱۰، ص ۲۲۷.

خوش صدایی بود، برای شتر حدای می‌خواند و پیامبر ﷺ او را تقریر می‌فرمود.^۱

شهید در تعلیقه اش در مکاسب از صدوق نقل می‌کند که او با اسناد خویش از سکونی از جعفر بن محمد علیه السلام از پدرانش علیه السلام نقل می‌کند: قال: قال رسول الله ﷺ: زَادَ السَّافِرُ الْحَدَاءُ وَالشَّعْرُ مَا كَانَ مِنْهُ لَيْسَ فِيهِ خَنَاءٌ؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: توشه مسافر، حداء و شعر است؛ از آن شعری که در آن سخن زشت نباشد. برخی این روایت را مانند این روایت از نوفلی از سکونی نقل کرده است. «خناء» با فتحه اول به معنای سخن زشت و دشنام است.

بنابراین، روشن است که «حداء» با عنوان «حداء» استثنا نیست؛ زیرا ادله آن از نظر سند ضعیف است. صاحب وسائل روایت اخیر را از صدوق نقل می‌کند، ولی می‌گوید: «لیس فیه جفاء و فی نسخه لیس فیه خناء» سپس می‌گوید: «یکی از معانی خناء، طرب است.»^۲

به هر حال، روشن گشت که استثنای حداء با همین عنوان، ثابت نیست، اما می‌توان در اطلاق دلیل حرمت غنا مناقشه کرد به نحوی که برای خروج حداء از شمول حرمت غنا، به مخصص نیازی نباشد؛ به این صورت که بگوییم: بر اساس مناسبت حکم و موضوع، آنچه از دلیل حرمت غنا فهمیده می‌شود، حرمت غنای لَهْوِی و لَهْوِ با غنا است. بنابراین، خدایی که با هدف واداشتن شتر به حرکت و نه به قصد لَهْوِ خوانده می‌شود، مشمول اطلاق این دلیل نیست. علاوه بر این، می‌توان گفت: بنا بر آنچه در استثنای چهارم خواهد آمد، غنایی که با موسیقی همراه نباشد، حرام نیست، پس موضوعی برای استثنای حداء باقی نمی‌ماند.^۳

احادیث بسیاری به صورت مستقل در کتاب های شیعه و سنی از پیشوایان معصوم علیهم السلام درباره ی غنا و موسیقی نقل شده است که تعداد روایات از کثرت به حدّ تواتر رسیده است و تعداد کثیری از فقهای شیعه به تواتر روایات دالّ بر حرمت غنا و موسیقی تصریح کرده‌اند و غنا و موسیقی را هم برای خواننده و نوازنده و هم برای شنونده ی آنها حرام دانسته‌اند. و مالی را که خواننده یا نوازنده از این راه به دست می‌آورد را حرام دانسته و دهنده ی آن مال نیز مرتکب گناه زشتی شده است.

۱. انصاری، مرتضی، پیشین، ج ۱، ص ۳۱۳.

۲. عاملی، شیخ حر، پیشین، ج ۸، ص ۳۰۶، باب ۳۷ از ابواب آداب السفر، ح ۱.

۳. حائری، آیت الله سید کاظم، پیشین، ص ۶.

۳.۲. مبحث دوم: حکم غنا از نظر فقهای اسلامی

فقهای اسلام - اعم از سنی و شیعه - غنا را حرام و خواننده و شنونده آن را فاسق دانسته‌اند، هم چنین به حرمت موسیقی و گوش دادن به آن و ساخت و ساز و خرید و فروش آلات آن فتوا داده‌اند. البته در این مسئله اختلاف‌های جزئی نیز وجود دارد. در این قسمت ابتدا به سخنان بعضی از فقهای شیعه اشاره و سپس آرا و فتاوی‌های اهل سنت درباره حرمت غنا و موسیقی بیان خواهد شد.

۱.۳.۲. آرای فقهای امامیه در زمینه حکم غنا

صریح‌ترین عبارت‌ها در مورد ممنوعیت غنا، روایات هستند و استفاده از آیات مورد استناد نیز تائیدیه‌ی زیادی متکی بر روایات تفسیری است. فقهای اسلام اعم از سنی و شیعه - به غیر از تعداد اندکی - غنا را ذاتاً حرام دانسته و خواننده و شنونده‌ی آن را فاسق دانسته‌اند. همچنین به حرمت موسیقی و گوش دادن به آن و ساخت و ساز و خرید و فروش آلات آن فتوا داده‌اند. این مطلب در میان فقهای اسلام اجماعی بوده، بلکه یکی از ضروریات اسلام می‌باشد. لکن فقهای اهل سنت در حکم غنا، بسی اختلاف نظر دارند. در المسالك شهید ثانی آمده است: غنا (به مدّ) مدّ صوت است که دارای ترجیع طرب انگیز باشد.

بنابراین بدون این دو وصف - یعنی ترجیع همراه با اطراب - حرام نیست، گرچه یکی از آنها وجود داشته باشد. جماعتی از امامیه نیز آن را همین طور تعریف کرده‌اند. بعضی نیز آن را به عرف واگذاشته‌اند که هر چه در عرف، غنا نامیده می‌شود حرام است، گرچه طرب نیانگیزد و این رأی خوبی است.^۱

در جامع المقاصد کرکی، در تعلیق بر عبارت «و الغناء» از کتاب القواعد آمده است: «اما این گفته‌ی که «الغناء» این کلمه ممدود است، مراد از آن بنابرآن چه در الدروس آمده، مد صوت است که دارای ترجیع طرب انگیز باشد و صرف مدّ صوت حرام نشده، اگر چه دل‌ها به آن میل کند، البته تا وقتی که به سبب دارا بودن ترجیع مقتضی طرب، به طرب انگیزی نینجامد»^۲

سبزواری (متوفای ۱۴۱۴ ه.ق) در «منهاج الصالحین» می‌گوید: «غنا اگر بر وجه لهو و باطل واقع شود حرام است و گوش سپردن به آن نیز همین طور، مراد از آن ترجیع صوت به گونه‌ای خاص است، گرچه طرب انگیز

۱. الهی خراسانی، مجتبی، بررسی فقهی پدیده غنا، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۶ ش، ص ۵۱.

۲. همان، ص ۵۲.

نباشد.^۱ محقق خوئی (متوفای ۱۴۱۳ ه.ق) در «منهاج الصالحین» می‌گوید: «غنا اگر بر وجه لهو و باطل واقع شود، یعنی کیفیت، کیفیت لهوی باشد حرام است و صدق عرفی معیار است.^۲»

امام خمینی رحمته الله (متوفای ۱۴۰۹ ه.ق) در «تحریر الوسیله» می‌گوید: «غنا فعل شنیدن و کسب درآمد با آن حرام است. و مجرد خوش ساختن صدا غنا نیست، بلکه مدّ صوت است و ترجیع آن به گونه ای خاص و طرب انگیز که مناسب با مجالس لهو و محافل طرب و آلات لهو و لهویات باشد.^۳»

شهید صدر در تعلیقه خود بر منهاج سید حکیم می‌نویسد: «ظاهراً اگر دارای قابلیت ایجاد طرب و سبکی نداشته باشد، حرام نیست.^۴»

سید حکیم خود در «منهاج الصالحین» (با تعلیقه صدر) می‌گوید: «غنا اگر بر وجه لهو و باطل واقع شود، حرام است و گوش کردن به آن نیز چنین است. و مراد از آن ترجیع صوت به صورتی خاص است، گرچه طرب انگیز نباشد.

شیخ آل کاشف الغطاء در «وجیزه الاحکام» می‌گوید: «آن چه کسب درآمد با آن حرام است، چون فی نفسه کار حرامی است، بنابراین تمامی کارهایی که فی حد ذاته شرعاً حرام شده، کسب درآمد با آنها حرام است و از آن جمله غنا است؛ و آن مدّ اصواتی است که برای مجالس لهو و طرب تنظیم شده و غالباً باعث کف زدن و رقصیدن اهل آن مجالس و حرکاتی مانند آنها می‌شود که ناشی از سبکی و نشاط و هیجان قوای حیوانی اند. ضابطه آن است که آن صوت، اگر معلوم باشد که از اصوات تنظیمی برای آن محافل و اهل لهو و طرب است و برای شنونده آن سبکی می‌آورد، شبهه ای در حرمت آن نیست.^۵»

سید اصفهانی در وسیله النجاه می‌گوید: «غنا: فعل، شنیدن و کسب درآمد با آن حرام است، و مجرد خوش ساختن (تطریب) صوت نیست، بلکه کشیدن (مد) صوت و ترجیع آن به گونه ای خاص و طرب انگیز است که با محافل لهو و مجالس تفریح و طرب متناسب و با آلات لهو و لعب سازگار باشد.^۶»

شیخ انصاری در کتاب المکاسب چنین می‌گوید: «و بالجمله، هر صوتی که فی نفسه با صرف نظر از

۱. سبزواری، سید عبدالعلی، منهاج الصالحین، بیروت، دار و مكتبة المصطفی، ۱۴۱۳ ق، ج ۲، ص ۷.

۲. خوئی، سید ابوالقاسم، منهاج الصالحین، قم، مدینه العلم، ۱۴۱۰ ق، ج ۲، ص ۷.

۳. خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ص ۴۵۷.

۴. حکیم، سید محمد سعید، منهاج الصالحین، تعلیقه شهید صدر، بیروت، اوضیت المیناء، ۱۳۹۶ ق، ج ۲، ص ۱۰.

۵. آل کاشف الغطاء، الشیخ محمد الحسین، وجیزه الأحکام، نجف اشرف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۶۰ ق، ص ۴۶.

۶. اصفهانی، سید ابولحسن، وسیله النجاه، تعلیقه گلپایگانی، بیروت، دارالتعاریف، ۱۳۹۷ ق، ج ۱، ص ۳۶۵.

کلامی که تشکیل صوت می‌دهد، لهو و باطل باشد همان حرام است». و افزوده است: «ظاهر تمامی این اخبار، حرمت غنا از جهت لهو و باطل است.»^۱

شیخ نجفی در کتاب جواهر الکلام گفته است: «تحقیق آن است که در موضوع آن باید به عرف رجوع شود.^۲ تعریف محدث بحرانی در کتاب الحقائق الناضره چنین است: «غنا - به مد مانند کساء گفته شده صوت مشتمل بر ترجیع مطرب است، بنابراین بدون این دو ویژگی - یعنی ترجیع و اطراب - حرام نیست، جماعتی از اصحاب آن را همین گونه تعریف کرده‌اند. طرب: سبکی خاصی است که به انسان دست می‌دهد، چه شادمان کند و چه اندوهگین. بعضی هم آن را به عرف واگذار کرده‌اند که هر چه در عرف نامیده می‌شود حرام است گرچه طرب انگیزد. شهید در مسالك و غیر آن همین را انتخاب کرده است و مورد انتخاب ما نیز هست».^۳

تعریف فیض کاشانی وی در کتاب *المحجة البيضاء* می‌نویسد:

«در کتاب (مبحث) آداب تلاوت قرآن در ربع عادات، روایات دیگری در این باره ذکر کرده ایم. از مجموع آنها برداشت می‌شود که حرمت غناء و امور مربوط به آن مانند گوش دادن، اجرت، آموزش مختص مورد همسان با صورت متداول در زمان بنی امیه و بنی عباس است، که مردان پیش زنان آواز خوان می‌آمدند و آنها سخن به اباطیل می‌گفتند و با ابزار لهو عود و نی سرگرم بودند. اما غیر آن یا مستحب است، مانند ترجیع با قرآن و آن چه که نوعی وسیله برای یاد خدا و سرای آخرت باشد و یا چنان که ابو حامد غزالی، ذکر کرده مباح یا مکروه است. بعید هم نیست که حکم آن نسبت به بعضی از افراد با توجه به تفاوت درجات مردم فرق کند، چون اهل مردانگی آن چه متناسب با فروتر از آنان است، زینده نیست.»^۴

وی در کتاب دیگرش *الوافی* گفته است:

«آن چه از مجموع اخبار رسیده در آن روشن می‌شود، این است که حرمت غنا و امور متعلق به آن از اجرت و آموزش و شنیدن و خرید و فروش، همه اختصاص دارد به آن چه که به شیوه متعارف و متداول در زمان بنی امیه و بنی عباس باشد که مردان پیش آنان می‌آمدند و آنان اباطیل می‌گفتند و با آلات لهو مانند عودها و غیر آنها بازی می‌کردند، نه

۱. انصاری، مرتضی، پیشین، ج ۳، ص ۱۷۶ و ۱۸۶.

۲. نجفی، محمد حسن بن باقر، *جواهر الکلام*، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۷۵ ش، ج ۲۲، ص ۴۷.

۳. محدث بحرانی، یوسف بن احمد، *الحدائق الناضره*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۷ ش، ج ۱۸، ص ۱۰۱.

۴. فیض کاشانی، ملا محسن، *المحجة البيضاء*، با تصحیح علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۶ ق، ج ۵، ص ۲۲۶؛ غزالی، امام محمد، *احیاء علوم الدین*، کتاب آداب السماع و الوجد، چاپ سوم، انتشارات کتاب زمان، ۱۳۸۵ ش، ج ۲، ص ۲۶۸.

چیزی که غیر آن باشد، همچنان که فرمایش وی بدان اشاره دارد: «بِأَلَّتِي يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرَّجُلُ»^۱

این کلام کاشانی با کلام معاصر وی - سبزواری - تفاوتی ندارد. علما یادآور شده‌اند که این رأی - در تعریف و حکم - کاشانی است و سبزواری آن را باز ساخته است و تقارب میان معاصران پدیده‌ای آشنا و عادی است. تعریف سبزواری صاحب کفاية الاحکام در الکفایه آمده است:

«بین ما اختلافی در تحریم غنا - فی الجملة - نیست و اخبار دال بر آن فراوانند». سبزواری درباره غنا گفته است: «در تعیین غنایی که شرعاً حرام شده، این است که مراد از آن، غنا به شیوه لهُو است، آن طور که در محافل لهُو (= تفریح) و خانه های غنا (= مطرب خانه) خوانده می‌شود. یعنی در نگاه او تعریف غنا همان تعریف مشهور استفا‌ما به خودی خود حرام نیست، بلکه به سبب لهُو باطلی که بر آن عارض می‌شود چنین است.^۲

در حاشیه اش نیز چنین آمده است: «از کسانی که به رأی منتخب ما در این جا تصریح کرده‌اند، فاضل ملا محمد صالح مازندرانی در شرح اصول (کافی) است، چه این که پس از سختی درباره غنا گفته است: جماعتی از اصحاب ما آن را به ترجیع مطرب تعریف کرده‌اند. بنابراین ماهیت آن بدون ترجیع و اطراب محقق نمی‌شود و یکی از آنها کافی نیست و بعضی از آن‌ها را به عرف واگذارده‌اند که هر چه اهل عرف غنا نامد، حرام است، چه طرب بینگیزد چه نینگیزد.

شیخ زین الدین در کلمه «التقوی» می‌گوید: «غنا مد صوت و آهنگین کردن آن به صورت های لهُوی و شناخته شده در مجالس لهُو و نزد اهل آن است، خواه از آلات طرب چیزی همراه آن باشد یا نه. غنا را اهل عرف تشخیص می‌دهند و بنابراین آن چه بین اهل عرف صدق کند که غنا است، جزء غنا است.^۳ سید علی سیستانی در «منهاج الصالحین» می‌گوید: غنا، انجام آن، گوش دادن به آن، و کسب با آن حرام است. و ظاهراً آن است که غنا آن کلام لهُوی است که به آهنگ های متداول میان اهل لهُو و لعب ادا شود، چه شعر باشد و چه نثر و مشکل بتوان ترجیع و مد را پایه های آن دانست و صدق عرفی معیار است.^۴ آرای فقه‌های مذکور با بهره گیری از عبارت های تدوین شده آنان در بالا به شکل زیر قابل دسته بندی است:

۱. فیض کاشانی، ملا محسن، الوافی، اصفهان، مکتبة الامام امیرالمؤمنین، ۱۳۸۳ ش، ج ۳، ص ۳۵.
۲. سبزواری، محمدباقر، کفایة الاحکام، چاپ سنگی، بیروت، دارالتعریف، بی تا، ص ۸۵ (به نقل از الهی خراسانی، ص ۵۴)
۳. زین الدین، محمد امین، کلمه التقوی، بیروت، انوارالهدی، ۱۳۸۶ ق، ج ۴، ص ۱۱.
۴. سیستانی، سیدعلی، منهاج الصالحین، قم، انتشارات ستاره، ۱۴۱۵ ق، ج ۲، ص ۱۰.

- ۱- غنا صوت قابل شنیدن آهنگین و طرب انگیز است (شهید اول، شهید ثانی در مسالک و کرکی).
 - ۲- آن چه نزد اهل عرف، صدق کند که غنا است، گرچه طرب نینگیزد (شهید ثانی در الروضه، طباطبایی در ریاض).
 - ۳- صوت قابل شنیده شدن آهنگین و طرب انگیز، در صورتی که در یک مجلس خوشگذرانی (= لهو) باشد. (سبزواری در کفایه، کاشانی در مفاتیح و الوافی و محجة البیضاء).
 - ۴- صوت قابل شنیدن آهنگین و طرب انگیز که با لهو باطل همراه باشد (شیخ انصاری).
 - ۵- صوت قابل شنیده شدن آهنگین طرب انگیز، که طرب انگیزیش با آن چه در مجالس خوش گذرانی (لهو) جریان دارد متناسب باشد. (اصفهانی، کاشف الغطا و امام خمینی در تحریر)
 - ۶- صوت قابل شنیده شدن آهنگین که به شیوه لهوی خوانده شود، یعنی شیوه‌ای که متعارف اهل فن است (حکیم در منهج، صدر در تعلیقه بر منهج، خوئی در منهج و سبزواری در منهج).
 - ۷- آن چه نزد اهل فن صدق کند که غنا است (زین الدین سیستانی).
- ره آورد این نتایج این است که:
- ۱- غنا آن است که نزد افراد عرف خاص (اهل هنر) صدق کند که غنا است.
 - ۲- غنا آن است که نزد افراد عرف عام (جامعه) صدق کند که غنا است.
 - ۳- آوازی است که به شیوه لهوی متعارف نزد اهل هنر خوانده شود.
 - ۴- چیزی است که شامل آواز خوش و طرب انگیز باشد، بی هیچ قید دیگری، یعنی خواه در یک مجلس خوش گذرانی (لهو) یا غیر.
- نتیجه از مجموع تعریف های ارائه شده نتیجه می‌شود که اگر چه فقها هر صوت مشتمل بر ترجیع و اطراب را غنا تلقی می‌کنند، ولی برخی از فقها قید یا قیودی را بر آن افزوده یا از آن کاسته‌اند و در جمهور نظر فقها، غنا آن است که آواز خوش و طرب انگیز باشد و سبب لهو گردد.

۱.۲.۳. مقایسه معنای لغوی و شرعی غنا

اگر معنای لغوی و عرفی غنا با مفهوم اصطلاحی و شرعی به درستی تمییز داده نشود. خلط میان آن دو ابهام می‌آورد. ابهامات و سردرگمی‌هایی که برای عده‌ای پیش آمده معلول همین موضوع است. زیرا اگر مجموع روایات صوت و غنا ملاحظه شود و موارد مدح و ذم سنجیده شود و توجه شود که روایات معصومین در عصری

صادر شده که غنا عملاً در دستگاه سلاطین و اشراف و اهل فسق همراه با لهو و لغو و گناه بوده و بیان ائمه انصراف به مصادیق خارجی آن دارد (نه معنای لغوی). همانگونه که در استدلالات روایات معلوم ابهامی رفع خواهد شد. و مجبور نخواهند بود که قرائت قرآن یا مدیحه سرایی و مرثیه خوانی برای اهل البیت علیهم السلام یا مارشهای نظامی و سرودهای جنگی که در زمان خود رسول الله هم بوده و با سرودهای مفید و غنا در عروسی ها را با تکلف و استثنا از غنا خارج سازند.

معلوم می گردد که همه این موارد چون لهو و لغو و زور نیست، از موضوع غنا خارج اند. و نیز معلوم شد غنا دو گونه است. معنای لغوی و معنای شرعی.

غنا به معنی شرعی موضوع حرمت است که اخص از غنای لغوی است که به خودی خود حرمت نمی آورد مگر آنکه غنای شرعی بر آن منطبق شود.

عدم دقت محققان در تفکیک دو معنی باعث شده که این مفهوم، مجمل تلقی شود، لذا صرفاً برای تعیین دقیق غنای حرام باید از غور و بررسی در عناصر خاصه ی استنباط، کمک گرفت.^۱

۲. ۱. ۲. ۳. حکم غنا از دیدگاه علمای شیعه

در کتاب مفتاح الکرامه آمده است:

«در معنای غنا اختلاف است، در باب شهادت کتاب شرائع و در کتاب تحریر، حاشیه بر ارشاد

و در باب شهادت کتاب دروس، و در جامع المقاصد در معنایش چنین آمده است: غنا کشش

صوتی است همراه با گردانیدن و آواز در حلق که شادی در پی دارد. «در کتاب مجمع

البحرین دو معنا برای غنا ذکر شده است یکی از آن دو همان است که به نظر عموم مردم

غنا خوانده می شود گرچه مطرب نباشد و معنای دیگر همان است که بیان شد.»^۲

صاحب جوهر می فرماید: «از مکاسب محرمه یکی غناست و هیچ قول خلافی در آن نیافته ام.»^۳

شیخ صدوق می فرماید: «أعلم أن كَسَبَ المغنيه حرام» بدان که کسب زن آوازه خوان حرام است.^۴

۱. چیت سازان، مرتضی، پیشین، ص ۴۵ - ۴۴.

۲. حمیدی، سید هاشم، غنا و موسیقی آلات، تهران، نشر سبحان، ۱۳۷۹ ش، ص ۱۹.

۳. نجفی، محمد حسن بن باقر، پیشین، ۱۳۷۵ ش، ج ۲، ص ۴۴.

۴. مفید، محمد بن محمد نعمان العکبری البغدادی، المقنعه (ینایع الفقیه)، قم، جامعه مدرسین، بی تا، ج ۱۳، ص ۱۱؛ صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه، هدایه فی الاصول والفروع، قم، مؤسسه امام هادی علیه السلام، ۱۴۱۸ ق، ص ۱۷.

محقق حلی می‌فرماید: «الرابع ما هو محرم فی نفسه كالغناء». چهارمین قسم از اقسام کسب‌های حرام عملی است که حرمت ذاتی دارد مثل غنا.^۱ شیخ مفید می‌افزاید: «و کسب المغنیات حرام و تعلم ذلک و تعلیمه محظور فی شرع الاسلام». درآمد زنان خواننده نامشروع است همچنین تعلیم و یادگیری آن نیز در اسلام ممنوع است.^۲ ابن ادریس می‌فرماید: «فاما المحظور (من المكاسب) علی کل حال، جمیع ما یطرب من الاصوات و الاغانی و ماجرای مجری ذلک» کسبهایی که در هر حالی حرام است عبارتند از: صداها و آواها و مانند آن که طرب آور باشد.

شهید ثانی می‌فرماید: «ما یسمی فی العرف غناء و ان لم یطرب سواء کان فی شعرا قرآن ام غیرها..» آنچه در عرف غنا شمرده شود هر چند مطرب نباشد چه محتوای آن شعر باشد و چه قرآن و چه غیر از آن از مکاسب محرمة محسوب می‌گردد.^۳

شیخ انصاری در مکاسب محرمة می‌فرماید: «الغناء لا خلاف فی حرمة فی الجملة» فی الجملة اختلافی در حرمت غنا نیست.^۴ ایشان غنا را مطلقاً حرام می‌داند.

حرمت غنا به‌اندازه‌ای در فقه روشن و بدیهی انگاشته شده است که صاحب جواهر می‌فرماید: «ممکن است که ادعا شود حرمت غنا از ضروریات دین است.» اما محقق سبزواری و فیض کاشانی دو فقیه هم عصر نسبت به حرمت ذاتی غنا تشکیک کرده‌اند و فرموده‌اند: اگر غنا همراه با عمل حرام دیگری توأم نباشد، حرام نیست.^۵ فیض کاشانی در کتاب گرانقدر وافی بعد از ذکر روایات غنا می‌فرماید: حرمت غنا و فروغات آن از قبیل حرمت مزد و آموزش و گوش کردن و خرید و فروش آن اختصاص به غنایی دارد که همانند غنایی باشد که زمان بنی امیه و بنی عباس متعارف بوده است، به شکلی که مردان بر زنان خواننده وارد می‌شده‌اند و با کلمات باطل اجرا می‌کرده‌اند و با وسایل موسیقی مانند تار و نی همراه بوده است.

با دقت در کلمات فیض روشن می‌گردد که ایشان اصولاً غنا را حرام نمی‌دانند بلکه غنا می‌تواند با شرایط ذیل کسب حرمت کند: ۱- در مجالس مختلط برگزار شود، ۲- محتوای گفتار خواننده از سخنان باطل و غیر

۱. حلی، (محقق) جعفر بن حسن، شرایع الاسلام، با تحقیق و تعلیق عبدالحسین محمدعلی، بیروت، دارالأضواء، ۱۴۰۳ ق، ج ۱۴، ص ۴۱۳.

۲. مفید، محمد بن محمدنعمان العکبری البغدادی، پیشین، ص ۲۲.

۳. حسینیان، روح الله، غنا و موسیقی در اسلام، انتشارات سروش، ۱۳۷۴ ش، ص ۲۰.

۴. همان، ص ۲۱.

واقعی باشد. ۳- همراه با وسایل موسیقی باشد. بنابراین فیض کاشانی قابل بر حرمت ذاتی غنا نیست.^۱

محمد باقر محقق سبزواری صاحب کتاب کفایة الاحکام در مورد حکم غناء می‌فرماید: در اینکه غناء کاملاً حرام است، هیچ شکی وجود ندارد ولی غنای قرآنی استثنا شده است یعنی صوتی که برای خواندن قرآن بکار برده می‌شود حرام نمی‌باشد. ایشان بعد از ذکر روایاتی که دلالت بر جواز قرآن غنایی دارد می‌فرماید: جمع بین روایاتی که دلالت بر حرمت غناء دارد و روایاتی که دلالت بر استحباب آن در قرآن دارد به دو وجه ممکن است: ۱- غنا کلاً حرام است اما غنای قرآنی استثنا شده است.

۲- چون غنا در زمان صدور روایات غالباً روشی باطل و لیهوی داشته است و آواز خوانان زن در مجالس مبتذل اجرا می‌کرده‌اند روایاتی که دلالت بر حرمت غناء در انصراف به چنین غناهایی دارد.^۲ در اینکه بعضی از اقسام غنا حرام است هیچ اختلافی بین علمای شیعه و سنی نیست و روایات فراوانی دلالت بر این دارد. همچنین محقق اول و عده‌ای از فقهای بعد از وی گفته‌اند: «غنا مطلقاً حرام است هر چند محتوای آن قرآن باشد.

نتیجه: از مجموع نظریات مفسران شیعه نتیجه می‌شود که غنا و موسیقی انسان را از یاد خدا باز می‌دارد و چون مصداق لهو و لعب دارد، حرام می‌باشد. و اعراض از آن برای انصاف به صفت‌ایمان ضروری و اجتناب ناپذیر است.

۳.۲.۲. حکم غنا در مذاهب اهل سنت

اهل سنت درباره حکم «غنا» اختلاف بسیاری دارند. در این جا به برخی از نظریات آنان اشاره می‌شود.

۱. ۳.۲.۲. حکم غنا از نظر فقیهان حنفی

در مورد حکم غنا و گوش دادن به آن در بین علمای اهل سنت اختلاف است.

حنفیه گفته‌اند: اگر غنا توسط زن بوده و با صدای بلند نباشد به گونه‌ای که مردم آن صدا را نشنوند، مانعی ندارد، ولی اگر با صدای بلند باشد به گونه‌ای که نامحرمان آن را بشنوند حرام است و خصوصاً اگر موسیقی دربردارنده ی کلامی باشد که برانگیزاننده ی شهوت بوده و مشتمل بر الفاظ محرمه باشد که منجر به فتنه

۱. فیض کاشانی، ملا محسن، الوافی، پیشین، ج ۳، ص ۳۵.

۲. محقق سبزواری، محمدباقر، پیشین.

می‌شود مانند ستودن فرد مست در مورد اوصاف غلامان و زنان با عشق به زن و وصف خمر باشد نیز حرام است. ولی در صورتی که غنا با صدای مرد باشد اگر غنای آن مرد برای رفع ترس از خویش باشد یا برای ایجاد حماسه در سربازان یا تشویق به کار و جهاد باشد این غنا جایز است. ولی اگر غنا در بردارنده ی یاد عشق باشد و بیم آن برود که زن نامحرمی آن صدا را شنیده و به گناه بیافتد در این حالت حرام است. همانطور در مورد ترانه های طرب انگیز صدا و سیما و سینماها و برنامه های سرگرمی و بازیگری این چنین است. ضمناً وقتی غنای مردی ایجاد کننده شادی مباحی باشد یعنی هنگامی که با آلت موسیقی نباشد.

و در بردارنده ی عبارات مهیج و فتنه انگیز نباشد و در آن جمع اختلاط زن و مرد صورت نگرفته باشد و غنا به چیزی غیر از آلت لهو باشد و سبب حرام نباشد، حلال است و اگر این شروط واقع نشود غنای با صدای مرد حرام است. همانطور در ترانه هایی که با صدای مطربان و آوازه خوانها پخش می‌شود.

ابو حنیفه غنا و موسیقی را مکروه می‌دانست. احمد بن یحیی بن مرتضی نیز در الزخا به حرمت آن فتوا می‌دهد و قدروی بغدادی در الکتاب می‌نویسد: شهادت زن و مرد خواننده جایز نیست و در شرح آن می‌نویسد: اگر کسی برای رفع ترس خود بخواند حلال است. قاضی القضاة عبدالحق حنفی، ضمن استدلال به آیات و روایات بر حرام بودن خوانندگی و نوازندگی، می‌نویسد: اجرت دادن به خواننده و اجازه کردن وی به منظور تغنی جایز نیست. زیرا غنا معصیت است و اجازه بر معصیت باطل. فقیهان مکتب حنفی تا آنجا بر این مطلب تأکید ورزیده‌اند که حتی منع اهل ذمه را نیز از اجازه خواننده لازم می‌دانند. فقیهان حنفی غنا را حلال می‌دانند مگر آنکه آمیخته با حرامی باشد مانند خوانندن اشعاری که نوجوانی یا زن شناخته شده‌ای را وصف کند. اینان این سخن ابو حنیفه را «غنا مکروه است و در زمره گناهان به شمار می‌آید» بر نوع حرام آن حمل می‌کنند.^۱

عبدالرحمن جزیری در این باره می‌نویسد: غنایی که در بردارنده واژگان حرام باشد جایز نیست، مانند وصف زن معین و زنده و پسران نورس. پس آنچه از ابو حنیفه نقل کرده کرده‌اند که وی غنا را مکروه و گوش دادن به آن را گناه شمرده است بر نوع حرام آن حمل می‌شود.^۲

محققان اهل سنت غنا را دو قسم می‌دانند: قسم اول غنای مجرد از واژگان حرام و به دور از موسیقی که عربها هنگام رام کردن شتران و افزایش سرعت آنان یا در مسافرتها می‌خوانده‌اند و حرفه‌ای نبوده است و آن را بهجت انگیز نمی‌دانستند. و قسم دوم، غنای حرفه‌ای که امروزه و از روزگاران قدیم میان مردم رایج بوده است،

۱. صادقی، محسن، مختاری، رضا، میراث فقهی (غنا و موسیقی)، چاپ اول، قم، نشر مرصاد، ۱۳۷۶ ش، ص ۲۳۰۴.

۲. جزیری، عبدالرحمان، پیشین.

ابراهیم بن ابوالعباس قرطبی و اذری از ابو حنیفه گزارش می‌کنند که وی آن را حرام می‌دانست.^۱

۳.۲.۲. حکم غنا از نظر فقیهان مالکی

مالکیه گفته‌اند: غنا و گوش دادن به آن برای زنان حرام است مگر آنکه آن ترانه‌ها با صدای مرد و دارای عبارات حماسی در جنگ یا آرامش دهنده به شتر در طی مسیرش در صحرا باشد و آلت لهو و طربی آن را همراهی نکند. فقیهان درباره نظر مالک نیز اختلاف نظر دارند. گروهی بر این باورند که وی غنا را حرام و عمل فاسقان می‌دانست. قاضی طبری می‌نویسد: مالک هم از تغنی و هم از گوش دادن به آن نهی می‌کرد.^۲

و از یزید بن ولید روایت شده است که: «ای بنی امیه از غنا پرهیز کنید چرا که حیا را کم و شهوت را زیاد می‌کند و جانشین خمر است و همان کاری را می‌کند که مستی می‌کند.»^۳

مالکی‌ها عقیده دارند که آلات لهو که برای نکاح استفاده می‌شود مثل دف و طبل و غریال، مباح می‌باشند. ابن عمر بن ابو ولید مالکی و عبدالله بن ابو ولید مالکی از فقیهان مالکی نیز گزارش کرده‌اند که مالک از غنا به شدت نهی می‌کرد و شهادت خواننده را مردود می‌دانست و بر این باور بود که غنا انسان را به سفاهت و فسق می‌کشاند.^۴

اما از مالک روایت دیگری نیز نقل کرده‌اند که بر پایه آن، وی به کراهت یا مباح بودن آن فتوا داده است و از استماع غنا نهی کرده و گفته اگر کسی جاریه‌ای بخرد و او را مغنیه بیابد می‌تواند با خیار عیب او را رد نماید. وی در مورد قرائت قرآن با آهنگ مخالفت کرده است.^۵ مالک در کتاب المدونة الکبری بیان می‌دارد: «اگر خواننده میان مردم به تغنی معروف نباشد، شهادت وی مقبول است، افزون بر این که ممکن است دلیل مقبول نبودن شهادت خواننده مشهور آن باشد که غنا مروت را از بین می‌برد.»^۶

ابن عبدالبر نمری قرطبی فقیه برجسته مالکی مذهب، بر پایه همین سخن، تنها شهادت آنان را مردود می‌دانست که بسیار به غنا گوش دهند و با خوانندگان معاشرت فراوان داشته باشند.^۷

۱. صادقی، محسن، مختاری، رضا، پیشین، ص ۲۳۰۷، (به نقل از کف الرعاع، ص ۶۰)

۲. همان.

۳. جزیری، عبدالرحمان، پیشین.

۴. همان (به نقل از کشف الغطاء، ص ۳۲) ص ۲۳۰۸.

۵. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، مقدمه/ابن خلدون، بیروت، دارالقلم، ۱۹۸۱م، ج ۲، ص ۸۵۰.

۶. همان، (به نقل از المدونة الکبری، ص ۷۹، ج ۴)، ص ۲۳۰۹.

۷. نمری قرطبی، تبصرة الاحکام، بی جا، بی تا، ج ۱، ص ۲۱۹. (به نقل از جزیری، عبدالرحمان، الفقه علی المذاهب الأربعة)

۳.۲.۲.۳. حکم غنا از نظر فقیهان شافعی

گروهی از فقهای شافعی به حرام بودن غنا فتوا داده و بیان داشته‌اند که غنا به همراه آلات طرب و لهو بر مردان و زنان حرام است. آنان و بسیاری از فقیهان اهل سنت بر این باورند که شافعی غنا را حرام می‌دانست. لیکن فقیهان شافعی مذهب در این باره اختلاف نظر دارند که آیا نهی از غنا تنزیهی است یا تحریمی یا ویژه برخی از موارد است و در نتیجه مصادیق دیگر غنا حلال است؟ غزالی رد این باره چنین می‌نویسد: «در فقه شافعی غنا به هیچ روی حرام نیست و شافعی به صراحت آن را بیان داشت و شهادت مردی را که خوانندگی را حرفه خود قرار می‌دهد مردود می‌دانست. از آن روی که آن به لهو و باطل شباهت دارد.

کسی که آن را شغل خود قرار دهد به سفاهت و سقوط مروت منسوب است. گرچه حرام بینی را انجام نداده است. اما اگر خواننده خود را به غنا نسبت ندهد (خود را خواننده نخواند) و تغنی را برای کسب شهرت خوانندگی انجام ندهد بلکه معروف بدین باشد که گاه به طرب می‌آید و آهنگین می‌خواند، نه مروتش از بین می‌رود و نه شهادتش نامقبول می‌گردد. شافعی برای اثبات این ادعا به روایتی استدلال کرده است که بر پایه آن دو کنیز در خانه عایشه آواز می‌خواندند.»^۱ از نظر شافعی قرائت قرآن با آهنگ جایز است.^۲ از دیدگاه غزالی غنا اقسامی دارد و غنایی که حرامی را در پی نیاورد حرام نیست.^۳

۳.۲.۲.۴. حکم غنا از نظر فقیهان حنبلی

فقیهان حنبلی نیز در غنا اختلاف نظر دارند، بسیاری از آنان غنا را مباح و یا مکروه دانسته و برخی حرام بودن آن فتوا داده‌اند. سعد بن ابراهیم و بسیاری از اهل مدینه و عنبری نیز غنا را بی هیچ کراهتی حلال می‌دانند و دلیل آنان حدیث عایشه است. قاضی غناء را مکروه می‌داند بدان سان که شافعی فتوا می‌داد.^۴

گروهی نیز غنا را حرام می‌دانند. ابن قدامه در این باره می‌نویسد: "احمد بن حنبل گفت: اگر کسی بمیرد و فرزند یتیمی داشته باشد و کنیز خوانده‌ای را برای وی به ارث بگذارد و آن کودک یتیم به فرون آن محتاج شود، باید آن را به قیمت یک کنیز ساده بفروشد. به ابن حنبل گفتند: قیمت این کنیز با در نظر گرفتن خوانندگی اش

۱. غزالی، امام محمد، *احیاء علوم الدین*، کتاب آداب السماع و الوجد، چاپ سوم، نشر کتاب زمان، ۱۳۸۵ ش، ج ۲، ص ۲۵۰.

۲. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، پیشین.

۳. جزیری، پیشین.

۴. صادقی، محسن، مختاری، رضا، پیشین، (به نقل از المغنی، ج ۱۲، ص ۴۲)، ص ۲۳۱۳.

سی هزار درهم است و بدون آن بیست دینار. در پاسخ گفت: باید آن را به قیمت یک کنیز ساده بفروشد.^۱

نتیجه: از نظرات فقیهان اهل سنت روشن شد که فقهای اهل سنت در حکم غناء بسی اختلاف نظر دارند، برخی آن را مباح، گروهی آن را حرام، و دسته‌ای مکروه می‌دانند. اگر این دیدگاهها را با نظریان ابن حجر هیثمی در کف الرعاع بررسی کنیم چنین بیان می‌شود:

– غنا حرام است، ابن نظریه به ائمه اربعه اهل سنت و بسیاری از فقها منسوب است.

– غنا مکروه است، نظر اظهر شافعی، احمد ابن حنبل، مالک و ابوحنیفه است.

– غنا مباح است، ابراهیم بن سعد و عنبری، ابن نحوی، ابن عربی و غزالی چنین نظر دارند.

خواندن و شنیدن غنا حرام است جز برای کسی که در خانه‌ای تنها باشد. ابن حجر این قول را از برخی از شاگردان وی نقل کرده است.

اگر مردی برای زن و یا زن برای مرد بخواند، حرام است و اگر با مسکری همراه باشد نیز حرام است.

اگر خوانندگی را کسب و وسیله معاش قرار دهد و با آن قرارداد ببندد، حرام است.

اگر انسان در غنا نیت درست و خیری داشته باشد مکروه نیست. خوارزمی در کتاب کافی آن را آورده است.

اگر نیت کند که با آن قلب خود را به سمت طاعت الهی سوق دهد، در زمره طاعات است و اگر بخواهد غنا نیروی بیشتری برای انجام دادن گناه به وی بخشد و وی را بر ارتکاب معصیت تقویت کند، حرام است. این نظریه موافق نظریه ابن حزم و غزالی است.

اگر آوازی که می‌خواند به گونه‌ای باشد که جز احتمال حرمت در آن راه ندارد، حرام است و اگر هم احتمال حرمت و هم احتمال حلیت در آن می‌رود، حلال است.

با توجه به بیان فتوای علمای اهل سنت معلوم شد که در میان آنها افرادی هستند که قائل به حرمت غنا می‌باشند.^۲

دقت در احادیث و آیات و نیز دیدگاههای اهل نظر در باب غنا بیانگر این واقعیت است که آن نوع از غنا که با خصیصه مطرب بودن مورد توجه صاحب نظران است همان غنائی است که آثار سوء آن در روحیه آدمی غیر قابل انکار است، تمایلات نامطلوب را در آدمی برمی‌آشوبد (رقیة الزنا) و صداقت و دوستی میان افراد را تضعیف می‌کند (عش النفاق) و مایه سنگدلی و قساوت قلب می‌گردد و همچنین عقل و اندیشه آدمی را به تسخیر خویش در جهت پرداختن به اعمال مربوط به هواهای نفسانی در می‌آورد.

۱. همان، ص ۲۳۱۴.

۲. ماخذ بیان فتواها از کتاب‌های سنن بیهقی، در/المنثور، تفسیر قرطبی، کنز العمال و تاریخ طبری بیان شده است.

فصل چهارم

آثار وضعی غنا و موسیقی، حکم غنا، عرف یا کارشناس

۱. ۴. مبحث اول: مفسده و ضرر غنا و موسیقی

این مبحث در صدد بیان آثار موسیقی و غنا بر اعصاب و قوای فکری انسان است، غنا و موسیقی انسان را از تفکر در مطالب علمی و حل معضلات اجتماعی ناتون می سازد، در نهایت افراد سرگرم به لهویات، قدرت درک مصالح و مفاصد زندگی خود را از دست داده و گرفتار فحشا و منکر، جنایت و خود کشی می گردند در این جا سعی شده مطالب به گونه ای تنظیم شود که به مضرات و آثار سوء موسیقی که مربوط به جنبه جسمی، روانی و اجتماعی مستند به تحقیقات علوم تجربی است اشاره گردد.

۱. ۱. ۴. تأثیرات شوم موسیقی در وجود انسان

- ۱- ایجاد عدم تعاون و توازن اعصاب سمپاتیک و پاراسمپاتیک^۱
- ۲- کوتاهی عمر^۲
- ۳- مرض مانی {MANI} (نوعی جنون)
- ۴- مرض پارانویا {PARANOIA} (نوعی مرض روحی ، که شخص ادعاهای بی مورد کرده و خود را شریف تر و بالاتر از همه می داند.)
- ۵- مرض سیکلوتومی {CYCLOTOMIE} (نوعی بیماری روانی که شخص گاهی می خندد و گاهی گرفته و غمگین شده، از خود ترشروی نشان می دهد.)

۱. پاکنژاد، سید رضا، *اولین دانشگاه و آخرین پیامبر*، تهران، انتشارات اسلامیه، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۵، ص ۱۸۴.

۲. منصوری، ذبیح الله، *مغز متفکر جهان شیعہ*، تهران، انتشارات بدرقه جاویدان، ۱۳۶۸ ش، ص ۱۸۳ - ۱۸۱.

- ۶- ضعف اعصاب^۱
 - ۷- اختلالات دماغی (اغتشاشات مغزی، هیجانات روحی)^۲
 - ۸- تاثیرات قلبی^۳
 - ۹- واسطه‌ی انتحار و خودکشی
 - ۱۰- فشار خون
 - ۱۱- عامل فحشا
 - ۱۲- تضعیف و تضييع حس شنوائی (سامعه)
 - ۱۳- تضعیف و تضييع حس بینایی (باصره)
 - ۱۴- هیجان^۴
 - ۱۵- سلب اراده و شکست شخصیت
- امام خمینی در «چهل حدیث» می‌فرماید: «بیش‌تر از هر چه، گوش دادن به تغنیات، سلب اراده و عزم از انسان می‌کند.»^۵
- ۱۶- سلب غیرت
 - ۱۷- عامل جنایت
 - ۱۸- جلب توجه غیرطبیعی
 - ۱۹- از دست دادن نیروی فکری و امتیازات بشری^۶
 - ۲۰- تضييع نیروی قضاوت
 - ۲۱- افسردگی و خمودگی
 - ۲۲- تهییج شهوت
 - ۲۳- شکست عمر و جوان‌مرگی^۷
-
۱. پاکنژاد، سید رضا، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۸۲.
 ۲. همان، ج ۱۵، ص ۱۸۳.
 ۳. همان، ج ۱۵، ص ۱۸۶ - ۱۸۵.
 ۴. همان، ج ۱۵، ص ۱۹۲.
 ۵. امام خمینی، روح الله، چهل حدیث، چاپ بیستم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (علیه السلام)، ۱۳۷۸ ش، ص ۸.
 ۶. جعفری، علامه محمد تقی، موسیقی از دیدگاه فلسفی و روانی، چاپ اول، تهران، انتشارات تهذیب، ۱۳۸۰ ش، ص ۶۴.
 ۷. پاکنژاد، سید رضا، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۸۸.

۲۴- زنجیر بردگی

۲۵- کار لغو

۲۶- ائتلاف وقت^۱

۲. ۱. ۴. آثار معنوی و اخلاقی غنا و موسیقی

پیغمبر اسلام ﷺ، آن روانشناس اول عالم امکان و حکیم و دانشمندی که دوست و دشمن حکمت او را اذعان دارند، غنا را یکی از سه سبب قساوت قلب دانسته و امروز از جمله مسلمات علوم و تجربه است که غنا و موسیقی یکی از عوامل قوی ضعف اعصاب و اکثر کارهای غیراخلاقی است. زیرا ضعف اعصاب، تکه ابر سیاهی است که تدریجاً تمام جهان جسم را فرامی‌گیرد و از تابش نور عقل و اشعه‌ی خورشید خرد محروم می‌دارد و ضعف اراده، نوزاد موسیقی به شمار می‌آید و آن علت تامه همه بدی‌ها و بدبختی‌هاست و در این مبحث به مختصری از آثار معنوی و اخلاقی غنا و موسیقی اشاره می‌کنیم:

۱. ۲. ۱. ۴. فقر و کاهش روزی

امام صادق علیه‌السلام:

«الغناء یورث النفاق ویعقب والفقد»^۲

غنا و خوانندگی حرام، نفاق را به ارث می‌گذارد و فقر و کاهش روزی را به ارمغان می‌آورد.

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام هم در کلامی فرمودند:

«کثرة الاستماع إلى الغناء یورث الفقر...»^۳

زیاد گوش دادن به غنا و موسیقی حرام، باعث بروز فقر و تهی دستی می‌شود.

ممکن است کسانی بگویند؛ گوش کردن به موسیقی و آوازه خوانی چه ربطی به رزق و روزی آدم دارد؟! و گاهی با خواندن چند حدیث، مثالهای دیگری هم مطرح می‌کنند، مثلاً می‌گویند تار عنکبوت خانه را تمییز کردن چه رابطه‌ای با فقر و کاهش روزی دارد؟! با حالت جنابت غذا خوردن کجا و کاهش روزی کجا!؟

۱. همان.

۲. مجلسی، علامه محمد باقر، بحار/انوار، چاپ چهارم، قم، انتشارات کتابچی، ۱۳۷۳ ش، باب الغناء، ج ۷۹، ص ۲۴۱، حدیث ۷.

۳. صدوق، محمد بن علی بن الحسین، کتاب الخصال، با تصحیح علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، بی تا، ج ۲، ص ۵۰۵.

در پاسخ این سؤالات تنها به نقل جملاتی از استاد شهید مرتضی مطهری (رحمه الله) در کتاب «انسان و سرنوشت» اکتفا می‌کنیم:

«از نظر مادی عوامل مؤثر در اجل و روزی و سلامت و سعادت و خوشبختی منحصرأً مادی است. تنها عوامل مادی است که اجل را نزدیک یا دور می‌کند، روزی را توسعه می‌دهد یا تنگ می‌کند. به تن سلامت می‌دهد یا می‌گیرد خوشبختی و سعادت را تأمین یا نابود می‌کند؛ اما از نظر جهان بینی الهی علل و عوامل دیگری که «عوامل روحی و معنوی» نامیده می‌شود نیز همدوش عوامل مادی در کار اجل و روزی و سلامت و سعادت و امثال این امور مؤثرند.»^۱

۲. ۱. ۴. عامل بی‌حیایی و تحریک و تکثیر شهوت

رسول خدا (ص) در حدیثی فرمودند: «الغناء أقبه الزنا».^۲

غنا و خوانندگی حرام، کاری است که انسان را به فحشا و زنا می‌کشاند.

همچنین در حدیثی دیگر فرمودند: «...أياكم والغناء، فإنه ينقص الحياء و يزيد في الشهوة و يهدم و المروءة، و إنه ليسوب عن الخمر...».^۳

از غنا و موسیقی بترسید و از آن دوری کنید؛ زیرا موسیقی حیای انسان را کم می‌کند و شهوت و غریزه جنسی را تحریک و زیاد می‌کند و مردانگی را نابود می‌سازد و هر کاری که شراب می‌کند، موسیقی هم انجام می‌دهد.

۳. ۱. ۴. عامل قساوت قلب

فی وصية النبي (ص) لعلي (ع) قال: يا علي ثلاثة يسقين القلب:

استماع اللهو، و طلب الصيد، و ايتان باب السلطان.^۴

-
۱. مطهری، مرتضی، انسان و سرنوشت، چاپ سی ام، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۸۰ ش، ص ۷۸ - ۷۷.
 ۲. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمة، چاپ اول، قم، انتشارات دارالحديث، ۱۳۷۷ ش، ج ۹، ص ۴۴۲۰، حدیث ۱۵۳۸۸.
 ۳. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۳ م، ج ۵، ص ۳۰۸.
 ۴. عاملی، شیخ حر، وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، قم، انتشارات آل البيت، ۱۴۱۴ ه، ج ۱۷، کتاب التجارة، ص ۳۱۴، حدیث ۲۲۶۳۳.

در وصیت پیامبر اکرم ﷺ به امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمده که :

ای علی ! سه چیز قساوت قلب می آورد؛

اول: گوش دادن به لهویات که از جمله ی آن غنا و موسیقی حرام است.

دوم: به شکار رفتن

سوم: درب خانه ی پادشاهان و سلاطین رفت و آمد کردن.

۴. ۱. ۲. ۴. عامل نزول بلا

رسول خدا ﷺ در حدیثی فرمودند: «إذا فعلت أمتی خمس عشرة خصلة حلّ بها البلاء...» یعنی هر گاه اتم ۱۵

خصلت را به کار ببندند، دچار بلا می شوند ...

و از جمله ی این ۱۵ مورد را «نگه داشتن کنیزان خواننده و نواختن آلات طرب و غنا» نام بردند. «وأتخذ

القیان و المعازف».^۱

امام صادق علیه السلام هم می فرمایند: «بيت الغناء لا تؤمن فيه الفجیعة...»^۲

خانه ای که در آن غنا و موسیقی حرام باشد از بلا و مصیبت در امان نیست.

۴. ۱. ۲. ۵. عامل رشد نفاق

قال رسول الله ﷺ: «ياكم و استماع المعازف و الغناء فإنها يثبتان النفاق في القلب كما يثبت الماء البقل»^۳

رسول خدا ﷺ فرمودند: «بترسید و بپرهیزید از گوش دادن به سازها و آوازه ها، زیرا این دو نفاق را در دل

می رویانند، همچنان که آب سبزه را می رویاند.»

امام صادق علیه السلام هم فرمودند: «الغناء يورث النفاق و يعقب الفقد»^۴

غنا و موسیقی، نفاق را به ارث می گذارد و کاهش روزی را به دنبال دارد.

۱. ابن شعبه حرّانی، حسن بن علی بن حسین، تحف العقول عن آل الرسول، با تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، انتشارات کتاب

فروشی اسلامیة، ۱۳۷۳ ش، ص ۵۲، حدیث ۱۳۸.

۲. عاملی، شیخ حر، پیشین، ص ۳۰۳، حدیث ۲۲۵۹۴.

۳. محمدی ری شهری، محمد، پیشین، ص ۴۴۱۸، حدیث ۱۵۳۷۷۷.

۴. مجلسی، علامه محمد باقر، بحارالانوار، پیشین.

«الغناء عَشُّ النفاق»^۱. غنا و موسیقی، آشیانه‌ی مرغ نفاق می‌باشد.

۶. ۲. ۱. ۴. عامل سلب اراده از انسان

امام خمینی رحمته الله در کتاب شریف «چهل حدیث» می‌فرماید:

«ای عزیز، بکوش تا صاحب «عزم» و دارای اراده شوی، که خدا نخواسته اگر بی عزم از این دنیا هجرت کنی، انسان صوری بی مغزی هستی که در آن عالم به صورت انسان محشور نشوی، زیرا که آن عالم محل کشف باطن و ظهور سریره است، و جرئت بر معاصی کم انسان را بی عزم می‌کند، و این جوهر شریف را از انسان می‌رباید.

استاد معظم ما، دام ظلّه، می‌فرمودند: بیشتر از هر چه گوش دادن به «تغنیات» سلب اراده و عزم از انسان می‌کند...»^۲

۷. ۲. ۱. ۴. بی تفاوت شدن به ناموس

عن اسحاق بن حریر قال:

«سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: إنَّ شيطاناً يقال له القفندر، إذا ضرب في منزل رجل أربعين

يوماً بالربط و دخل عليه الرجال وضع ذلك الشيطان كل عضو منه على مثله من صاحب

البيت ثم نفخ فيه نفخة فلا يغار بعدها حتّى تؤتى نساؤه فلا يغار.»^۳

«اسحاق بن حریر» می‌گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم که می‌فرمودند: شیطانی وجود دارد که به او «قفندر»

گفته می‌شود. هنگامی که در خانه ی شخصی چهل روز موسیقی حرام باشد و مردم در آن مجلس داخل شوند، شیطان، تمام اعضای بدن صاحبخانه را لمس می‌کند، بعد نفسی شیطانی در او می‌دهد، و در آن چنان اثری روی این شخص می‌گذارد که نسبت به رابطه نامشروع دیگران با همسرش بی تفاوت می‌شود.

از این روایت استفاده می‌شود که غنا و موسیقی حرام باعث افزایش فساد و فحشا می‌گردد و از جمله عواملی است که جامعه و اجتماع را از درون می‌پوساند و ایمان مردم را می‌رباید. بی غیرتی و لابیالی گری دو مولود شوم

۱. صدوق، محمد بن علی بن الحسین، علل الشرایع، با ترجمه آیت الله سید محمد جواد ذهنی تهرانی، قم، انتشارات مؤمنین، ۱۳۸۰ ش، ج ۲، ص ۵۲۴.

۲. خمینی، روح الله، چهل حدیث، پیشین، ص ۸.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الفروع الکافی، پیشین، ج ۶، باب الغناء، ص ۴۳۳.

سرو کار داشتن با نوارها و موسیقی های مبتذل است که انسان را از سعادت، حقیقت و معنویت باز می دارد. این امور، ممکن است به تدریج ایجاد شود و به روشی مرموز و مخفی، انسان را به تباهی و خسران بکشاند.

۸. ۲. ۱. ۴. موسیقی حرام مانع استجاب دعا

«نوف بکالی» می گوید: در یکی از شبها امام علی علیه السلام را دیدم که برای عبادت از بستر برخاست، نگاهی به ستارگان افکند، و به من فرمود: خوابی! یا بیدار؟ گفتم: بیدارم. فرمود:

«یا نوف، إِنْ دَاوُودَ عليه السلام قَامَ فِي مِثْلِ هَذِهِ السَّاعَةِ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ: إِنَّهَا لِسَاعَةٌ لَا يَدْعُو فِيهَا عَبْدٌ إِلَّا اسْتَجِيبَ لَهُ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَشَّارًا أَوْ عَرِيفًا أَوْ شَرِطِيًّا، أَوْ صَاحِبَ عَرْطِيَّةٍ» «وهی الطنبور» أَوْ صَاحِبَ كُوبَةٍ»^۱

ای نوف! همانا داوود پیامبر علیه السلام در چنین ساعتی از شب برمی خواست، و می گفت: «این ساعتی است که دعای هر بنده ای به اجابت می رسد، جز مالیات گیران حکومت جور، جاسوسان، شبگردان، و نیروهای انتظامی حکومت ستمگر، نوازنده ی طنبور و آلات موسیقی و صاحب نرد و دیگر آلات قمار، که دعایشان مستجاب نمی شود.»

۳. ۱. ۴. نظریه دانشمندان پیرامون غناء و موسیقی

شک نیست که علم دائماً در حال تکامل و ترقی است و هر روز ره آوردهای نوینی دارد. آنچه دانشمندان درباره ی مضرات موسیقی کشف کرده و به آن رسیده اند با اینکه بسیار زیاد ولی هنوز ناچیز است. قطعاً در آینده مسائل نوینی برای بشر در این زمینه حل خواهد شد.

در عین حال عقیده ما راجع به مضرات و ممنوعیت موسیقی به تأیید یا تکذیب دانشمندان استوار نیست بلکه ما موسیقی را از راه دین حرام می دانیم، در هر حال بد نیست اکنون به قسمت مختصری از نظریات دانشمندان پیرامون مضرات غنا و موسیقی اشاره کنیم.

۱- ابن سینا مرد بزرگی است که غرب او را معلم خود دانسته و نظریات او را محترم می شمارد و جهان امروز او را از متفکرین و فلاسفه بزرگ می داند. او در وصیت نامه ی خود درباره ی لذتها می نویسد، در خصوص

۱. سید رضی، ابوالحسن محمد بن الحسین، پیشین، حکمت ۱۰۴، ص ۶۴۸.

مشتهیات نفس یعنی آنچه مورد التذاذ و نفس از آن‌ها لذت می‌برد با ید استعمال آنها صرفاً برای روبراه آوردن مزاج و نگاه داشتن وجود شخص و بقای نوع باشد و البته بر تمام عقلا و دانشمندان ثابت است که موسیقی که یکی از لذت‌هاست واجد هیچ کدام از این سه شرط نیست. نه مزاج را روبراه می‌آورد و نه شخص را نگاه می‌دارد و نه باعث بقای نوع بشری است.

شخص بوعلی سینا با اینکه استاد علم موسیقی بود آنرا نا سودمند می‌دانست.^۱

۲- نویسنده کتاب مبانی فلسفه که از انتشارات دانشگاه تهران است در صفحه ۴۰۶ خود عقیده ی ارنس هگل را راجع به موسیقی بیان می‌کند. در آنجا می‌نویسد هگل عقیده دارد ادبیات عالی ترین هنرها و موسیقی پست ترین هنرهاست، زیرا اولی بیش از همه با ذکر و معنی سرو کار دارد و دومی یعنی موسیقی با فکر و معنی و حقیقت سرو کار ندارد. همین دانشمند است که می‌گوید چقدر با شکوه و ابهت است نماز مسلمین و چقدر ناپسند است نماز مسیحیان در کلیسا که با آهنگ های موسیقی همراه است.^۲

۳- پالستری گلیارد موسیقی دان و خواننده مشهور در زیر عمل جراحی خواهش کرد اثر خود را موسوم به بازگشت روی نوار پخش کنند. این اثر بواسطه حالت غم انگیزی که داشت خود او و همه ی پرستاران را به گریه واداشت و عمل جراحی بدون وسائل تخدیر پایان پذیرفت. از اینجا معلوم می‌شود که موسیقی در تخدیر اعصاب از مواد مخدره قوی تر است.^۳

۴- دکتر ربرت انگلیسی، متخصص روانشناسی کودک ثابت کرد که اطفال در رحم مادر تحت تأثیر موسیقی قرار می‌گیرند و اگر مادر حامله به موسیقی گوش دهد ضربان قلب طفل در رحم زیاد می‌شود. او می‌نویسد این حالت از شش ماهگی به بعد است،^۴ از اینجا معلوم می‌شود موسیقی یک پدیده غیرطبیعی است.

پروفسور هنری اوگدن استاد دانشگاه لریزیانا، روانشناسی است که بیست و پنج سال پیرامون مسائل روانی تحقیق دارد. او مقاله‌ای در مجله نیوزویک نوشته که بسیار مفصل است و ضمن آن می‌نویسد دکتر آرنولد فرید مانی پزشک بیمارستان نیویورک و رئیس کلینیک سردرد با کمک دستگاه های الکترونی تعیین امواج مغز و تجربیاتی که طی مراجعه هزاران بیمار بدست آورده است ثابت کرده است یکی از عوامل مهم خستگی های

۱. توماس کار لایل، قهرمانان، مترجم، ابو عبدالله زنجانی، چاپ هشتم، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۴۶ هـ ش، ص ۴۳.
۲. فارمر، هنری جورج، تاریخ موسیقی مشرق زمین، بیروت، دارالمکتبه الحیاء، بی تا، ص ۹۸. (به نقل از اکبر ایرانی، هشت گفتار، ص ۵۶)
۳. دکتر رازانی، ابوتراب، شعرو موسیقی، تهران، انتشارات مؤسسه مطبوعات اسلامی، ۱۳۷۸ ش، ص ۱۱۷.
۴. روزنامه اطلاعات هفتگی، شماره ۱۰۹۵.

روحي و فكري و سردردهای عصبی گوش دادن به موسیقی است، مخصوصاً برای اشخاصی که به آن دقت و توجه می‌کنند.^۱

۴.۲. مبحث دوم: حکم پدیده ی غنا

همهٔ علما و فقهای شیعه در حرمت غنا اتفاق نظر دارند و معتقدند غنا و خوانندگی ذاتاً حرام است، چه حرام دیگری با آن باشد یا نباشد، فقط برخی از علمای شیعه در ذاتی بودن حرمت غنا تردید کرده و آن را در صورتی حرام دانسته که با حرام دیگری از قبیل نواختن آلات موسیقی، اختلاط زن و مرد و ... همراه باشد. در این جا به بررسی این مسئله می پردازیم.

۴.۲.۱. حرمت غنا ذاتی است یا عرضی؟

فقهای امامیه در باب حرمت غنا اتفاق نظر دارند و در این جهت میانشان اختلافی نیست. اما در چگونگی این حرمت اختلاف دارند که آیا ذاتی است، - بدین معنا که غنا به سبب خود آن حرام است، یعنی چون غنا است حرام شده، نه این که به سبب دیگری که خارج از ذات آن باشد و عارض بر آن، حرام شده باشد؟ - یا این که عرضی است، - یعنی این که غنا به سبب خود آن و این که غنا است حرام نگشته، بلکه به علت امری خارج از ذات آن که بر آن عارض شود، حرام شده است؟...

جمهور فقها - با شهرتی که نزدیک به حد اجماع است به حرمت ذاتی غنا قائل شده‌اند.

قائلان به حرمت عارضی آن، از علمای متأخر: فیض کاشانی صاحب مفاتیح، و محقق سبزواری صاحب کفایه، و از متأخران متأخر: شیخ اعظم مرتضی انصاری صاحب مکاسب‌اند. آنان که قائلند حرمت غنا عارضی است نه ذاتی، در مورد سببی که شرعاً موجب حرمت آن است به دو نظریه تقسیم شده‌اند:

نخست: نظریهٔ متأخران هم عصر - سبزواری و کاشانی - است و به این صورت بیان می‌شود که علت حرمت

۱. مجلهٔ امید ایران، شماره ۳۰۶ (نقل از مجله نیوزویک).

غنا، ادای آن در اماکن ساز و آواز - که به این منظور آماده شده‌اند - یا در مجالس لهو و خوش گذرانی است. این حرمت به سبب محرمات شرعی‌ای است که در آن مکان‌ها انجام می‌شود، و بعداً توضیح آن خواهد آمد.

دوم: نظریه شیخ انصاری که ادای غنا به شیوه لهو حرام بیان شده است، و آن را هم بعداً بررسی خواهیم کرد.

علما در جست و جوی شناخت حکم غنا به منابع زیر رجوع کرده‌اند:

۱- روایاتی که معنای «زور» و «لهو الحدیث» را که در قرآن آمده‌اند تفسیر می‌کنند. چون این روایات این دو را به غنا تفسیر کرده‌اند.

۲- روایت‌هایی که درباره وقایع و قضایای همراه و آمیخته با غنا وارد شده‌اند، که این وقایع و قضایا عبارتند از:

الف) تجارت زنان آوازه خوان (= مغنیات)

ب) دستمزد زنان آوازه خوان (= ثمن المغنیات)

ج) اماکن ساز و آواز (= بیوت الغناء)

د) محافل طرب و تفریح (= مجالس الطرب)

برای رعایت اختصار، تنها به روایات معتبر می‌پردازیم و مضامین آنها را می‌کاویم.

روایات تفسیری

عمده آیاتی که جهت حرمت غنا بدان‌ها استناد شده، آیات زیر هستند:

آیه نخست:

﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾^۱

این است [آن چه مقرر شده] و هر کس مقررات خدا را بزرگ دارد، آن برای او نزد پروردگارش بهتر است، و برای شما دامها حلال شده است، مگر آن چه بر شما خوانده می‌شود. پس، از پلیدی بتها دوری کنید و از گفتار باطل بپرهیزید.

موضع شاهد، این کلام خداوند متعال است که: (وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ) از سخن باطل بپرهیزید.

آیه دوم:

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا... وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾^۱

و بندگان خدای رحمان آنانند که روی زمین به نرمی گام برمی دارند، و چون نادانان ایشان را خطاب کنند، به ملایمت پاسخ می دهند... و آنها را که شاهد باطل نمی شوند، و چون بر لغو بگذرند با بزرگواری درمی گذرند. موضع شاهد، این سخن خدای متعال است که: (الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ) و آنها را که شاهد باطل نمی شوند.

آیه سوم:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَتَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾^۲

مردمانی هستند که خریدار سخن بیهوده اند تا [مردم را] بی [هیچ] دانشی از راه خدا گمراه کنند، و [راه خدا] را به ریشخند گیرند، برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود.

ضبط واژه ی «زور»، ضمّ «ز» و سکون «واو» و بعد از آن «ر» بی نقطه است. در فرهنگ های عربی معانی زیر برای آن ذکر شده است: باطل، کذب، شهادت به باطل، مجالس لهو، و مجالس غنا.

در لسان العرب ابن منظور است که:

زَوَّرَ الشَّهَادَةَ: آن را باطل کرد. و از همین باب است کلام خداوند متعال که: (والذين يشهدون الزور)

ثعلب گفته است: این جا (یعنی آیه) مجالس لهو است و گفته شده: مجالس غنا است.

در المعجم الوسيط آمده:

«الزُّور: باطل، شهادت باطل، کذب، مجلس لهو یا غنا».

درباره تفسیر آیه نخست «وَأَجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» چنین آمده است:

در التبیان است که :

واژ سخن باطل بپرهیزید؛ یعنی دروغ، اصحاب ما روایت کرده اند که غنا و سایر سخنان لهو آمیز داخل در

آیند.^۳

در مجمع البیان آمده: «وَأَجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» (واژ سخن باطل بپرهیزید) یعنی دروغ، و گفته شده: لبیک

۱. فرقان/ ۶۳ و ۷۲.

۲. لقمان/ ۶.

۳. طوسی، محمد بن حسن، پیشین، ج ۴، ص ۳۱۲.

گفتن مشرکان است که: لبیک لا شریک لک إلا شریکاً هو لک تَمَلِّکُهُ وما ملک (لبیک به تو که شریکی نداری، جز شریکی که از آن توسست، مالک او و هرچه او مالک آن است، تویی). اصحاب ما روایت کرده‌اند که غنا و سایر سخنان لهو آمیز داخل درآند.^۱

در *الجوهر/الثمین* است که: و از سخن باطل بپرهیزید؛ (یعنی) غنا ... و سایر سخنان لهو آمیز.

و از پیامبر ﷺ است: شهادت باطل با شرک به خدا همسنگ شده است، سپس همین آیه را خواند.^۲

در خلال آن چه نقل شد، واژه «زور» به این معانی تفسیر شد: دروغ، غنا و سایر سخنان لهو آمیز، شهادت باطل، و لبیک گفتن مشرکان. تا وقتی ترجیح دو معنای اخیر: «شهادت باطل» و «لبیک گفتن مشرکان»، دارای دلیل باشد، مجالی برای استدلال به این آیه شریف بر حرمت غنا نیست، زیرا دو معنای یاد شده، خاص هستند و نه تنها شامل غنا نمی‌شوند، بلکه با آن می‌اینند.

هم چنین اگر در تفسیر «زور»، به «کذب» اکتفا شود، تنها آن غنایی حرام می‌شود که ماده گفتاری آن دارای کذب باشد. اما اگر در تفسیر «زور» تنها به «غنا» اکتفا شود، یا تمام سخنان لهوآمیز که غنا از جمله آنهاست، و یا یکی از این دو معنا - با دلیل - بر معنای دیگر ترجیح داده شود، آیه، وارد محدوده استدلال می‌شود.

دلیل مرجح در این جا، روایت معتبر است، بنابراین اگر روایتی از اهل بیت علیهم‌السلام به دست آید، قابلیت آن را دارد که دلیل قابل تمسکی بر ترجیح یکی از معانی بر سایرین باشد، زیرا «اهل البیت ادری بالذی فیه»، و دانش تنزیل و علم تأویل قرآن نزد آنهاست.

مهم ترین روایات معتبری که در تفسیر «زور» در این جا روایت شده‌اند، عبارتند از:

الف) صحیح زید شحام؛ گفته است: از ابو عبدالله علیه‌السلام درباره سخن خدای متعال که «و از سخن باطل بپرهیزید». پرسیدم، فرمود: سخن باطل، غنا است.

ب) مرسله ابن ابی عمیر: از ابو عبدالله علیه‌السلام است درباره سخن خدای متعال، که: (و از سخن باطل بپرهیزید)؛ فرمود: سخن باطل، غنا است.

ج) موثق ابو بصیر؛ گفته است: از ابو عبدالله علیه‌السلام درباره سخن خدای متعال که: (پس از پلیدی بت ها دوری کنید و از سخن باطل بپرهیزید) پرسیدم، فرمود: غنا است.

۱. طبرسی، ابو علی الفضل بن الحسن، پیشین، ج ۴، ص ۱۰۱.

۲. شبر، سید عبدالله، *الجوهر/الثمین*، الکویت، مکتبة الألفین، ۱۴۰۷ه، ج ۴، ص ۲۴۰.

این سه روایت علاوه بر اعتبار سندی، بر تفسیر «قول الزور» به غنا صراحت دارند. قرینه سیاق درآیه شریفه، مقتضی ظهور امر «اجتنبوا» در وجوب است، و وجوب اجتناب، یعنی دوری گزیدن از عمل غنا و گوش دادن به آن و تمام امور دیگر مرتبط با آن. اما با وجود روشنی این حکم، هنوز مفهوم آن روشن نیست، زیرا روایات، غنا را با بیان مقصود از آن به عنوان موضوع حکم مذکور، تعریف کرده‌اند. بنابراین احتمال دارد هم چنان هر کدام از معانی فقهی‌ای که برای غنا ذکر کردیم، مقصود باشند.

اینک بازمی‌گردیم و می‌گوییم: آیا دلیلی که یکی از این معانی را بر سایرین ترجیح دهد وجود دارد؟ از جمله دلایل ذکر شده، موارد زیر است:

الف) قاعده انصراف: منظور از انصراف این است که واژه غنا که در روایات ذکر شده، معنایش به غنای معمول هنگام صدور این روایات - یعنی عصر عباسی- منصرف است؛ غنایی که آن هنگام مرسوم بوده، محافل ساز و آوازی بوده که در اماکن ساز و آواز و مجالس تفریح (= طرب) برپا می‌شده است.

ب) فهم عرفی: منظور این است که امام علیه السلام بر فهم سؤال کننده تکیه کرده است، زیرا غنا از مفاهیم عرفی (اجتماعی) متداول در بین مردم بوده، نیازی به تعریف و تفهیم ندارد. در این نوع حالات، به تاریخ صدور روایات رجوع می‌شود و از خلال آن، فهم عرفی جست و جو می‌شود. هم چنان که هنگام پرداختن به تاریخ غنا اشارت رفت، در آن هنگام آن چه متداول بوده، محافل ساز و آواز بوده است. قدر متیقن در میان معانی یاد شده نیز همین است، بنابراین حمل آن بر معنای دیگری که گسترده تر باشد، نیازمند دلیلی بر گستردگی معناست، و چنین دلیلی وجود ندارد؛ زیرا نه در پرسش راوی عموم یا اطلاقی وجود دارد، و نه در پاسخ امام؛ چون احتمال دارد از الف و لام در کلمه «الغنا»، عهد (و سابقه ذهنی) اراده شده باشد، بلکه به قرینه انصراف، ظهور (در عهد) دارد.

اما در خصوص آیه دوم ﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ﴾: مفسران در تفسیر آن این گونه گفته‌اند:

و آنان که شاهد باطل نمی‌شوند: یعنی نزد باطل حضور ندارند، و اهل این نیستند که به هیچ کدام از حواس پنج گانه: چشم، گوش، بینی، دهان و پوست، آن را یاد کنند. کسی که شاهد باطل نیست، کسی که به آن شهادت نمی‌دهد و نزد آن حضور ندارند، زیرا اگر به آن شهادت می‌داد، حاضر و شاهد آن بود؛ پس [این عبارت] فایده‌ای گسترده تر از این دارد که به آن شهادت ندهد. «زور»، وانمود کردن باطل به صورتی است که حق به نظر آید.

مجاهد گفته: زور در این جا کذب است، ضحاک گفته شرک است، و ابن سیرین نیز گفته است: اعیاد اهل ذمه، مانند سعانین^۱ و مثل آن است. و گفته شده: غنا است، که آن را مجاهد و اهل بیت علیهم السلام ذکر کرده‌اند.^۲

– مجمع‌البیان:

و آنان که شاهد باطل نمی‌شوند: یعنی به مجالس باطل حاضر نمی‌شوند، و مجالس غنا، فحش، و ناسزا از آن جمله است. گفته شده زور (باطل) شرک است (به نقل از ضحاک). زجاج گفته است: زور در لغت، کذب است و کذبی بالاتر از شرک ورزیدن به خدا نیست. گفته شده زور، اعیاد اهل ذمه همانند سعانین، و مانند آن است (به نقل از محمد بن سیرین) و گفته شده غنا است به نقل از مجاهد، و از ابوجعفر علیه السلام و ابوعبدالله علیه السلام نیز همین روایت شده است...^۳

– الجوهر الثمین:

و آنان که شاهد باطل نمی‌شوند: در جایگاه های باطل حاضر نمی‌شوند، یا شهادت کذب نمی‌دهند. واز صادق علیه السلام است که آن غنا است و قمی گفته است: غنا و مجالس لهو است.^۴

آن چه از تفسیرهای یاد شده برداشت می‌شود که این آیه شریفه، به خاطر آن که دارای عبارت «یشهدون» (شاهد بودن، شاهد شدن) است، با آیه پیشین تفاوت دارد. این عبارت از نظر لغوی دارای دو احتمال معنایی است که عبارتند از: حضور در مکان، و شهادت دادن در مورد دیگری.

بنا به تفسیر «یشهدون» به معنای «یحضرون»، مفسران درباره مکانی که از حضور در آن نهی شده است، به دو رأی تقسیم شده‌اند که عبارتند از:

الف) حضور در محافل اعیاد اهل ذمه. بنابراین نظر، دیگر زمینه‌ای برای استدلال به این آیه بر حرمت غنا نمی‌ماند؛ زیرا منع – هم چنان که ظاهر تفسیر چنین است – به عدم مشارکت با اهل ذمه در اعیاد ویژه آنها – به همین انگیزه که عید ویژه آنهاست – تعلق دارد.

ب) حضور در مجالس لهو یا مجالس باطل، از جمله مجالس غنا. خاستگاه استدلال به این آیه، همین معناست. اگر با اقامه دلیلی که این معنا را بر سایرین ترجیح دهد، همین معنا درست باشد، آن چه حرام شده

۱. از اعیاد مسیحیان، که یکشنبه پیش از عید فصح است.

۲. طوسی، محمد بن حسن، پیشین، ج ۷، ص ۵۱۰.

۳. طبرسی، ابو علی الفضل بن الحسن، پیشین، ج ۵، ص ۱۳۰.

۴. شبر، سید عبدالله، پیشین، ص ۳۷۱.

حضور در مجالس غنا است، نه غنا به تنهایی و به خاطر خود آن، یعنی حرمت غنا در اینجا عارضی است و به وسیلهٔ اموری که شرعاً ممنوع شده و در آن مجالس رخ می‌دهد، پیش می‌آید.

اما معنای دوم که شهادت دادن است؛ موضوع شهادت که به آن «زور» (و باطل) صدق کند، به یکی از امور زیر تفسیر شده است:

الف) وانمود کردن باطل به گونه‌ای که حق گمان شود، و این همان است که در اصطلاح شرع و قانون به شهادت دروغ (= شهادة الزور) تعبیر می‌شود.

ب) سخن دروغ در برابر دیگران و از روشن‌ترین مصادیقش شرک به خداست. بنابر معنای دوم، و با هر کدام از دو تفسیر یاد شده، آیه می‌تواند دلیل بر حرمت غنا باشد، زیرا ناظر به آن نیست.

به این جا که رسیدیم، باید در جست و جوی وجود احتمالی روایت معتبری باشیم که آیه را آن چنان که ما به دنبال آنیم، یعنی دانستن حکم غنا، تفسیر کند.

آن چه در این زمینه وارد شده، صحیحۀ محمد بن مسلم است از ابو عبد الله علیه السلام که یک بار بدون واسطه بین او و امام علیه السلام و یک بار با واسطهٔ ابوصباح کنانی روایت گردیده، و متن آن چنین است: «از ابو عبد الله علیه السلام دربارهٔ سخن خدای متعال: «وَأَنَّا نَکَ شَاهِدٌ بَاطِلٌ نَمُوتُ» است که فرمود: آن غنا است.»

واضح است که در پرتو این روایت معتبر، عبارت «یشهدون» را باید بر معنای «یحضرون» حمل کرد. نیز روشن است که باید منظور از غنا را «مجالس غنا» دانست.

اما آیهٔ سوم: مراد از عبارت «لَهُوَ الْحَدِيثُ»، سخن لهو، به معنای لهوانگیز است. این معنا شامل هر سخن لهوی است که سبب گمراهی مردم از راه خدا شود. سخن خدای متعال که (وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا) یعنی کسی که سخن لهو گوید، از راه سخن لهو، راه خدا را به سخره می‌گیرد. گستردگی این معنا را تأکید می‌بخشد.

غالباً برای اثبات این که غنا از جملهٔ لهو الحدیث است، صحیحۀ محمد بن مسلم از ابو جعفر علیه السلام مورد استناد قرار می‌گیرند، که گفته: از وی شنیدم که می‌فرمود: غنا از چیزهایی است که خداوند دربارهٔ آن، وعدهٔ آتش داده است، و این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾^۱

آن چه از این روایت شریف برداشت می‌شود این است که:

۱- غنا از گناهان کبیره است، زیرا از جمله گناهانی است که خداوند در مورد آن وعده آتش داده است.

۲- از لِهَوَالْحَدِيث است که از راه خدا گمراه می‌کند.

و دلالت آن بر حرمت به صورت زیر بیان می‌شود:

الف) غنا به تصریح این روایت، از گناهان کبیره است و این گناهان به اتفاق همه، حرام هستند.

ب) سخن لِهَوَاْمِيز که علت و سبب گمراه ساختن از راه خداست، اگر علت تامه گمراهی (= ضلالت)، یا جزء مستقیم وقوع در گمراهی باشد، بی هیچ ایرادی حرمتش ثابت است.

تعلیل یاد شده می‌رساند که غنا به خاطر خودش حرام نشده، بلکه به سبب گمراه کردن و اضلال حرام گشته است. این تفسیر که در واقع تطبیق آیه شریفه بر یکی از مصادیق آن در همان هنگام است - یعنی همان غنای متداول در زمان بنی امیه - نکته‌ای را که بدان اشاره رفت تأیید می‌کند؛ یعنی ایستادگی اهل بیت علیهم‌السلام در برابر پدیده رواج مجالس غنا، به سبب محدود کردن یا از بین بردن آن. اما مطلبی که پیش رو گفتیم و آن این است که حکم غنا روشن است ولی موضوع آن روشن نیست، این جا هم هنوز پابرجاست، و تعلیقی که آن جا بیان شد، در این جا نیز قابل ذکر است.

روایات تجارت زنان خواننده

منظور از زنان آوازه خوان (= مغنیات)، جاریه‌ها و کنیزکان خواننده است، زیرا اینان معامله و خرید و فروش می‌شدند و بازار آنان در دوره‌های پیشین (اموی و عباسی) رایج، و تجارت آنها سودآور بود.

جدا از این، عوامل غیرانسانی متعددی نیز وجود داشت:

از آن جمله عامل سیاسی به منظور اشاعه لِهَو و نشر فساد، به ویژه در مراکز ثقل دینی و سیاسی شهرهای مملکت است، به منظور این که افکار عمومی‌زاندیشیدن درباره وقایعی که اتفاق می‌افتاد و اعتراض نسبت به آنها و چه بسا هجوم بر عاملان آنها دور شود.

عامل دیگر، عامل اقتصادی است. این زنان غالباً از سرزمین‌هایی که زیبایی در آن جا فراوان و فقر گسترده بود آورده می‌شدند.

آنها از سرزمین‌هایشان به بهای اندک خریداری، و در جایی که زیبایی و جمال کم زمینه بود فروخته می‌شدند، و به ازای آنها قیمت‌های گزافی مطالبه می‌شد.

آنها کالایی وسوسه‌انگیز و جالب توجه برای مشتریان بودند که به اماکن و مجالسی که محفل آواز و غنا بود

برده می‌شدند.

این آوازه خوانان به دو هدف خریداری می‌شدند:

الف) برای به کار گماردن آنان در اماکن غنا و جلسات آن. مردم در مقابل پرداخت مبالغی روانه آن جا می‌شدند. این هدف بیشتر رایج و غالب بود.

ب) برای خوش گذرانی با آوازه خوانی آنان در میان طبقات ثروتمند چنین معمول بود که پس از جلسه های خاص، یا به منظور بزرگداشت میهمان بزرگی که دوستدار آواز بود، جاریه یا کنیز آوازه خوان پیش می‌آمد و برای آنان می‌خواند تا به طرب آیند و خوش بگذرانند.

هر کدام از این دو گونه، از چیزهایی بودند که امامان اهل بیت علیهم‌السلام با آنها مبارزه کردند و با شدتی در خور با زیان های اجتماعی آنها، اعم از سیاسی، اقتصادی و اخلاقی به آنها هجوم بردند. روایاتی که در این زمینه وارد شده فراوان، و لحن و پاسخ آنها شدید است.

از جمله این روایات:

۱- روایتی است از کلینی از جمعی از اصحاب، از سهل و از علی بن ابراهیم، از پدرش؛ همگی از ابن فضال از سعید بن محمد طاطری، از پدرش، از ابوعبدالله علیه‌السلام که گفت: مردی درباره فروش زنان آوازه خوان از وی پرسید، فرمود:

۲- هم خرید و هم فروش آنان حرام است. آموزش دادن به آنها کفر و گوش سپردن به آنان نفاق است.^۱
روایت دیگری از کلینی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از معمر بن خالد از ابوالحسن الرضا علیه‌السلام که فرمود:

۳- برای دیدن داود بن عیسی علی که در «بئر میمون» سکنا داشت بیرون آمدم و دو لباس ضخیم به تن داشتم. زن فرتوتی را دیدم که دو کنیز همراهش بود. گفتم: پیرزن! این جاریه ها فروشی‌اند؟ گفت، بله، ولی افرادی چون شما آنها را نمی‌خرند! گفتم چرا؟ گفت: زیرا یکی از اینها آوازه خوان و دیگری نوازنده است.^۲

نکته قابل ملاحظه درباره این روایت، آن است که گفته پیرزن به امام علیه‌السلام: «اما افرادی چون شما آنها را نمی‌خرند!» دو احتمال دارد:

یکی آن که منظورش این بوده کسی که مقامی مانند شما داشته باشد، داشتن چنین کنیزانی در شأن او

۱. عاملی، شیخ حر، پیشین، ج ۱۲، ص ۸۸.

۲. همان، ص ۲۲۶.

نیست. اگر منظور او چنین بوده باشد، روایت وارد حوزه استدلال برای حرمت غنا نمی‌شود. دیگر آن که وی به دلیل ذهنیت عرف بر این که خرید و فروش زنان آوازه خوان حرام است، چنین گفته باشد. وقتی چنین چیزی مقصود باشد، روایت وارد حریم استدلال بر حرمت غنا می‌شود. شیوه استدلال به این روایات با یکی از این دو توضیح، انجام می‌پذیرد:

توضیح نخست: حرمت معامله کنیز آوازه خوان به خاطر خود آن نیست، بلکه به این سبب است که برای غنا خرید و فروش می‌شده است. بنابراین اگر غنا حرام نمی‌بود، نسبت به معامله آن منع تحریمی صورت نمی‌گرفت. این سخن امام عَلَيْهِ السَّلَام که: «و گاهی شخص، کنیزی دارد که اسباب خوش گذرانی (= لهو) اوست» آن را تأیید می‌کند.

توضیح دوم: این آوازه خوانان برای اجرای اهداف سیاسی مورد نظر نظام حاکم در آن زمان آورده می‌شدند، بنابراین به منظور جلوگیری از رواج این پدیده، معامله آنها تحریم شده است. فرق میان این دو توضیح آن است که در توضیح اول، حکم متوجه خود غنا، اما از طریق تحریم معامله آوازه خوانان است. در صورتی که در توضیح دوم، برای مقابله با انتشار پدیده یاد شده، حکم بر آوازه خوان متمرکز شده و به خود غنا ناظر نیست.

بنابر توضیح دوم، موضوع حکم، یعنی آوازه خوان زن معنایش واضح است. اما بنابر توضیح نخست، معنایش واضح نیست و از این رو همان را که در باب روایات تفسیر گفتیم باید گفت.

روایات پول بهای آوازه خوان

۱- روایت صدوق در کمال الدین از محمد بن عصام کلینی از محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن یعقوب کلینی از اسحاق بن یعقوب در توقیعی که از محمد بن عثمان عمری نزد او رسیده و به خط صاحب الزمان (عج) می‌باشد: «وپول بهای آوازه خوان حرام است»^۱

این روایت معتبر است، زیرا اسحاق بن یعقوب، به خاطر روایت مستقیم کلینی صاحب کافی از او، توثیق شده است، و اصحاب هم توقیع یاد شده را تلقی به قبول کرده‌اند.

۲- روایت عبدالله بن جعفر در قرب الاسناد از محمد بن حسین، از ابراهیم بن ابوبلاد، که گفته است:

به ابوالحسن عَلَيْهِ السَّلَام گفتیم: فدایت شوم! مردی از هواداران شما جاریه‌هایی آوازه خوان دارد که قیمت آنها چهارده هزار دینار است، و یک سوم آن را برای شما مقرر کرده است، وی فرمود: نیازی به آن ندارم، پول بهای

سگ و آوازه خوان، مال حرام (= سحت) است.^۱

۳- روایت کلینی از جمعی از اصحاب، از سهل بن زیاد، از حسن و شاء که گفته است:

از رضا علیه السلام درباره خرید آوازه خوان پرسش شد، فرمود: ممکن است شخص، جاریه‌ای داشته باشد که اسباب خوش گذرانی باشد. پول بهای آن چیزی جز بهای سگ نیست، بهای سگ مال حرام، و مال حرام در آتش است.^۲

تعلیقاتی که به روایات معامله زنان آوازه خوان زدیم، با همان تفصیل مذکور، در این جا هم می‌آید.
روایات اماکن غنا

اینها روایاتی هستند همانند روایت کلینی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابراهیم بن ابوبلاد، از زید شحام که ابو عبدالله علیه السلام فرمود: «در مکان غنا از مرگ ناگهانی ایمنی نیست، دعا در آن مستجاب نمی‌شود، و فرشته وارد آن نمی‌شود...»^۳

- ممکن است منظور از آوازخانه (= بیت الغنا) در این جا، خانه‌ای باشد که برای برپایی جلسات غنا مهیا شود.
- و ممکن است منظور از آن، هر خانه‌ای باشد که در آن غنا اجرا شود، خواه خاص غنا مهیا شده باشد یا نه.
بنابر هر دو فرض، در روایت دلالتی بر حرمت نیست، و بالاترین چیزی که بر آن دلالت می‌کند، کراهت است.

روایات مجالس طرب

روایاتی همانند:

روایت علی بن جعفر در کتابش، از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام که فرموده است: «از وی درباره مردی که به غنا اهتمام کند و پای آن بنشیند پرسیدم، فرمود: نه»^۴

عبارت «پای آن می‌نشیند» معنایش حضور در مجالس غنا است، و سخن امام علیه السلام که: «نه» ظهور در حرمت دارد.

دو روایت از روایات معتبر، خارج از دسته های یاد شده باقی می‌ماند، که عبارتند از:

* روایت صدوق در الخصال از پدرش، از سعد، از یعقوب بن یزید، از ابن عمیر، از مهران بن محمد، از حسن

۱. همان.

۲. همان، ص ۸۸.

۳. همان، ص ۲۲۵.

۴. همان، ص ۲۳۲.

بن هارون، که گفته است: شنیدم ابوعبدالله علیه السلام می‌فرماید: «غنا، فقر بر جای می‌گذارد، و فقر به دنبال دارد.»^۱

* روایت کلینی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از عنبسه، از ابوعبدالله علیه السلام که فرمود: «گوش دادن به لُهو و غنا باعث رویش نفاق است، هم چنان که آب، کشت را می‌رویاند.»^۲

هم چنان که واضح است، این دو روایت ظهوری در حرمت ندارد.

به هر رو، در تمام روایاتی که گذشت و روایات مشابه دیگری که در این زمینه آمده، روایت صحیحی که مستقیماً به تحریم غنا تصریح کند، یا آن را به خاطر خودش تحریم کند وجود ندارد.

«به محقق اردبیلی منسوب است که در شرح الارشاد گفته است: یک روایت صحیح و صریح در تحریم ندیده ام.»^۳ حسینی در کتاب الغنا به دنبال سخن اردبیلی نوشته است:

یکی از بزرگان معاصر با تعجب از کلام محقق گفته که خود او سخنش را بهتر می‌فهمد! ویکی از فضایی معاصر به دنبال او به محقق اردبیلی اعتراض کرده، به آن بسنده نکرده و با نقض به صحیح ابوصباح کنانی به آن اشکال کرده است.^۴

باید گفت که قبلاً روشن ساختیم منظور از واژه «الغنا» مذکور در پاسخ امام علیه السلام در صحیح مورد اشاره، مجالس غنا است؛ به قرینه «لا یشهدون الزور» که آن را بر معنای «لا یحضرون» حمل کردیم، و آن چه با حضور سازگار است مجالس غنا است. اما اگر این واژه بر معانی دیگر حمل شود، هم چنان که قبلاً گذشت، استدلال به آیه بر مطلب مورد نظر ممکن نیست.

بنابراین، سخن محقق اردبیلی بدون اشکال می‌ماند. این یعنی آن که غنا به سبب خودش تحریم نشده، بلکه به دلیل اسباب خارجی که بر آن عارض می‌شوند، حرام شده است؛ به عبارت دیگر، تحریم آن عارضی است نه ذاتی.

این مطلب، همخوان با رأی مورد نظر کاشانی، سبزواری و نیز انصاری است.

آری به نظر نگارنده، اگر روایات معامله کنیزکان آوازه خوان و روایات پول بهای آوازه خوان را بر تحریم غنا حمل کنیم، بدین دلیل که تحریم پول بهای آوازه خوان به سبب حرمت غنا است، این روایات دال بر حرمت غنا

۱. همان، ص ۲۲۹.

۲. همان، ص ۲۲۷.

۳. حسینی، علی، *الغناء*، تهران، انتشارات کوثر، ۱۳۷۰ هـ ش، ص ۷۰.

۴. همان، ص ۷۰ و ۷۱.

خواهند بود. البته این روایات صریح نیستند و دلالتشان بر غنا به صورت مستقیم نیست.

اما اگر همین‌ها را بر معنای دیگر حمل کنیم؛ یعنی به سبب آن که از گسترش پدیده مجالس طرب اعم از لهو و غنا جلوگیری شود، حکم تحریم متوجه آوازه خوان باشد، این روایات نیز همسو با رأی دو بزرگ هم عصر کاشانی و سبزواری خواهد بود. از این رو، باید با کمال دقت و تأمل، در کنار نظریه‌ای که قائل است حرمت غنا عرضی است نه ذاتی ایستاد، زیرا نظریه دیگر اگر به ادله‌ای جز روایات استناد نکند، در روایات معتبر، چیزی که به صراحت بر حرمت غنا دلالت داشته باشد وجود ندارد، چنان که محقق اردبیلی هم بیان کرده است. اینک پس از این، با بیان شیخ انصاری همراه خواهیم بود، زیرا این نظریه‌ای است که پژواک آن در فتاوی پس از وی منعکس شده است.

۴.۲.۲. بررسی دیدگاه فیض کاشانی و محقق سبزواری

برای این که نظریه کاشانی و معاصر وی سبزواری خراسانی را بادقت بررسی کنیم، گام‌های زیر را برمی‌داریم: خلاصه آن چه را در این مسئله گفته‌اند می‌آوریم؛ روایتی را که به آن برای حرمت عرضی غنا به جای حرمت ذاتی، استدلال می‌شود عرض می‌کنیم و می‌کاوییم؛ آن چه را از کلام آن دو و استادشان به روایت مورد اشاره قابل استفاده است به دست می‌آوریم؛ سپس با نقد دیدگاه محدث بحرانی در الحقائق با نظر آنها در این مسئله همراه خواهیم شد؛ و پس از آن با توضیح نظر آنان توسط امام خمینی در المکاسب المحرمة همراه خواهیم بود. فیض کاشانی در مفاتیح الشرائع گفته است:

آن چه از مجموع اخباری که درباره غنا وارد شده روشن می‌شود و سازگار کردن آنها اقتضا دارد این است که: حرمت غنا و حرمت امور مربوط به آن اعم از اجرت، آموزش، گوش سپردن، و خرید و فروش، همگی اختصاص به گونه‌ای دارد که به شیوه مشخص و متداول در زمان بنی امیه باشد (که عبارت بود از آمدن مردان پیش آنها، و شنیدن صدای آنها توسط ایشان، و یاوه سرایی آنها، و تفریح و سرگرمی آنها با لهو یا ت و آلات آن مانند انواع عود و نی و جز اینها) و به هر حال به گونه‌ای که شامل کار حرامی باشد، و حرمت مربوط به غیر آن نمی‌شود؛ هم چنان که سخن امام علیه السلام - «...آن که مردان پیش وی آیند» - به آن اشاره دارد.^۱

در الوافی گفته است: «آن چه از مجموع اخبار رسیده درباره آن (یعنی غنا) روشن می‌شود این است که حرمت

۱. فیض کاشانی، ملا محسن، الوافی، پیشین، ج ۲، ص ۲۱؛ حسینی، علی، پیشین، ص ۲۶ و ۲۷.

غنا و امور مربوط به آن از قبیل اجرت، آموزش، گوش دادن و خرید و فروش، همگی اختصاص به آن نوع دارد که به شیوه مرسوم و متداول در زمان بنی امیه باشد که عبارت است از آمدن مردان پیش آن‌ها (زنان خواننده)، یاوه سرایی آن‌ها و تفریح و بازی آن‌ها با ابزار لهو همانند انواع عودها و نی‌ها و جز آن‌ها؛ و به غیر آن تعلق نمی‌گیرد. هم چنان که سخن امام علیه السلام که «آن که مردان نزدش آیند» به آن اشاره دارد.»

شیخ طوسی در استبصار- پس از نقل آن چه در اول باب آوردیم - گفته است: وجه (صحیح) درباره این اخبار، رخصت در موردی است که یاوه سرایی نشود. و با آلات لهو و عودها و مانند آنها، و یا نی و جز آن تفریح و بازی نشود؛ بلکه از قبیل آن باشد که کسی عروس می‌برد، و کلامش شعرخوانی باشد و سخنی که به دور از ناسزا و یاوه است. اما غیر اینها، همانند خواندن زنانی که با سایر انواع لهویات می‌خوانند، به هیچ صورت جایز نیست، خواه در عروسی‌ها باشد یا غیر آن.

از کلام وی چنین به دست می‌آید که تحریم غنا به خاطر دربرداشتن یک سلسله کارهای حرام بوده است، پس اگر چیزی از آنها در میان نباشد جایز است. به این ترتیب، اختصاص دادن جواز به بردن نوعروسان (به حجله) وجهی ندارد، به ویژه که رخصت به آن (غنا) در مورد غیر این نیز وارد شده است.

فقط می‌توان گفت بعضی از کارها گرچه مباح باشد، شایسته اشخاص بزرگوار نیست. پس معیار در آن این است که: «هر کس به گوینده‌ای گوش فرادهد، او را پرستیده است»، و نیز فرمایش ابو جعفر- صلوات الله علیه - که: «وقتی خداوند حق و باطل را از میان هم جدا کند، غنا کجا خواهد بود؟» بنابراین، شنیدن آوازخوانی با اشعاری که یاد بهشت و دوزخ در آن است، و تشویق به سرای استقرار، توصیف نعمت‌های خداوند فرمانروای جبار، تذکر عبادات و ترغیب به خیرات، بی‌ربطی به امور فانی، و مانند آنها اشکالی ندارد. هم چنان که در حدیث الفقیه به فرمایش امام علیه السلام: «و تو را به یاد بهشت انداختم» اشاره رفت. این بدان سبب است که همه اینها ذکر خدای متعال است، و چه بسا «آنان که از پروردگارشان می‌هراسند، پوست بدنشان از آن به لرزه می‌افتد، سپس پوستشان و دلشان به یاد خدا نرم می‌گردد.»

در المحجة البیضاء گفته است:

در کتاب [مبحث] آداب تلاوت قرآن از بخش عبادات اخبار دیگری در این باره آورده‌ایم. از مجموع آنها به دست می‌آید که حرمت غنا و امور مربوط به آن از قبیل گوش کردن، اجرت، آموزش و جز اینها اختصاص به نوعی دارد که به شیوه مرسوم در زمان بنی امیه و بنی عباس باشد که عبارت است از آمدن مردان پیش آنها (زنان خواننده)، یاوه‌گویی آنها و تفریح و بازی آنها با لهویات و انواع عود و نی. اما جز این، یا مستحب است

مانند ترجیع به قرآن، که بعضی از این نوع، وسیله‌ای برای یاد خدا و سرای آخرت است؛ یا مباح و یا مکروه است، هم چنان که ابوحامد (غزالی) آورده است. بعید نیست که این حکم نسبت به بعضی افراد با توجه به تفاوت درجات مردم فرق کند. چیزهایی وجود دارد که شایسته اشخاص بزرگوار نیست، گرچه با پایین تر از آنها تناسب دارد.^۱

ملای سبزواری در کفایه/الأحكام گفته است:

درباره تحریم غنا فی الجملة اختلافی میان ما نیست. اخبار دال بر آن فراوانند، و محقق و جماعتی از کسانی که پس از وی آمده‌اند به حرمت غنا - گرچه در قرائت قرآن باشد- تصریح کرده‌اند. اما تعدادی از روایات دلالت بر جواز آن، بلکه بنابر دلالت روایت بر پسندیده بودن بل استحباب آواز، غمناک خواندن و ترجیع درقرآن دلالت بر استحباب آن در قرآن دارند؛ و ظاهر آن است که هیچ یک از آنها بنابر آن چه از کلام اهل لغت و جز ایشان برداشت می‌شود بدون غنا محقق نمی‌شود، و ما در بعضی از رساله‌هایمان تفصیلاً به آن پرداخته‌ایم. اینک می‌گوییم: می‌توان میان این اخبار و اخبار زیادی که بر حرمت غنا دلالت دارند، به دو شکل سازش داد: یکی اختصاص دادن آن اخبار به موارد غیر قرآن، و حمل آن چه بر سرزنش آوازه خوانی با قرآن دلالت می‌کند بر چیزی است که به شیوة لهو باشد؛ آن چنان که هرزگان در آواز می‌کنند.

دوم این که گفته شود در آن اخبار، غنای خاصی ذکر و اراده شده است. مفرد معرف به لام از نظر لغوی بر عموم دلالت نمی‌کند، و عموم تنها از جایی استفاده می‌شود که قرینه‌ای بر اراده بعضی از افراد [لفظ عام] نباشد، و به سیاق بیان و حکمت، آن افراد طوری متعین نباشند که با غرض رساندن معنا منافات داشته باشد، حال آن که این جا چنین نیست، زیرا آن چه در آن زمان رواج داشته، غنای لهوی توسط کنیزکان آوازه خوان و دیگران در محافل فساد و شراب خواری و مانند آن بوده است.

بنابراین حمل [لفظ] مفرد [غنا] بر مصادیق رایج در آن زمان بعید نیست. در تعدادی از آن اخبار اشاره شده که غنای لهو، باطل است. در صدق این مطلب بر قرآن، ادعیه و اذکاری که به اصوات خوش خوانده می‌شود که یادآور آخرتند و شوق‌ها را به عالم قدس برمی‌انگیزند، جای تأمل است. به این ترتیب، اگر اجماعی در غیر غنا به شیوة لهو، ثابت شود پذیرفتنی است و گر نه، حکم آن بر اصل اباحه باقی می‌ماند. و شیوة احتیاط واضح است.^۲ روایتی که فیض کاشانی به آن استدلال کرده این است: کلینی از عده‌ای از اصحاب ما، از حسین، از نصر بن

۱. فیض کاشانی، ملا محسن، المحجة البيضاء، پیشین، ج ۸۴ و ۸۵.

۲. ملای سبزواری، محمد باقر، پیشین، ص ۸۴ و ۸۵ (به، نقل از الهی خراسانی، ص ۵۴)

سويد، از يحيى حلي، ازايوب بن حر، از ابوبصير كه ابو عبدالله عليه السلام فرمود:

اجرت زن آوازه خوانی كه در عروسی ها می خواند، و طوری هم نباشد كه مردان پیش او بیایند، اشكالی ندارد.^۱

این حدیث از نظر سند معتبر است.

كلام ابوحامد غزالی كه كاشانی در ضمن كلامش در المحجة بدان اشاره كرد، همان است كه وی در كتاب [مبحث] آداب سماع و وجد كه هشتمین كتاب از ربع عبادات از كتاب خود - احیاء علوم الدین تحت عنوان «بیان دلیل بر اباحه سماع» ذكر کرده است. وی پس از ذكر جمله ای از احادیثی كه اباحه غنا را از آنها برداشت کرده، گفته است:

تمامی این احادیث در صحیحین هستند و صراحت دارند به این كه غنا و بازی (= لعب) حرام نیستند.

سپس بعد از كلامی طولانی می نویسد:

اگر بگوییم: آن (غنا) حالتی دارد كه در آن حرام باشد، می گوییم: با پنج عارضه حرام می شود:

۱- عارضه ای در سماع كننده.

۲- عارضه ای در ابزار سماع.

۳- عارضه ای در نظم آواز.

۴- عارضه ای در نفس مستمع یا در مداومت وی.

۵- عارضه ای در این كه آن شخص از عوام خلق باشد، زیرا ارکان سماع عبارتند از: سماع كننده، مستمع و ابزار سماع.

عارض اول: این كه سماع كننده زنی باشد كه نگاه به او حلال نباشد، و از سماع آن خوف فتنه باشد. در مورد پسر بچه نارس نیز كه خوف فتنه باشد مطلب همین است. این مورد به خاطر خوف فتنه ای كه در آن است حرام است، و این به خاطر غنا نیست.

عارض دوم: در ابزار است، به این كه از شعار اهل شر یا مختلآن باشد، و عبارتند از: انواع مزمار، تار، طبل كوبه، كه این سه نوع ممنوعند. و غیر آن به اصل اباحه باقی می ماند، همانند: دف - گرچه حلقه داشته باشد - طبل، شاهین، نی زدن و سایر ابزار آلات.

عارض سوم: در نظم آواز، كه همان شعراست. اگر چیزی از ناسزا، فحش و هجو باشد یا چیزی كه دروغ بر خدای

۱. عاملی، شیخ حر، پیشین، ج ۱۲، ص ۸۵.

متعال و پیامبر او ﷺ یا صحابه باشد... شنیدن آن حرام است، چه آهنگین و چه غیر آهنگین. مستمع هم شریک گوینده است، و آن چه در آن وصف زنی معین باشد نیز چنین است، زیرا توصیف زن در میان مردان جایز نیست. عارض چهارم: در مستمع است. و آن این است که شهوت بر او غالب باشد و در اوج جوانی باشد و این صفت بر سایر صفات او غلبه کند. در این صورت سماع شنیدن برای او حرام است، خواه محبت شخص معینی بر قلبش چیره شده باشد....

عارض پنجم: این که شخصی از عوام خلق باشد و محبت خداوند متعال بر او چیره نشده باشد، و از این رو شنیدن برایش محبوب باشد؛ و اگر شهوتی بر او غلبه کند، شنیدن در حقّ وی ممنوع خواهد بود، اگرچه همانند سایر انواع لذت های مباح، براو مباح شده است. البته اگر آن را عادت و ورد و ذکر خود قرار دهد، و بیشتر اوقات خود را بدان اختصاص دهد، این همان سفیهی است که شهادتش رد می شود، زیرا مداومت بر لهو، جرم و بدکاری است، و هم چنان که صغیره با اصرار و مداومت، کبیره می شود، برخی از مباحتات نیز به همین صورت صغیره می گردند.^۱

این خلاصه گفتار غزالی در این مسئله است و مفاد آن این است که غنا به خاطر خودش حرام نشده، بلکه به خاطر عارضه ای که برای آن پیش می آید، حرام می شود، و او عوارض آن را در پنج مورد یاد شده حصر کرده است.

اما عوارضی که عارض بر غنا می شود و حرام شده اند در نظر دو بزرگ هم عصر، صاحب مفاتیح و صاحب کفایه، در تعداد معینی محصور نیست. آنها برای آن منشأ عامی عرضه کرده اند و خلاصه می شود در این که هر فعل حرامی که همراه غنا شود، باعث حرمت آن می شود، و برای آن مثال های زیر را آورده اند:

۱- آمدن مردان پیش زنان

۲- شنیدن اصوات زنان توسط مردان

۳- یاهو سرایی زنان آوازه خوان

۴- زدن و نواختن نوازنده با ابزار لهو حرام مانند عود، نای و مانند آنها.

این تشابه در جوانب هنری که میان نظر غزالی و نظر کاشانی حس می کنیم، به شناخت کامل کاشانی از نظر غزالی در اثنای تألیف کتاب خود *المحجة البيضاء فی احیاء الاحیاء* برمی گردد.

وی این کتاب را به خاطر تلخیص و ویرایش کتاب *احیاء علوم الدین* غزالی نوشت. متن *المحجة* را قبلاً از نظر

۱. غزالی، محمد، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۸ و ۲۸۳ - ۲۸۱.

گذرانیدیم که در آن به نظر غزالی اشاره کرده، به گونه‌ای که به نظر می‌رسد نظرش را در این مسئله از غزالی گرفته است. از این رو، در ذهن تعدادی از علمای شیعه که پس از وی آمده‌اند شبهه تأثیرپذیری کاشانی از غزالی شکل گرفته است. از آن جمله محدث بحرانی در الحقائق گفته است:

تا آن جا که می‌دانم، اختلاف نظری دربارهٔ تحریم آن (یعنی غنا) وجود ندارد. و در ظاهر سخنان اصحاب، بلکه تصریح عده‌ای از آنها، تفاوتی در این که در قرآن باشد یا شعر و یا غیر آن وجود ندارد. یا این که نوبت به محدث کاشانی رسید، که در این مورد بر منوال غزالی و امثال او از علمای عامه حرکت کرده و نوع حرام آن را اختصاص به موردی داده که شامل حرامی از بیرون باشد، مانند سرگرم شدن با آلات لهو مانند عودها، و ورود مردان، و یاوه گفتن؛ و گرنه به خودی خود حرام نیست.

آن چه که او ذکر کرده، گرچه توهم می‌رود بعضی اخبار به آن اشاره داشته باشند، اما آن چه که وی بدان قائل شده و در این باب بر آن تکیه کرده صحیح نیست - گرچه صاحب کفایه هم در این مسئله راه وی را پیموده است - و هم چنان که خواهید فهمید، در نهایت ضعف و سستی است.^۱

در این جا سودمند است به عنوان تعلیق بر آن چه صاحب حدائق ذکر کرده، آرای فقهای اهل سنت را دربارهٔ حکم غنا که غزالی بازگو کرده نقل کنیم.

وی در کتاب خود احیاء علوم الدین، «کتاب آداب السماع و الوجد»، «الباب فی ذکر اختلاف العلماء فی إباحة السماع و کشف الحق فیهِ، بیان أقاویل العلماء و المتصوفة فی تحلیله و تحریمه» گفته است:

اما نقل نظریه‌ها: قاضی ابوطیب طبری از شافعی، مالک ابوحنیفه، سفیان و جمعی از علما الفاضلی نقل کرده و بدان ها استدلال می‌کند که نظر آنها تحریم آن بوده است.

شافعی رحمته الله در کتاب *آداب القضاء* گفته است: غنا، لهو مکروهی شبیه باطل است و کسی که زیاد به آن پردازد، سفیه است و شهادتش رد می‌شود. قاضی ابوطیب گفته است: گوش دادن به آن که از جانب زن نامحرم به او باشد، در نظر اصحاب شافعی رحمته الله به هیچ صورتی جایز نیست، خواه بی حجاب و پیدا یا در پس پرده و خواه آزاد باشد یا بنده. و می‌گوید که شافعی رحمته الله گفته است: صاحب کنیز اگر مردم را برای شنیدن (آواز) او جمع کند، سفیه است و شهادتش رد می‌شود. و گفته است: از شافعی نقل شده که وی به صدا درآوردن نی را خوش نمی‌داشت و می‌گفت: زندیقان این را باب کرده‌اند تا مردم را با آن از قرآن بازدارند.

۱. محدث بحرانی، شیخ محمد یوسف، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۰۱.

و اما مالک رحمته الله نیز از غنا نهی کرده و گفته است: اگر کسی کنیزی بخرد و بفهمد آوازه خوان است، می‌تواند آن را پس بدهد؛ این نظریه سایر اهل مدینه - بجز ابن سعد- نیز است.

و اما ابوحنیفه هم آن را ناخوش می‌داشت و شنیدن غنا را از جمله گناهان کبیره می‌دانست. سایر اهل کوفه: سفیان ثوری، حماد، ابراهیم، شعبی و دیگران نیز چنین بودند. همه اینها را قاضی ابوطیب طبری نقل کرده است. از دیگر کسانی که شبهه تأثر کاشانی از غزالی را داشته‌اند، شیخ نجفی است که در جواهرالکلام می‌گوید:

غنا حرام است بی آن که بتوان اختلاف نظری در آن یافت، بلکه نسبت به آن اجماع - به هر دو نوع آن صورت گرفته، و سنت متواتر مطابق با آن است... بلکه می‌توان ادعا کرد که جزء ضروریات مذهب است. از جمله عجایب، رخدادی است در مورد یکی از متأخران متأخر، که به تبعیت از غزالی، به عدم حرمت آن تا وقتی با یک کار حرام خارج از آن مانند زدن عود، و کلام باطل و شبیه آن همراه نباشد، قائل شده است.^۱

تردیدی نیست که اجماع مورد اشاره شیخ نجفی در جواهر، مدرکی است و غیرقابل استدلال. در مورد سنت هم، حرف و سخن های مطرح، دانسته شد.

به نظر می‌رسد حمله به نظریه کاشانی استمرار یافته، و هر نسل از نسل قبلی آن را به میراث برده است، جز آن چه از جانب امام خمینی رحمته الله بیان شده که انصاف داده و کلام این دو هم عصر با استفاده از متن عبارت های آنها به گونه‌ای علمی و متین توضیح داده است. وی در المکاسب المحرمة نوشته است:

چه بسا به محدث کاشانی و صاحب کفایه - فاضل خراسانی - انکار حرمت غنا و اختصاص حرمت به لواحق و امور همراه آن از قبیل آمدن مردان پیش زنان و سرگرمی به لهویات و مانند آنها، نسبت داده‌اند، سپس آنها را به صورت غیرسزاوار، مورد طعن قرار داده‌اند.

در حالی که این برخلاف ظاهر کلام اولی در الوافی و منقول از مفاتیح و نیز کلام منقول از دومی است، بلکه از [کلمات] آن دو روشن می‌شود که غنا بر دو گونه است: حق و باطل. گونه حق، آوازخوانی با اشعاری است که در بردارنده یادآوری بهشت و دوزخ و تشویق به سرای ابدی باشد. گونه باطل، همان صورت معمول در مجالس اهل لهو است، مانند مجالس بنی امیه و بنی عباس.^۲

۱. نجفی، محمد حسن بن باقر، پیشین.

۲. خمینی، روح الله، المکاسب المحرمة، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ص ۲۰۹؛ حسینی، علی، پیشین، ص ۲۹.

پس از این می‌ماند که بگوییم:

۱- گزینش نظر علمی و بازسازی آن از جانب یکاندیشمند دیگر، پدیده علمی‌رایجی است و زمینه‌ای برای انکار آن وجود ندارد، و برای مؤاخذه آن راهی نیست.

۲- این که این نظر غیراهل مذهب ماست، مجوزکنار گذاشتن آن نیست. ما به طور عینی می‌بینیم که مسائل مورد اتفاق میان علمای مذاهب اسلامی بسیار بیشتر از مسائل اختلافی است. آیا این مجوزی برای ما می‌شود که مسائل مورد اتفاق و توافق را به کنار نهیم؟!

۳- گزینش نظریه، به دو صورت انجام می‌شود:

اول: عالم دیگر، به درستی و سلامت دلیل صاحب آن نظر قانع شود، و این چیزی مسلم بوده، اندک شبهه‌ای در آن نیست.

دوم: عالم دیگر، در دلایل خاص مذهب خود چیزی بیابد که نظر انتخابی وی را تأیید کند، و این همان کاری است که کاشانی انجام داده است، زیرا وی صحیحۀ پیشین ابوبصیر و امثال آن را که نظر او را پشتیبانی و تأیید می‌کند یافته است. صاحب الحقائق نیز به این مطلب اعتراف کرده و گفته است: «وآن چه او ذکر کرده، گرچه متوهم از بعضی اخبار (نیز) همین است...» این «بعضی از اخبار» مورد اشاره وی، از زاویۀ اجتهاد ممکن است در نظر فقهی توهّم آمیز به نظر آید، و در نظر فقهی دیگر باعث نه تنها توهّم آمیز نباشد، بلکه ثابت و مستحکم شمرده شود.

این را گفتیم تا از منظر روشمندی روشن سازم منتقدان کاشانی با توهّم پیروی تقلیدی وی از غزالی، چه‌اندازه از مسیر دور افتاده‌اند. هم چنان که دیدیم، او فقیه مقلّد نیست، بلکه مجتهدی با فکر باز است که در چهارچوب مذهبش انتخاب دلیل کرده، بر آن تکیه می‌کند.

با وجود این، می‌بینیم کسانی را که در سیر فقهی خود، نظر فیض کاشانی را برگزیده‌اند؛ مثلاً شیخ محمد هادی تهرانی (متوفای ۱۳۳۱ق) نظر وی را بیان کرده و پذیرفته است، و هم چنان که قبلاً گذشت رساله‌ای در این باره دارد.

۳.۲. بررسی دیدگاه شیخ انصاری

خلاصۀ نظر شیخ چنان که خود در /المکاسب/ تقریر کرده، چنین است:

آنچه از ادله پیشین به دست می‌آید، حرمت صوتی است که در آن به شیوهٔ لهو، ترجیع شود. لهو هم چنان که با ابزار و بدون صوت مانند زدن تار و مانند آن به وجود می‌آید، و با صوت از طریق ابزار مانند مزمارونی و مانند آنها وجود دارد، گاهی با صوت تنها (یعنی بدون ابزار) محقق می‌شود.

بنابراین هر صوتی (خواه به تنهایی یا از طریق ابزار) که به هر کیفیتی لهو باشد و از جمله آهنگ های اهل فساد و گناه محسوب شود، حرام است، گرچه فرض شود که غنا نیست.

و هرچه که لهو محسوب نشود حرام نیست، اگرچه به فرض غیر واقعی، غنا بر آن صدق کند، زیرا دلیل بر حرمت غنا وجود ندارد، مگر از این جهت که باطل، لهو، لغو و کذب باشد. اما در (تشخیص) لهو باید به عرف رجوع کرد، و وجدان و دریافت شخصی است که باید به تحقق آن حکم کند؛ به گونه‌ای که صوت مذکور را با یکی از آلات لهو و رقص، وبا حضور آن چه مایهٔ لذت قوای شهوانی است - همانند آن که خواننده یک کنیز یا مرد باشد و مشابه اینها - مناسب ببیند.^۱

از این سخن به نتایج زیر دست می‌یابیم:

۱- منظور وی - قده - از لهو، آهنگ و ادا است؛ یعنی دو عامل آخر در معاملهٔ غنا که عبارت بود از کلام + آهنگ + ادا.

۲- آهنگ و ادایی که لهو باشند، در عمل به دو صورت محقق می‌شوند:

الف) نواختن آلت موسیقی: این گونه نواختن نیز به دو شیوه به وجود می‌آید: زدن برآلتی که بیانگر صوت نیست، مانند زدن تار؛ دمیدن در آلتی که بیانگر صوت است، مانند: مزمار و نی.

ب) بدون ابزار و آلت: یعنی صوت انسان که با نواختن موسیقی همراه نباشد.

بنابراین لهو (آهنگ و اداء) گاهی نواختن با آلت است با زدن آن یا دمیدن در آن، و گاهی ایجاد آهنگ است در صوت انسان، بدون کاربرد آلت موسیقایی.

۳- لهو (آهنگ و اداء) بردو نوع است:

الف) این که به خودی خود لهو باشد، گرچه کسی که آن را انجام می‌دهد انگیزهٔ لهو کردن با آن را نداشته باشد، و منظور از آن: آهنگ های اهل این فن و شیوه های ادای آنهاست.

ب) این که اداکنندهٔ آن قصد لهو کردن با آن را داشته باشد، اما خود آن لهو نباشد؛ یعنی از آهنگ های اهل فن و شیوه های ادای آنها نباشد.

۱. انصاری، مرتضی،/المکاسب، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۳.

۴- هر صوتی که از آهنگ های اهل فن و شیوه های ادای آن ها باشد حرام است، و آن چه از این قبیل نباشد حرام نیست. پس معیار ارزیابی غنا لهو است، به معنای آهنگ و ادای مرسوم نزد اهل فن.

۵- مرجع تعیین این که این لهو است یا نه، عرف است.

دیدیم که پژوهاک این نظریه شیخ انصاری چگونه توسط بیشتر فقهای که پس از او آمده اند منعکس شده است؛ افرادی نظیر: سید اصفهانی در وسیله، شیخ آل کاشف/الغضاء در الوجیزة، سید حکیم در منهج، امام خمینی در تحریر، سید خوئی در منهج، سید سبزواری در منهج، شیخ زین الدین در کلمه، سید سیستانی در منهج و سایرین.

از دید نگارنده این مقال این ارجاع به عرف خاص (عرف اهل فن، آوازخوانان و نوازندگان) ازجانب فقها، به این برمی گردد که غنا فن خاصی است که هم به عنوان دانشی نظری، و هم به این اعتبار که یک اجرای عملی است، کارشناسانی دارد. پس، از آن جا که در متون شرعی تعریفی برای آن پیدا نمی شود، در تعیین آن به عرف خاص مراجعه و حکمتش بر آن تطبیق می شود، زیرا عرف عام که امر تعیین بدو واگذار شده، درمورد امثال موضوع مورد بحث ما به اهل عرف خاص رجوع می کند.

این تحلیلی بود از نظر شیخ اعظم و فقیهانی که آن را پذیرفته اند.

چکیده نتایج این است که سه قول درباره تحریم غنا در دست داریم که عبارتند از:

۱- غنائی حرام شده که مطابق آهنگ های اهل فن باشد؛

۲- غنائی حرام شده که مطابق آهنگ های اهل فن باشد، اما به شرط آن که طرب انگیز باشد؛

۳- غنائی حرام شده که در محافل لهو خوانده می شود.

قول اول از نظر فتوا مشهورتر، و از نظر عمل احتیاط آمیزتر است، دومی و سومی از نظر شهرت به ترتیب پس از وی هستند، و سومی در این میان قدر متیقن است.

آری، تمامی اینها از جایگاه نظریه پردازی بیان شده که البته خدای متعال خود عالم تر است. اما از جهت اجرایی و عملی، مجتهد مطابق با اجتهاد خود و مقلد بر حسب تقلید خود عمل می کند.

۴.۲.۴. نظر شهید مطهری درباره غنا و موسیقی

«... ولی آن چیزی که شاید بیش تر از همه نیاز به مطالعه دارد، این است، که آیا اسلام هیچ عنایتی به بعد چهارم

روح انسان، یعنی استعداد هنری نموده و راجع به زیبایی و جمال، آیا در اسلام عنایتی شده یا نه؟ بعضی‌ها چنین تصور کرده‌اند که اسلام از این نظرها خشک و جامد است و بی عنایت و به عبارت دیگر، اسلام ذوق کش است. البته اینها که این چنین ادعا می‌کنند به این جهت است که در اسلام اولاً روی خوش به موسیقی نشان داده نشده و ثانیاً این که بهره برداری از جنس زن به طور عموم و هنرهای زنانه یعنی رقص و مجسمه سازی منع شده است. ولی به این شکل قضاوت کردن درست نیست. ما باید راجع به مواردی که اسلام با آنها مبارزه کرده تأمل کنیم و ببینیم آیا مبارزه اسلام با این زیبایی‌ها از آن جهت که زیبایی است یا از آن جهت که مقارن با امر دیگری است که بر خلاف یک استعداد از استعدادهای فردی یا اجتماعی انسان است؟ مسئله موسیقی و غناء مسئله مهمی است که البته حدودش نیز چندان روشن نیست. غناء ضرب المثل مسائلی است که فقها و اصولیین به عنوان موضوعات مجمل یعنی موضوعی که حدودش مفهوم و مشخص نیست به کار می‌برند. البته قدر مسلمی درغناء هست و آن این است که آوازهایی که موجب خفت عقل می‌شود، یعنی آوازهایی که شهوت را آن چنان تهییج می‌کند که عقل به طور موقت، از حکومت ساقط می‌شود «یعنی همان خاصیتی را دارد که شراب یا قماردار است، معلوم است که حرمت چنین مواردی قطعی است.» آن چه مسلم است این است که اسلام خواسته است از عقل انسان حفاظت و حراست کند و این قبیل منع‌ها نیز به همین جهت مطرح شده‌اند.^۱

۳. ۴. مبحث سوم: بررسی مسئله عرف و کارشناس در حکم غنا و موسیقی

در مسائل فقهی این سؤال مطرح می‌شود که عرف چیست و در کجا معتبر است؟ برد تشخیص آن تا چه اندازه است؟ و... پرسشهای فراوان دیگری که در این باره قابل طرح است.

پس در این مبحث پرداختن به مسئله عرف و کارشناس در حکم فقهی غنا و موسیقی ضروری است.

۱. ۳. ۴. عرف ملاک تشخیص

تاکنون کتاب جامع و مستقلی نیافته ام که در مورد «جایگاه عرف در فقه شیعه» به بحث پرداخته باشد. اما مقوله

۱. مطهری، مرتضی، تعلیم و تربیت در اسلام، چاپسی و ششم، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۸۰ ه. ش، ص ۴۶ - ۴۴.

ایست که در کتب فقه اجتهادی همواره «مرجع تشخیص» پاره‌ای از احکام بوده است. اندیشمندان فقه اهل تسنن، برای «عرف» حجیتی پایاپای «قیاس و استحسان» معتقدند و حتی آنرا «شریعتی محکم و استوار» دانسته‌اند.^۱ در بررسی تعاریفی که از عرف بیان کرده‌اند، با توجه به تغایر هریک می‌توان گفت که هیچ یک از تعاریف، جامع و حقیقی نمی‌باشد، بلکه از باب شرح لفظ یا شرح اسم است. «عمل معین، تکرار آن در اغلب مردم و ارادی بودن آن» سه عنصریست که در تعاریف عرف به چشم می‌خورد. فقیهان اهل سنت عرف را به شش قسمت: عرف عام، عرف خاص، لفظی، عملی، فاسد و صحیح تقسیم کرده‌اند و گفته‌اند که بیشتر در مورد و روشهای: مدنی، حقوقی، آداب اخلاقی، پوشاک، برخورد‌های اجتماعی رواجی دارد.

عرف وعادت در طول تاریخ در زندگانی انسانها وجود داشته است و همیشه سه عامل مهم محیط، ملیت و تقلید از نیاکان در تکوین آن نقش مؤثری داشته که با دگرگونی شرایط زمانی و مکانی، به شکلهای متعددی تغییر می‌یافته است.^۲ عرف در کشورهای اروپایی مانند فرانسه، انگلیس و آمریکا از منابع قانونگذاری به شمار می‌آمده، هرچند اکنون اعتبار چندانی در تشریع قوانین ندارد.

۴.۳.۲. زمینه کاربرد عرف در فقه شیعه

از نظر فقه امامیه، دلیل مستقلى براعتبار و حجیت عرف - فی نفسه - وجود ندارد، بدین جهت هیچ یک از اقسام آن، نمی‌تواند دلیل مستقلى در مقابل کتاب، سنت، اجماع و عقل باشد، بلکه اعتبار و حجیت آن منوط به کاشفیت از تأیید و امضای شارع است که در این فرض داخل در سنت می‌شود و تنها اعتبار و کاربرد عرف و عادت در امور زیراست:

- کشف مقصود گوینده

- کشف حکم شرعی

تشخیص و یا تنقیح صغریات برای موضوعات احکام کلی و یا تنفیج آنها برای قیاس‌های استنباطی و یا تحدید موضوعهای احکام، مانند تحدید فقیر که شارع آن را موضوع برای جواز دادن زکات به او قرار داده است، چون فقیر کسی است که مؤنه و هزینه زندگی سالش را نداشته باشد و در تعیین مؤنه سال به عرف باید مراجعه

۱. حکیمی، حافظ بن احمد، سلم الوصول الی علم الاصول، اسکندریه، مکتبه حمیدو، ۱۴۰۹ ق، ص ۲۱۷.

۲. مقاله آیه الله جناتی، جایگاه شریعت سلف و عرف در منابع اجتهاد، کیهان اندیشه، ۱۳۶۹ ش، ش ۳۳.

شود و نظر در این جهت به اختلاف زمانها و مکانها و اشخاص، مختلف می‌شود هم چنین مسئله انفاق در راه خدا که عرف آن تابع دگرگونی شرایط زمانی و مکانی و فرهنگی است.^۱ چنانکه همین تحولات فیزیکی و تغییرات شرایط فرهنگی، اجتماعی و غیره، در استنباط احکام تأثیر و با تغییر ماهیت موضوع بخاطر آن دگرگونی‌ها، حکم آن نیز تغییر می‌کند.

دگرگونی در عرف شاید از نقاط عمده ضعف در ملاکیت آن باشد و اینکه برخی از فقها نظیر صاحب جواهر «در بحث غنا» آنرا به دلیل مشتبّه بودن معتبر ندانسته‌اند، بی ارتباط با شرایط ناپایدار فرهنگی، اجتماعی و فیزیکی و دیگر پارامترهای مؤثر در عرف نباشد.

۳.۳.۴. اختلاف نظر ناشی از عرف

از آنچه گذشت، معلوم می‌شود که غنا در عرف خاص مطرح است، زیرا همواره با تغییر شرایط زمانی، جغرافیایی، فرهنگی و اجتماعی، رنگ موضوع تغییر می‌کرده و طبق تحقیقات بعمل آمده در پاره‌ای از ادوار و اعصار، مصداق حکم شرعی حرمت قرار نمی‌گرفته است. چه بسا اختلاف فقها در تلقی ایشان از غنا تحت تأثیر تلقی عرف آنها از مفهوم غنا بوده است و موضوعی که چنین ماهیتی داشته باشد و تعارف متعددی از آن بیان گردد، نمی‌توان تعریفی جامع و مانع و حدّی تام ارائه نمود و این نیز تأیید دیگری است بر متغییر بودن مفهوم عرفی غنا، چنانکه تاکنون بیش از سی تعریف از غنا بیان شده و حضرت امام خمینی در مبحث غنا مکاسب محرمه درباره کسانی که غنا را به «صوت کشیده» یا «صوت با ترجیع و تحریر (چهچه)» تعریف کرده‌اند، مسئله را به اقتضای عرف آنها مربوط دانسته‌اند.^۲ مسئله دیگر که موجب اختلاف آرای فقها شده عدم بررسی جامع و عدم دسترسی آنها به مراجع و منابع مورد لزوم تحقیق مانند کتب تاریخی، مصادر روائی و منابع لغوی و کتب علم موسیقی و غیره، بوده و این گفته در عبارات آنها نیز موجود است چه بعضی با استناد به یک یا چند کتاب لغت و چند روایت، تعریفی را ارائه داده که کاملاً با تعریف دیگری مغایر بوده است. و شاید «انصاف» این باشد که چون موسیقی و آواز خوانی - چه با آلات و سازها و چه بدون آنها- در دوره های گوناگون به اشکال متفاوتی مطرح می‌شده و در هر دوره به شکلی موجب افساد و انحراف بوده و لذا گاه به صورت «صوت کشیده» و زمانی به شکل «صوت

۱. مقاله آیه الله جناتی، ص ۱۹ و حکیم، محمدتقی، الاصول العامة للفقہ المقارن، قم، مؤسسه اهل البیت، ۱۳۷۹ ش، ص ۴۲۱ - ۴۲۰.

۲. همان ص ۲۰۳.

مرجع» به حساب می‌آمده، بدین جهت، آنچه می‌توان از مجموع مطالعات و بررسی‌های تاریخی و لغوی نتیجه گرفت، آن قدر متیقنی است که اغلب، عرف آن را مصداق حرمت می‌شمرد و آن «آواز مطربی است که مناسب مجالس رقص و خوش‌گذرانی» باشد.

به نظر نگارنده، چون «غنا» از مفاهیم متشابه است نه محکم، یعنی ماهیت مبهم و چند بعدی دارد، هم می‌توان از آن استفاده مشروع و سازنده نمود و هم نامشروع و حرام، از این رو بعید نیست که اگر فقهای قومی مثلاً غنا را به «صوت کشیده» و یا حتی «صوت» تنها تعریف کرده‌اند، با توجه به شرایط حاکم بر عرف متداول زمان آنها بوده. از این رو، غنای زمان آنها به عنوان ثانوی و بالعرض تحریم می‌شده است! البته این توجیه چندان قابل دفاع نیست.

۴.۳.۴. زمینه تشخیص

اما اینکه شارع مقدس تشخیص موضوع را به عهده عرف گذاشته است، باید بررسی نمود که از کدامیک از زمینه‌های تشخیص موضوع است که پیش از این اشاره شد. بدیهی است که جزء مورد اول نیست که بتوان از عمل عرف، حکم شارع را (از تقریر معصوم) دریافت و در این که دقیقاً شامل کدام یک از موارد کاربرد عرف است، بحث مبسوط تری می‌طلبد.

از روایت امام باقر علیه السلام که سائل از حضرت حکم غنا را جويا شده و ظاهراً آن شخص حرمت آن را نمی‌دانست، نکات جالبی می‌توان استفاده نمود. حضرت در پاسخ به آن مرد فرمود: اگر خداوند حق را از باطل جدا سازد، غنا حق است یا باطل؟ آن مرد جواب داد: باطل است.

از این روایت می‌توان ملاکیت تشخیص عرف را نیز استفاده کرد، چنانکه حضرت تشخیص باطل بودن غنا را برعهده آن شخص گذاشتند.

نکته دیگر اینکه، اصولاً چرا این گونه پرسشها مطرح می‌شد؟ در پاسخ باید گفت که چون تبلیغات سوء خلفای بنی امیه - خصوصاً - بنی عباس، مبنی بر تظاهر به التزام به احکام اسلام، ولی امرمسلمین بودن و لقب «امیرالمؤمنین!» داشتن، بسیار زیاد بود و اقداماتی چون منع رواج مجالس غنا در میان مردم انجام می‌دادند.^۱ بدیهی بود که امر بر مردم مشتبه و سؤال انگیز گردد و درمورد نوع غنائی که در دربار آنها شایع بود، حکم آن را

۱. فارمر، تاریخ موسیقی مشرق زمین، بیروت، دار المکتبة الحیاه، بی تا، ص ۴۷. (به نقل از اکبر ایرانی، هشت گفتار، ص ۵۶)

بدانند.

نکته سوم، شیوه و نوع پاسخ حضرت است. اگر ایشان می‌فرمودند: «غنا حرام است» چیزی جز تأیید حرمت غنا از آن استفاده نمی‌شد، ولی حضرت با طرح سؤالی، اولاً تشخیص را بر عهده سائل گذاشتند. ثانیاً مسئله «حق و باطل» را مطرح کردند. به این معنا که تشخیص حق و باطل امر فطری است و در نهاد همه ی انسانها وجود دارد، زیرا آنچه که موجب تخدیر روان، حرکت اعضا و تحریک قوای نفسانی و اضلال و گمراهی و فراموشی و غفلت از یاد خدا می‌شود، امری است که بدهت بطلان آن برهیچ خردمند با وجدانی پوشیده نیست. بنابراین، عرف در هر زمان آن نوع آواز لهو گونه‌ای را که خواه با وسایل موسیقی همراه گردد و یا نگردد، مصداق روشن غنائی حرام می‌داند و اینکه گفته شد، عرف تابع شرایط زمانی، مکانی، فرهنگی و اجتماعی است، با این تفسیر مغایرتی ندارد، زیرا حقیقت غنا که از اصوات لهوی مطرب است تغییری نمی‌کند، جز آنکه همواره رو به ترقی در تکنیک و ابزار و تغییر سبک‌ها بوده و جلوه‌های نوینی در فسادانگیزی و یا تعالی پیدا کرده است.

۵. ۳. ۴. عرف و تفاوت احاد آن در اثر پذیری از غنا

«اعراف» تابع شرایط فیزیکی، فرهنگی و اجتماعی می‌باشند و بدین سبب می‌توان گفت که یکی از علل تعدد تعاریف غنا بخاطر متغیر بودن عرفها بوده است.

حسن کاتب از ادیان و موسیقیدانان قرن ششم، در توصیف مطرب بودن غنا می‌گوید: «وَأَمَّا الْغَنَاءُ مَا أَطْرَبَ دَوَى الْمَعْرِفَةِ بِهِ» یعنی غنای واقعی آن است که موجب طرب اهل فن موسیقی گردد و سپس می‌گوید: «هرچه چهل مردم بیشتر باشد، زودتر با هرصدایی طربناک می‌شوند، ولی کسانی که آشنا به علم موسیقی هستند، بخوبی می‌توانند به رموز موسیقی آوازی پی ببرند و آنرا از صدای ناموزون و بی آهنگ و عامیانه تشخیص دهند.» جمله اخیر «کاتب» تأییدی است بر اینکه کارشناس می‌تواند صدای زیبا، ریتمیک و متناسب با نت‌های موسیقی را از صدای خوش ولی ناموزون تمییز دهد.

همانطور که میان عالم و جاهل به موسیقی در طربناک شدن تفاوت است، در افراد مختلف از لحاظ سرشت و طبیعت، ذوق و قریحه، لطافت روح و صفای باطن، عاطفی بودن یا عقلانی بودن، تفاوت چشمگیری وجود دارد. با توجه به مسائل فوق، دانشمندان فقه امامی‌شیعه، قید «قابلیت در اطراب» را در غنا ذکر کرده‌اند، یعنی غنا آن

۱. حسن بن احمد کاتب، کمال/ادب/الغناء، مصر، العامة الکاتب، ۱۳۵۹ ق، باب الطرب، ص ۸۶.

است که شأنیت وقابلیت ایجاد طرب در متعارف مردم (نه تمام مردم) را داشته باشد و این قید «متعارف» هم تأییدی است بر تفاوت افراد در اثر پذیری از موسیقی و کسانیکه برای غنا اقسام و مراتب قائل شده و مرتبه اعلای آن را عبارت از صوتی دانسته‌اند که مانند خمر و مسکر موجب تخدیر و سبکسری و زوال عقل می‌گردد، با عنایت به مطالب یاد شده، گفته‌اند.^۱

گاه عامل خارجی موجب تأثر واندوه در فرد می‌شود و گاه مسئله‌ای یا خبری خوشحال کننده به انسان می‌رسد در این دو حال اگر خواننده با لحن محزون بخواند، آن شخص متأثر، به سرعت گریان می‌شود و اگر با نوای سبک و ریتم شاد و نشاط آور بخواند، آن شخص خوش خبر، خیلی زود به وجد و طرب می‌آید و در پوست خود نمی‌گنجد.

افراد بشر دارای «حواس پنجگانه» می‌باشند، این حواس که دریچه قلوب است به میزان کنترل و اجتناب از ممنوعات شرعی و عقلی، ماهیت آنها شکل گرفته و در قوالب معین متشکل می‌شود در این حالات افراد در استفاده از مدرکات و محسوسات، بهره‌های متفاوت و تأثیرات گوناگونی می‌پذیرند. از طرفی، افرادی که عقلانی هستند و عاطفه در آنها نمود کم رنگی دارد، از زیبایی‌ها و کمالات ادراکی، کمتر منفعل می‌شوند. از این رو موسیقی و آواز نیز بطور متفاوت موجب برانگیخته شدن افراد می‌گردد.

شیخ احمد رفاعی می‌گوید: «مردم در لطافت و کثافت دارای سرشت‌های مختلفی هستند و چون هر مقامی از مقامات دوازده گانه موسیقی، خود برای مقامی و مکانی و حالی است و ۳ تای آنها، یا طبیعت آتشی دارند یا آبی و خاکی یا هوایی و هر هفت حرف از بیست و هشت حرف الفبا نیز یکی از چهار طبیعت را دارا هستند» از این رو می‌گوید: خواننده باید به این مقامات و طبیعت چهارگانه هر یک و نیز طبیعت حروف هجاء آشنا باشد، اگر در مجلس درویش و صوفیان می‌خواند، چون آنها دارای دل‌هایی لطیف و اهل ریاضت هستند، باید مقامات خاکی و هوایی را بخواند و اگر از مقامات آتشی بخواند، شیرازه جوارح و قلوبشان از هم گسسته می‌شود! و اگر در مجلس عوام و جهال خوانده می‌شود، باید مقام آتشی و هوایی را باهم بخواند زیرا آنها دارای عواطف لطیف نیستند، باید مقامی برای آنها خوانده شود تا در دل‌هایشان شراره افکند و^۲

جوان مجردی که خواهش‌های نفسانی در وجودش زبانه می‌کشد، با صدای نازک و گرم «حمیرا و ...» به طرب می‌آید و آن که به اردل‌العمر رسیده با صدای «مرضیه و ...» می‌آساید و آن کس که تحت تربیت صحیح

۱. خمینی، روح الله، المکاسب المحرمه، پیشین، ج ۱، ص ۲۰۰.

۲. القادری، احمد بن عبد الرحمن، الدّرالنقی فی علم الموسیقی، بغداد، وزارة الثقافة و الارشاد، ۱۹۶۹ م، ص ۲۵.

اسلامی قرار گرفته و مرضی در دل ندارد، از آواز حمیرا هم تأثیری نمی‌پذیرد و قرآن هم می‌فرماید: خانم‌ها با صدای ظریف و گرم و نرم (وهمراه با ناز و عشوه) سخن نگویند، زیرا آنان که بیمار دل هستند، طمع می‌کنند. پس افراد و احاد جامعه که هریک تحت تأثیر عوامل داخلی (روانی، فطری، ژنتیک تربیتی و ...) و عوامل خارجی (محیط، فرهنگ، اجتماع و ...) می‌باشد، به طور متفاوت اثر می‌پذیرند. و عرف همان مقدار ضعیفی که گفته شد، قادر است آواز لہوی و صوت غنائی را تشخیص دهند. یعنی همان قدر متیقن و مسلمی که در مفهوم غنا وجود دارد.

۴.۳.۶. کارشناس، ملاک تشخیص

مهم‌ترین نکته‌ای که در این مبحث مطرح است، مسئله کار کارشناسی در مورد موسیقی است. کارشناس با آگاهی از ملاکات شرع، شاید تنها مرجعی است که قادر است موسیقی اصیل و صحیح را از موسیقی کاباره‌ای و مبتذل تمیز دهد. او به تنه‌ای غیر طبیعی صدا آگاه است، و به خوبی آلات مختصه (غربی) را از سازهای مشترک باز می‌شناسد. همانگونه که حضرت امام خمینی رحمته‌الله در مورد حکم ماهی اوزون برون، نظر خویش را بر رأی کارشناسی استوار فرمودند، بدون شک در مورد علم موسیقی که یک پدیده متکامل تاریخی ذوابعاد می‌باشد، چنین دیدگاهی مسلماً مطرح است، بدین رو، در این مقال، با طرح این مبحث مهم، نظر نگارنده تنها، تأکیدی است براینکه فقه‌های عظام و کارشناسان متعهد به نقاط مشترکی دست یابند و این معضل را از بوتۀ ابهام خارج سازند.

در اینجا نگارنده نکات مهمی پیرامون بحث کارشناسی ارائه می‌دهد:

در مقولۀ هنر بطور کلی و بالأخص موسیقی بحث کارشناسی از نقطه نظر اجتماعی نمی‌تواند یک بحث مجرد باشد. زیرا شرایط زیستی اجتماع، تعیین‌کنندۀ ماهیت زندگی است و این شرایط هیچگاه ثابت نیست تا روند شکل‌پذیری هنر دارای خصوصیات ثابتی باشد، به همین دلیل عرف، ملاک سنجش و تشخیص آن قرار داده شده است. آنچه که در گذشته متداول بوده، نمی‌تواند مفید برای امروز ما باشد و آنچه که در آینده ملاک عمل خواهد بود، از قانونمندی امروز یا گذشته الزاماً تبعیت نخواهد کرد. اینکه امروز چه نوع موسیقی مطلوب است و روند ارائه آن چگونه باید باشد؟ بسته به شرایطی است که اجتماع به جایگاه هنر القا می‌کند.

بنابراین، برای اینکه جلوه‌های درستی از هنر موسیقی تجلی گردد، باید اولاً حرکتهای اجتماعی معنا و

مصدق درست حرکت را دارا باشند و ثانیاً در جایگاه موسیقی کسانی به برنامه ریزی و اعمال آن بپردازند که صلاحیت های لازم را داشته باشند. درمورد اول یعنی چگونگی حرکت های اجتماعی، چنانچه روند حرکت از اصول پیروی نکند، موسیقی هم به تبع آن از ضد اصول پیروی می کند. به عنوان مثال وقتی در یک جامعه بی بندوباری و بی قیدی حاکم می شود موسیقی کا باره ای و بی هویت جایگاه عرضه شدن پیدا کرده و این بی هویتی در تمام عرصه های هنر تعمیم یافته و تا اوج ابتذال محض ادامه پیدا می کند. بنابراین بدیهی است، چنانچه ساختار اجتماع بر مبنای اصول و ارزش ها باشد. هنر هم در همه ابعاد اصالت خود را باز می یابد.

قدر مسلم تا زمانیکه ما نتوانیم برای مردم زمینه های درستی در موسیقی تدارک ببینیم، تا از آن بهره مند شوند. نمی توانیم از ورود موسیقی مبتذل جلوگیری کنیم. همین موسیقی مبتذل که یکی از موارد آن هماهنگی ریتم های آن با رقص است، یعنی باید گفت چنین موسیقی مبتذلی با این «انگیزه» ساخته و پرداخته می شود تا در مجالس، تحت عنوان موسیقی رقص مورد استفاده قرار گیرد.

با این وجود ما تاکنون نتوانسته ایم:

- ۱- تعریف درستی از موسیقی این آب و خاک داشته باشیم.
 - ۲- تفکیک درستی از موسیقی هایی که اعمال می شوند داشته باشیم.
 - ۳- درجه بندی درستی در هر کدام از رشته های موسیقی داشته باشیم.
 - ۴- موسیقی اختصاصی داشته باشیم (موسیقی گروه های سنتی - موسیقی محلی و ...)
 - ۵- مدارس موسیقی متعدد داشته باشیم تا دور از مسائل سودجویی اشخاص فاقد صلاحیت، بتواند با رسمیت کامل در اختیار علاقمندان این رشته قرار داشته باشد.
 - ۶- کارگاه هایی داشته باشیم که در آن فقط کار پژوهشی انجام دهند.
- با رعایت نکات بالا که بالطبع به یک برنامه ریزی جدی و دقیق نیاز دارد به مقطعی خواهیم رسید که می توانیم بین موسیقی خوب و مبتذل تفاوت قائل شویم و بقولی در کارهای هنری صاحب رسالت شویم، چنانچه موسیقیدان با توجه به مطالبی که گفته شد، ارزیابی شود و بعد از احراز صلاحیت بر مبنای اینکه می داند « چه باید خلق کند و با چه انگیزه ای » آن را به اجتماع عرضه کند. دیگر این توهم از بین می رود که آیا موسیقی هم می تواند منحرف کننده باشد یا خیر؟

فصل پنجم

نقش حکومت در حلّیت و حرمت غنا

و موسیقی

۱. ۵. مبحث اول: مفهوم و ماهیت حکومت و اقسام حکم

در این مبحث ضروری دانسته شد تا در جهت تبیین مسیر تحقیق به بررسی ماهیت حکومت، نقش آن در احکام مربوط به جامعه اسلامی و نیز رابطه آن با احکام اولیه، ثانویه و احکام مصلحتی و ... پرداخته شود.

۱. ۱. ۵. مفهوم حکومت و اقسام حکم

یکی دیگر از واژگان موضوع تحقیق واژه حکومت است، بدین سبب برای هماهنگی واژه ها در کاربردها و پرهیز از ابهام، در این جا به بیان مفهوم حکومت و اقسام حکم پرداخته شده است.

۱. ۱. ۱. ۵. مفهوم حکومت

هر مکتبی که پیام آور شریعتی برای بشر باشد، به یقین، احکام فردی و اجتماعی را با خود آورده است و این احکام، در صورتی مفید و کارساز خواهند بود، که به اجرا درآیند و اجرای قانون و احکام الهی نیز ضرورتاً نیازمند حکومتی است که ضامن آن باشد. در غیر این صورت، یا اساساً احکام دینی به اجرا در نمی آید و یا اگر اجرایش به دست همگان باشد، لازمه اش هرج و مرجی است که بدتر از نبودن احکام در جامعه است.

دین هرگز از حکومت و سیاست جدا نمی باشد؛ زیرا دین موعظه و نصیحت و تعلیم محض مسائل فردی بدون اجتماعی، و مسائل اخلاقی و اعتقادی بدون سیاسی و نظامی و مانند آن نیست، بلکه احکام اجتماعی و سیاسی نیز دارد لذا در این مقال ابتدا به تعریف حکومت و سپس حکومت اسلامی و اقسام حکم می پردازیم.

مفهوم حکومت از واژه انگلیسی Government به معنای فرمان فرمایی، حکمرانی و اداره گرفته شده است که در سیاست به معنای دستگاه فرمانروا در کشور تعریف شده و در برخی متون، دولت نیز هم ردیف یا به جای

آن به کار برده می‌شود.^۱

دولت، ملت و کشور (یا سرزمین) سه عنصر پایداری هستند که سه رأس یک مثلث را تشکیل می‌دهند. موجودیت هر یک وابسته به دیگری است و حکومت به عنوان دستگاهی تغییرپذیر در درون این ساخت کما بیش پایدار، انجام کارکردهای آن را بر عهده دارد. بنابراین سه مفهوم دولت، ملت و کشور به طور نظری سه عنصر ثابت و پایدار و تاریخی‌اند اما نظام حکومت بر حسب ضروریات اجتماعی و تاریخی دگرگون‌پذیر است. چنان که ممکن است نظام حکومت در درون یک دولت از سلطنت به جمهوریت یا از استبداد به مردم‌سالاری تبدیل شود، اما فرض بر این است که سه عنصر اصلی همچنان پادارند. صرف نظر از تفاوت بین حکومت و دولت، جمع‌بندی از تعریف حکومت این گونه خواهد بود: «حکومت مجموعه دستگاه اداری، سیاسی و انتظامی است که قوه مجریه را شکل می‌دهد و متشکل از سازمان‌های اداری، اجتماعی ویژه‌ی یک ایدئولوژی سیاسی مشخص برای پیاده کردن و حفظ اهداف آن ایدئولوژی در جامعه است». حکومت به معنای فوق در برخی متون به دولت هم گفته می‌شود که همان مجموع ارگان‌ها و سازمان‌های اداری - اجتماعی وابسته به هر یک از ایدئولوژی‌ها است که به صورت دسته جمعی و هماهنگ جامعه را اداره می‌کنند.^۲

حکومت در فقه به دو اصطلاح بکار رفته است: ۱- دادرسی و قضاوت ۲- فرمان دادن و فرمانروایی کردن. در اصطلاح حقوق اساسی و علوم سیاسی نیز گاهی از آن، چنین یاد می‌شود: «حکومت سازمانی است دارای تشکیلات و نهادهای سیاسی مانند قوه مقننه، قوه قضائیه و قوه اجراییه. حکومت به این معنا از عمده‌ترین عناصر و عوامل تشکیل دولت است و دولت به وسیله‌ی این نهادها تجلی پیدا می‌کند و اعمال حاکمیت خود را به منصفی ظهور می‌رساند.»^۳

۲.۱.۱.۵. حاکمیت

حاکمیت در لغت، قدرت مطلق و فرمانفرمایی ترجمه شده و در اصطلاح به قدرت عالی دولت اطلاق می‌شود که هم قانونگذار و هم اجرا کننده قانون است و بالاتر از آن قدرتی نیست. ژان بدن، حاکمیت را قدرت مطلقه و همیشگی حکومت یک اجتماع تعریف کرده که عامل اصلی همبستگی و یگانگی جامعه سیاسی است. وی حاکمیت را مستلزم قدرت فائقه و مطلقه می‌داند و اعمال این قدرت را در راستای قانون مشروع می‌داند. به

۱. آشوری، داریوش، *دانشنامه سیاسی*، چاپ سوم، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۷۳ ش (ویرایش جدید)، ص ۱۴۱.

۲. قلی پور، رحمت الله، *حکمرانی خوب و الگوی مناسب دولت*، تهران، انتشارات مرکز تحقیقات استراتژیک، بی تا، ص ۲۳ - ۲۱.

۳. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، *ترمیم‌ولوژی حقوق*، چاپ نوزدهم، تهران، انتشارات گنج دانش، ۱۳۸۷ ش، ص ۲۴۲.

علاوه آن که هر استیلائی را برابر با حاکمیت نمی‌داند، زیرا اعمال زور در صورتی قانونی، مشروع و صحیح است که طبق یک نظام اخلاقی معتبر، مستقل و مطلق صورت پذیرد. حوزه حاکمیت یا فرمانفرمایی یک دولت شامل قلمرو کاربرد قدرت است که در آن، بنابر حقوق بین الملل، دولت خود مختار است و زیر نظارت قانونی دولت های دیگر یا درگیر با حقوق بین الملل نیست. حاکمیت بر اساس تعاریف فوق شامل مفاهیم ذیل است:

– اختیار وضع و اصلاح قوانین بر حسب نظام قانونی کشور

– قدرت سیاسی و اخلاقی دولت، از آن جهت که «قدرت قانونی» در قلمرو خویش به شمار می‌آید.

– استقلال سیاسی و قضایی یک جامعه سیاسی.

حاکمیت بر دو نوع است: داخلی و خارجی.

حاکمیت داخلی: شامل همه اختیاراتی است که هر دولتی بر شهروندان خود یا بر خارجیان مقیم آن کشور دارد. این نوع حاکمیت به سیاسی و قضایی تقسیم می‌شود. حاکمیت خارجی شامل حق داشتن روابط با دولت های دیگر یا بستن قرارداد یا اعلان جنگ است. به طور کلی حاکمیت به اقتداری گفته می‌شود که از تبلور اراده آزاد مردم جامعه ای ناشی می‌شود و توسط دولت همان واحد سیاسی یا کشور اعمال می‌شود.

بر اساس این تعریف حاکمیت یک نهاد سیاسی، قانونی یا اجرایی با ساختار مشخص و دارای عینیت خارجی نیست، بلکه یک جریان قدرت و اقتدار است که در دولت و حکومت نمود عینی پیدا می‌کند و نوعی اعمال قدرت توسط حکومت و دولت است.

۳. ۱. ۱. ۵. حکومت اسلامی

حکومتی که بر پایه قوانین و دستورات دین اسلام هدایت و رهبری شود، حکومت اسلامی نام دارد. در حکومت اسلامی قوانینی درباره مالیات و بیت المال و اخذ عادلانه آنها از همه مردم وجود دارد و همچنین قوانین مربوط به قصاص و حدود و دیات به نحوی است که اگر بدانها عمل شود وقوع جنایات بسیار کم شده، گرچه ریشه کن نشود. اسلام را نباید در برابر مکاتب فکری محض قرار داد زیرا مکتب های فکری صرف، تنها در حریم فکر و اندیشه برنامه دارند و بس. اگر بخشی از اسلام مربوط به معارف و اعتقادات و جهان بینی است و بخش دیگری از آن مربوط به امور اخلاقی و تهذیب نفس می‌باشد، در کنار این دو، بخش سوم وجود دارد که به شرح وظایف و دستورهای عملی پرداخته است. اسلام از آن جهت که دین الهی است و از آن جهت که کامل و خاتم همه مکت هاست، برای اجرای احکامش و برای ایجاد قسط و عدل در جامعه، حکومت و دولت می‌خواهد. اسلام

بی‌حکومت و بی‌اجرا، قانون صرف است که به تنهایی از آن کاری ساخته نیست.

امام خمینی رحمته الله اجرای احکام الهی را از مقدمات تأسیس حکومت اسلامی دانسته و گفته است: برای هیچ یک از احکام، استبداد به رأی جایز نبوده بلکه همه کارهایی که در حکومت اجرا می‌شود، باید بر طبق قانون الهی بوده، حتی اطاعت از ولی امر مسلمانان نیز باید چنین باشد. حفظ احکام الهی به اندازه وسع و توان لازم است و تخلف از آنها برای هیچ کس جز در موارد عسر و حرج و ضرورت و مصلحت برتر از مصلحت حکم اولی، مجاز نیست.

حاکم اسلامی نمی‌تواند به دست کشیدن برخی از احکام الهی حکم نماید، مگر در مواردی که ضرورت اقتضا نماید یا عسر و حرجی پدیدار شود یا مصلحت برتری در کار باشد و حاکم و والی بی دلیل نمی‌تواند از اجرای احکام الهی جلوگیری نماید.^۱ و در تهذیب الاصول می‌فرمایند: «در تمام مسائل و امور مربوط به حکومت، همه آنچه که از اختیارات و وظایف پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان پس از او... محسوب می‌شود. در مورد فقه‌های عادل نیز معتبر است. فقیهان بر جمیع امور سلطانی ولایت دارند. بنابراین وظایف از جانب شرع مقدس به فقیهان داده می‌شود و استمرار آنها منوط به وجود و حفظ شرایط است. فقیه از ناحیه معصومان علیهم السلام به قضاوت و ولایت و حکومت منصوب شده است، در آنچه مسلمانان در حیات و معاششان احتیاج دارند و آنچه مرتبط به اصلاح زندگی و تنظیم سیاست های دینی می‌باشد.^۲ تذکر این نکته لازم است که رهبری با دو شرط ذیل می‌تواند فوق قانون اساسی و فوق احکام اولیه دین عمل کرده یا آن را موقتاً تعطیل یا نقص ظاهری کند:

۱- در شرایط اضطراری، یعنی وضعیتی که نظام با بن بست و معضل جدی مواجه شود که راه حل‌های عادی برایش موجود نباشد؛

۲- این عمل منطبق با یک مصلحت یا مصالح بالاتر برای جامعه و نظام سیاسی باشد که بر نقض مصلحت قانون اساسی و احکام اولیه مقدم است.^۳ چگونگی اعمال قدرت ولی فقیه بر اساس حفظ و تأمین مصالح اسلام و مسلمانان و به دور از استبداد و دیکتاتوری تعیین می‌گردد. فقیه مجاز است در جمیع شؤون و امور مربوط به جامعه و حتی اشخاص به منظور حفظ مصالح نظام دین و مسلمانان اعمال قدرت کند. او می‌تواند فراتر از احکام اولیه‌ی اسلام و قانون اساسی عمل نماید تا نظام سیاسی محفوظ و مصالح اسلام و امت مسلمان تامین گردد. در

۱. حمیدی، سید هاشم، *غنا و موسیقی/آلات*، تهران، نشر سبحان، ۱۳۷۹ ش، ص ۱۳۱.

۲. خمینی، روح الله، *تهذیب الاصول*، نگارش جعفر سبحانی، قم، نشر کتاب، ۱۴۲۲ ق، ج ۲، ص ۱۴۹.

۳. خمینی، روح الله، *صحیفه نور*، تهران، مؤسسه نشر و آثار امام خمینی، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، ص ۱۷؛ ج ۷، ص ۱۵۲؛ ج ۱۱، ص ۱۳۳.

این باره امام خمینی رحمته الله علیه می‌گوید: «حاکم جامعه اسلامی می‌تواند در موضوعات بنا به مصالح کلی مسلمانان یا بر طبق مصالح افراد حوزه ی حکومت خود عمل کند. این اختیارات هرگز استبداد به رأی نیست، بلکه در این امر مصلحت اسلام و مسلمین منظور شده است. پس‌اندیشه ی حاکم جامعه ی اسلام نیز همچون عمل او تابع مصالح اسلام و مسلمین است.» از این عبارت استفاده می‌شود که امام خمینی در چگونگی اعمال قدرت، شیوه ای را مطرح می‌کند که نه استبداد حاکم می‌شود تا يك شخص بر اساس تمایلات نفسانی خود عمل کند و خود را بر جامعه تحمیل نماید، و نه در آن، گروهی خاص از افراد قوانین را وضع می‌کنند تا بر تمام جامعه اعمال گردد. به اعتقاد امام، هیچ مقامی فوق قانون نیست و هیچ يك از مسئولان جامعه حق استبداد رای و دیکتاتوری ندارد. تمام برنامه هایی که در زمینه اداره جامعه و شئون و لوازم آن جهت رفع نیازهای مردم به اجرا درمی‌آید باید بر اساس قوانین شریعت باشد. این اصل کلی حتی در مورد شخص ولی فقیه و نیز در مورد اطاعت از وی جاری است. بنابراین ولایت مطلقه به معنای اعمال سلیقه ی شخصی و دیکتاتوری نیست.^۱

بر اساس مکتوبات امام خمینی رحمته الله علیه حکومت اسلام، حکومت قانون است. قانون شناسان و از آن بالاتر دین شناسان یعنی فقها باید متصدی آن باشند. اگر فقهی بر خلاف موازین اسلام کاری انجام داد، فسقی مرتکب شد، خود به خود از حکومت منزل است. حاکم در حقیقت، قانون است همه در امان و پناه قانون اسلام‌اند. یعنی مردم و مسلمانان در دایره ی مقررات شرعی آزادند.

حکومت‌کنندگان در اجرا و اداره مقید به يك مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم معین گشته است که باید رعایت و اجرا شود. از این جهت حکومت اسلامی، حکومت قانون الهی بر مردم است در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون فرمان حکم خداست. قانون اسلام با فرمان خدا بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد.^۲

از دیدگاه آیت الله خویی رحمته الله علیه، حکومت مطلقه به مفهوم سلطه حاکم بر همه امور حتی اموال و انفس مردم از شئون حاکمان معصوم دانسته می‌شود. اما حکومت جزئی به مفهوم جواز سلطه و تصرف در امور حسبه از شئون فقها تلقی می‌شود. وی چهار ویژگی نصب یا اذن؛ عدالت؛ عام بودن و مطلق بودن را ویژگی‌های حکومت مطلوب در نظام دینی دانسته، و مصداق آن را حکومت رهبران معصوم می‌داند. وی نقش سیاسی و اجتماعی

۱. خمینی، روح الله، کتاب‌البیع، چاپ اول، نجف، مطبعة الآداب، ۱۳۹۷ ق، ج ۲، ص ۴۶۱.

۲. خمینی، روح الله، ولایت فقیه «حکومت اسلامی»، تهران، مؤسسه نشر و آثار امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۳۸۱ ش، ج ۱۲، ص ۱۰۷ -

فقیه را در مسائل سیاسی و اجتماعی بسیار برجسته در نظر گرفته است، اما این نقش در عرصه عمل نتوانسته زمینه های اجرایی پیدا کند. اندیشه سیاسی آیت الله خویی در دوره غیبت، بر اساس ریاست حاکمان از نوع «جواز تصرف» قابل تفسیر است.

نتیجه این دیدگاه، عدم مسئولیت پذیری فعال فقیه در عرصه سیاسی است. بر مبنای تفسیر ریاست غیر ولایی، فقیه یا هر سیاستمدار دیگر دینی، کمتر وظیفه رسمی برای تغییر شرایط سیاسی را پیدا می کند، بلکه او در انتظار تحول خود به خودی شرایط خواهد نشست تا هر گاه زمینه کاملاً مساعد شود و یا خلأ قدرت بوجود آید، آنگاه بتواند نقش خود را در آن ایفا کند. با توجه به این ساختار فکری و اصول علمی، به اعتقاد نگارنده، اندیشه سیاسی آیت الله خویی از حالت پیش آهنگی و تحول سازی بازمانده و ماهیت انفعالی یافته است.

۴. ۱. ۱. ۵. مفهوم حکم

در کتاب های لغت برای واژه حکم معانی گوناگونی بیان شده است، از جمله زبیدی می نویسد: الحکم - بالضم: القضاء فی الشیء و بأنه کذا او لیس بکذا؛ ترجمه: حکم - به ضم، عبارت است از: داوری درباره چیزی به این که چنین هست یا چنین نیست.^۱

حکم مصدر باب حَکَمَ یَحْکُمُ، به معنای داوری کردن است. ازهری به نقل از این منظور می نویسد: حکم عبارت است از داوری از روی عدالت.^۲

راغب اصفهانی می نویسد: «الحکم، در اصل به معنای بازدارندگی به منظور اصلاح است. از این رو افساد چهارپایان را «حکمه الدابة» یعنی بازدارنده دابه نامیده اند.^۳ ابن اثیر می نویسد: «احکمت فلاناً، به معنای بازداشتن است و از این رو حاکم را حاکم نامیده اند، زیرا حاکم بازدارنده ظالم از (ظلم) است.^۴

ناظم الاطباء در فرهنگ نفیسی آورده است: حکم، مأخوذ از تازی امر، فرمان، منشور، فرمان، فرگفت، فرمایش، اذن، اجازه، فتوا، زیرکی، معرفت و در اصطلاح منطق اثبات امری (است) که قائل را سکوت بر آن صحیح باشد.^۵

۱. رحمانی، محمد، *بازشناسی احکام صادره از معصومین*، قم، انتشارات بوستان کتاب، ۱۳۸۲ ش، ص ۲۲. (به نقل از تاج العروس، ج ۸، ص ۲۵۲).

۲. همان، ص ۲۲. (به نقل از ازهری، *لسان العرب*، ج ۳، ص ۲۷۰).

۳. همان، ص ۲۲. (به نقل از راغب اصفهانی، *المفردات فی غریب القرآن*، ص ۱۲۵۰).

۴. همان، ص ۲۳.

۵. نفیسی، علی اکبر، *فرهنگ نفیسی*، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۴ ش، ج ۲، ص ۱۲۶۸.

دهخدا در این باره می‌نویسد: حکم، حکومت، امر کردن و فرمان دادن است. جمع آن احکام است.^۱

دکتر معین می‌نویسد: حکم یعنی،

۱- امر و فرمایش،

۲- داوری و قضا

۳- منشور، ابلاغ، فرمان

۴- اجازه، فتوا

۵- اثبات امری که قائل را سکوت بر آن صحیح باشد.^۲

علامه سید جعفر مرتضی عاملی می‌نویسد: «حکم در لغت به این معانی آمده است: ۱- منع از فساد، مثلاً می‌گویند: «حکم فلاناً» یعنی فلانی را از فساد بازداشت. ۲- قضاوت و فیصله دادن به دعوا و نزاع لذا به قاضی، حاکم هم می‌گویند. ۳- به طور کلی قطعیت در هر امری را، چه در فصل خصومت و چه در غیر آن، حکم می‌نامند. ۴- سلطه، حاکمیت، ولایت و سیطره را حکم می‌نامند.»^۳ ممکن است تمامی این معانی را دارای یک قدر مشترك بدانیم و آن قطعیت و جزمیت و فیصله دادن به امور است.

در اصطلاح فقهی، حکم در این معانی بکار رفته است: ۱- دستور مقنن اسلام درباره ی افعال مکلفان خواه الزامی باشد (حرمت و وجوب) خواه نباشد (استحباب، کراهت و اباحه) در این اصطلاح حکم در مقابل «وضع» بکار می‌رود. وضع را مرحوم شهید عبارت از اعتبار شرعی مانند سببیت، شرطیت، مانعیت و... است. ۲- در اصطلاح عامتر حکم عبارت است از قانون شرعی، شامل احکام تکلیفی و وضعی. ۳- رأی قاضی را نیز حکم می‌خوانند. در این صورت حکم در مقابل فتوا آورده می‌شود. ۴- آنچه از مقررات شرعی که متضمن مصلحت اکید مردم است و اراده ی فرد بر خلاف آنها نافذ نیست، حکم نامیده می‌شود که در این صورت در مقابل «حق» بکار می‌رود و دارای سه اثر حق یعنی قابلیت، اسقاط، نقل و انتقال نیست.^۴

وجه اشتراک این معانی عبارت است از: الزام و اجبار از یک سو (حاکم) و التزام و پذیرش از سویی دیگر، زیرا این جهت در مورد سه معنا صادق است. بنابراین قوام معنای حکم الزام و التزام می‌باشد.

۱. دهخدا، علی اکبر، پیشین، ج ۱۹، ص ۷۵۳.

۲. معین، پیشین، ج ۱، ص ۱۳۶۶.

۳. عاملی، موسی مفید الدین، ولایت / الفقیه (فی صحیحہ عمر بن حنظلہ و غیرها)، بی جا، بی تا، ص ۵۶. (به نقل از «محیط المحيط»، ص ۴۴)

۴. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، پیشین.

۵. ۱. ۱. ۵. مفهوم حکم در اصطلاح فقها

فقها تعریف، معنا و اقسام حکم را در فصل جداگانه‌ای مورد بحث قرار نداده‌اند بلکه به مناسبت‌های گوناگون و در لابلای مباحث دیگری آن را تعریف و در بیان آن اختلاف زیادی دارند. برخی از این تعریف‌ها مخصوص حکم تکلیفی و برخی دیگر شامل حکم وضعی نیز می‌شود. شهید اول می‌فرماید: «الحکم: خطاب الشرع المتعلق بأفصال المكلفين بالاعتضاء او التخيير، و زاد بعضهم او الوضع».

حکم شرعی عبارت است از: خطاب شارع درباره کارهای مکلفین به گونه اقتضا (وجوب و حرمت) با تغییر (اباحه) و برخی از علماء (از جمله علامه حلی) کلمه اوضاع را نیز اضافه کرده است.^۱

فاضل مقداد تعریف شهید را برگزیده و می‌نویسد: خطاب الشرع المتعلق بأفصال المكلفين بالاعتضاء او التخيير، او الوضع.^۲ آیت الله خویی پس از رد نظر کسانی که حکم را عبارت از اراده و کراهت دانسته‌اند می‌فرماید: «حکم شرعی از سنخ فعل اختیاری است که از شارع صادر می‌شود... بنابراین حکم اعتبار نفسانی شارع است.» شهید صدر درباره حکم می‌نویسد: «حکم شرعی، قانونی است که از جانب خدای متعال برای نظم و انسجام بخشیدن زندگی انسان صادر می‌شود و خطابات شرعی در قرآن و سنت (روایات) ابزار کننده و کاشف از حکمند نه این که حکم شرعی باشند.^۳

توجه به این نکته لازم است که میان تعریف اصطلاحی فقها از حکم، یا مفهوم لغوی آن، ارتباط و هماهنگی وجود دارد، زیرا اگر هر يك از تعریف‌های فقها را بپذیریم، قوام و رکن حکم شرعی، الزام از جانب مولا و التزام از جانب عبد در آن نهفته است و این مطلب در احکام الزامی (وجوب و حرمت) روشن است و اما در احکام غیر الزامی (استحباب و کراهت) از آن جهت که شارع در ترك و یا فعل قائل به ترخیص است، پس الزام و التزام وجود ندارد.

۵. ۱. ۱. ۶. اقسام حکم

حکم به اعتبارهای گوناگون تقسیم می‌شود، از جمله:

- ۱- به اعتبار ویژگی‌های خود حکم، به تکلیفی و وضعی.
- ۲- به اعتبار ویژگی‌های مکلف، به حکم واقعی و ظاهری و به اولی و ثانوی.

۱. رحمانی، محمد، پیشین، ص ۲۵. (به نقل از شهید اول، القواعد و الفوائد، ج ۱، ص ۳۹)

۲. همان، (به نقل از شهید ثانی، نضد القواعد الفقیهه، ص ۹).

۳. همان، (به نقل از محمدباقر صدر، دروس فی علم الاصول، ص ۶۵).

۳- به اعتبار ویژگی های حاکم، به حکم شرعی و حکومتی.

۱.۶.۱.۱.۵. حکم تکلیفی و وضعی

آیت الله شهید صدر در مقام تقسیم حکم شرعی به تکلیفی و وضعی می نویسد: حکم شرعی بر دو قسم است، یکی از آنها احکام تکلیفی است و آن عبارت از احکام شرعی است که به افعال انسان تعلق می گیرد و بی واسطه جنبه عملی دارد.^۱

۲.۶.۱.۱.۵. اقسام حکم تکلیفی

علمای فقه و اصول، حکم تکلیفی را به پنج قسم تقسیم کرده اند و در چگونگی آن گفته اند: چنانچه انجام دادن کاری مصلحت داشته باشد و مصلحت آن در حد الزام باشد، حکم آن وجوب دارد و اگر مصلحت آن در حد الزام نباشد، استحباب نام دارد و چنانچه انجام کاری مفسده داشته باشد و مفسده، چیزی باشد که ترك آن لازم شود (مفسده ملزمه) حکم آن حرمت است و اگر مفسده آن ملزم نباشد کراهت نام دارد و اگر انجام دادن یا ترك کاری مصلحت و مفسده نداشته باشد، حکم آن اباحه خواهد بود.

۳.۶.۱.۱.۵. تعریف حکم وضعی

آیت الله شهید صدر در این خصوص می نویسد: «حکم وضعی، حکم و اعتباری است که توجیه عملی مستقیم ندارد و پیش تر اوقات موضوع حکم تکلیفی قرار می گیرد. مانند زوجیت که موضوع وجوب نفقه است.^۲

۴.۶.۱.۱.۵. فرق حکم تکلیفی و وضعی

۱- احکام تکلیفی در فعلیت، مشروط به تحقق شرایط عامه تکلیف (علم، قدرت و عقل) است، برخلاف احکام وضعی که در فعلیت آن، هیچ يك از این شرایط اخذ نشده است.

۲- برادای احکام تکلیفی پاداش و ثواب و بر ترك آن عذاب بار می شود، اما انجام یا ترك احکام وضعی ثواب و عقاب ندارد.

۳- احکام تکلیفی، به طور مستقیم و احکام وضعی به گونه ی غیر مستقیم با افعال و کردار مکلف ارتباط

۱. همان، ص ۲۸.

۲. همان، (به نقل از سید محمد تقی حکیم، *الاصول العامه للفقّه المقارن*، ص ۶۸).

دارد.

۴- در احکام تکلیفی حکم روی عنوان رفته و به خارج سرایت نمی‌کند، بر خلاف احکام وضعی که حکم هر چند روی عنوان رفته است، از آن به معنوی و خارج سرایت می‌کند.

۵. ۱. ۱. ۶. ۵. احکام اولیه و ثانویه

احکام اولیه احکامی هستند که موضوع آنها عنوان اولی و افعال مکلفان است؛ مانند وجوب نماز و زکات، ادای دین، حرمت اتلاف مال غیر و نظایر آن که بوسیله ی احکام ثانویه (مثلاً، لا حرج و لا ضرر) به عنوان تبدیل موضوع (نه تغییر حکم و بقای موضوع) قابل رفع است.^۱ این احکام که از جنبه ی ثابت انسانیت و چهره‌ی جاودانی بشریت مایه می‌گیرند، بر اساس فطرت ثابت و تغییر ناپذیر انسان تنظیم شده است و این حکم، همگانی و همیشگی می‌باشد؛ چون فطرت انسان در طی زمان عوض نمی‌شود و اگر «فاتم وجهک للدين حنيفا فطره الله التي فطر الناس عليها» به اصل «لا تبدیل لخلق الله» تثبیت شده است، نشانه ی ثبات و دوام فطرت انسان می‌باشد.^۲

احکام ثانویه در حالتی خاص و استثنایی که حکمی با حکم اولیه مغایرت پیدا می‌کند، وضع می‌گردند. برای نمونه، حکم اولیه، حرام بودن مردار است. ولی اگر انسان از شدت گرسنگی در حال مرگ قرار گیرد، خوردن مردار بر او حلال می‌شود.^۳

۵. ۱. ۱. ۶. ۶. عنوان و حکم اولی

عنوانی که در موضوع یک حکم شرعی مورد نظر است، گاه ثابت می‌باشد با قطع نظر از عوارض و پدیده‌هایی که موجب تغییر احکام می‌شود، چنین عنوانی را "عنوان اولی" و حکم ناشی از آن را "حکم اولی" می‌نامند.^۴

۵. ۱. ۱. ۶. ۷. عنوان و حکم ثانوی

گاه یک عنوان با توجه به عوارض و پدیده‌های متعلق به آن که موجب تغییر حکم می‌شود، مد نظر است، چنین

۱. گرجی، ابوالقاسم، مقالات حقوقی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹ ش، ج ۲، ص ۲۸۷.

۲. جوادی آملی، آیه الله، بحث امور ثابت و متغیر حکومت (در کتاب حکومت در اسلام)، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۴ ش، ج اول، ص ۱۹۱.

۳. گرجی، ابوالقاسم، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۲.

۴. مکارم شیرازی، آیت الله ناصر، انوارالفقاهه، چاپ دوم، قم، مدرسه انتشارات امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۴۱۳ ق، ج ۲، ص ۵۴۰.

عنوانی را "عنوان ثانوی" گویند. برای نمونه، خوردن گوشت حیوان مردار به عنوان اولی حرام است، ولی در شرایط اضطراری که خطر جانی را در پی داشته باشد به عنوان ثانوی حلال است.^۱ این احکام عناوینی هستند که موضوع آنها بعد از عجز عمل به تکلیف اولی، جزو اعمال مکلفان است، مهمترین این احکام: لا ضرر، لاجرح، ضرورت، اضطرار و تعارض اهم و مهم هستند.

۲. ۱. ۵. حکومت و احکام اولی

۱. ۲. ۵. حکم حکومتی

احکام حکومتی، به احکامی اطلاق می‌گردد که ولی امر جامعه، بر مبنای ضوابط پیش بینی شده، طبق مصالح عمومی برای حفظ سلامت جامعه، تنظیم امور آن، برقراری روابط صحیح بین سازمانهای دولتی و غیر دولتی با مردم، سازمانها با یکدیگر در مورد مسائل فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سایر مسائل مقرر می‌دارد.^۲ این احکام براساس شرایط و ضرورت های ویژه هر جامعه، به منظور تامین و رفع نیازها در چهارچوب احکام الهی توسط فقیه و حاکم اسلامی وضع می‌گردد. امت همان طور که از احکام الهی اطاعت می‌کنند. باید از مقررات و قوانین اسلامی نیز پیروی نمایند. حکم حکومتی مصادیق متعددی دارد از جمله: نصب فرماندهان نظامی و انتظامی و به طور کلی کارگزاران لشگری و کشوری، دستور گرفتن خمس و زکات و مالیات از مردم، اعداد قوا و تجهیزات نظامی برای مقابله با دشمنان احتمالی، تامین امنیت در مرزها و داخل کشور، تعیین زمان جنگ و صلح، تصویب قوانین برای حفظ جان و مال مردم در برابر خطرات احتمال نظیر قوانین مربوط به عبور و مرور از مرزها و گمرکات و صادرات و واردات کالا، قطع رابطه با برخی از کشورها، تنظیم برنامه ی اقتصادی کشور با در نظر گرفتن شرایط زمانی و مکانی (نظیر تاکید بر صنعت در یک زمان و ترویج کشاورزی در زمان یا مکان دیگر)، تعیین قیمت عادلانه برای اجناس و کالاها، مجازات محکومین، جلوگیری از ازدیاد بی رویه ی جمعیت، مبارزه با قاچاق کالا و مجازات قاچاقچیان، مجازات حاملین و مصرف کنندگان مواد مخدر و دهها مورد دیگر.^۳

۱. همان، ص ۵۲۰.

۲. آذری قمی، رهبری جنگ و صلح (بنیاد رسالت)، ۱۳۶۶ ش، ج اول، ص ۸۲.

۳. مکارم شیرازی، آیت الله ناصر، انوار الفقاهة، پیشین، ج ۱، ص ۵۳۸ - ۵۳۷.

۲. ۱. ۵. احکام حکومتی جزء احکام اولیه است یا ثانویه؟

در این که احکام حکومتی جزء احکام اولیه است یا ثانویه نظرات متفاوتی ابراز شده است. بعضی از فقیهان احکام حکومتی را همان احکام ثانویه می‌دانند و به اولیه بودن آن قائل نیستند. مثلاً مرحوم شهید صدر می‌نویسد: «ولی امر اجازه دارد هر فعالیت و اقدامی را که حرمت و وجوبش صریحاً، اعلام نشده، به عنوان دستور ثانوی ممنوع یا واجب الاجراء اعلام نماید.»^۱

گروهی دیگر بعضی از احکام حکومتی را ثانویه می‌دانند. اما از دیدگاه امام خمینی (ره) احکام حکومتی از احکام اولیه اسلام است، ایشان تصریح کرده است که: «ولایت فقیه و حکم حکومتی از احکام اولیه است.»^۲

ویا «احکام ثانوی ربطی به اعمال ولایت فقیه ندارد».^۳ در واقع از دیدگاه امام (ره) احکام ثانویه با احکام اولیه فرق دارند و احکام حکومتی از مقوله ی احکام اولیه است که بر خاسته از (ولایت فقیه) است که آن هم از احکام اولیه است. و به تعبیری می‌توان گفت احکام اولیه خود بر دو قسم است: احکام اولیه خصوص و احکام اولیه عمومی. آنجا که متعلق احکام، مسائل عمومی و مصالح مربوط به جامعه مسلمین است آن را احکام اولیه عمومی گفته‌اند. از طرفی دیگر می‌توان گفت ولایت به معنای سرپرستی جامعه، خود یک حکم الهی است که حق جعل آن مختص به خداوند می‌باشد؛ یعنی همان طور که خداوند نسبت به اموری همچون حج و نماز حکم وجوب را جعل نموده، برای پیامبر و جانشینش نیز ولایت و سرپرستی را جعل کرده است که این جعل گاهی به صورت خاص است، مثل ولایت پیامبران و ائمه و گاهی به صورت عام، نظیر «ولایت فقیه عادل» و «پدر و جد» است. پس در تمام این موارد، ولایت یک حکم شرعی اولیه است نه حکم ثانوی، زیرا اولاً: اگر ثانوی باشد باید به عنوان «اولی» نیز حکمی داشته باشد تا بعد به جهت عروض حالتی ثانوی، حکمی ثانوی باشد به آن تعلق گیرد در حالی که چنین نیست. ثانیاً: اگر ولایت حکمی ثانوی باشد مقید به حالت اضطرار است در نتیجه تنها در مقام اضطرار است که ولایت وجود دارد مانند ولایت پدر بر فرزند، در حالی که هیچ یک از فقها قائل به این امر نشده‌اند پس ولایت فقیه و احکام حکومتی فقیه نیز جزء احکام اولیه است.

۱. صدر، سید محمد باقر، اقتصادنا، بیروت، دارالکتب اللبنانی، ۱۳۹۸ ق، ج ۲، ص ۳۳۲.

۲. خمینی، روح الله، صحیفه نور، پیشین، ج ۲۰، ص ۱۷۴.

۳. همان، ج ۱۷، ص ۲۰۲.

۳. ۱. ۵. حکومت و احکام مصلحتی

پس از روشن شدن مفهوم حکومت و اقسام حکم، به تبیین و بررسی احکام مصلحتی و رابطه آن با احکام سه گانه می پردازیم.

۳. ۱. ۵. مصلحت به معنای ضرورت

در تعریف برخی از فقها از جمله «مقدس اردبیلی»، مصلحت به معنای ضرورت به کار رفته است. در تعریف ضرورت نیز گفته اند: «ضرورت عذری است که به موجب آن، ارتکاب پاره ای از امور ممنوعه مجاز است؛ مانند کسی که گرسنه است و در شرف هلاکت است که می تواند از مال غیر، بدون اجازه ی او به قدر سدّ جوع بردارد.»^۱ با توجه به این تعریف، رابطه نزدیکی بین دو مفهوم مصلحت و ضرورت می توان برقرار نمود. در اینجا دو سؤال مطرح است:

۱- آیا منظور از ضرورت، ضرورت بالفعل است و یا ضرورت بالقوه را هم در برمی گیرد؟

۲- آیا دایره و گستره ی مفهوم مصلحت و ضرورت بر هم منطبق هستند؟ به عبارت دیگر آیا به صورت منطقی بین این دو مفهوم، تساوی برقرار است؟

پاسخ سوال اول با مشکلات کمتری مواجه است؛ چرا که عدم رعایت مصلحت در واقع نوعی ضرر بالقوه و نهفته است که به آن مصلحت ملزمه گفته می شود. در پاسخ به پرسش دوم، اگر رابطه ی مصلحت و ضرورت، تساوی باشد و یا به عبارت دیگر، این دو مفهوم مترادف باشند، در آن صورت گستره ی اختیارات حاکم اسلامی به وضعیتهای اضطراری و نیازهای غیر قابل اجتناب جامعه محدود خواهد بود، اما اگر مفهوم مصلحت گستره ای بیش از مفهوم ضرورت داشته باشد، به عبارت دیگر، مواردی را که هنوز به حد ضرورت نرسیده اند و فقدان آنها نیز ضرری را متوجه نخواهد کرد را نیز در برگیرد، اختیارات حاکم اسلامی، از حد ضرورت فراتر خواهد رفت.^۲ (به اعتقاد آیه الله محمد تقی مصباح، فلسفه ی وجودی تاسیس مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز همین بعد اخیر است.)

از این رو، حاکم اسلامی برای نمونه، برای آسایش و راحتی مردم، بدون اینکه به حد اضطرار رسیده باشد و یا موجب ضرری گردد، به تخریب ساختمان های مسکونی در مسیر خیابان کشی اقدام می کند؛ بنابراین در صورتی

۱. عاملی، شیخ حر، پیشین، ج ۱۷، باب ۱۲، ص ۳۴۰.

۲. مصباح یزدی، محمد تقی، پرسش ها و پاسخ ها (ولایت فقیه)، قم، انتشارات مؤسسه پژوهشی و آموزشی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸، ش، ج ۱، ص ۳۹.

که مصلحت مترادف با ضرورت تعریف شود، با احکام ثانویه تناسب دارد و در صورتی که تعریف آن گسترده تر از ضرورت، تعریف شود، دایره ی آن نیز وسیعتر خواهد بود.^۱

برخی از فقها معاصر، جهت رفع این ابهام، گفته‌اند که احکام ثانویه در عناوینی چون عسر و حرج و امثال آنها منحصر نیست. در این صورت، مصلحت‌اندیشی در حوزه ی حکومت داری به نوع با عنوان های ثانوی از قبیل لا ضرر، ضرورت و یا قاعده ی اهم و مهم و امثال آن مطابقت می‌نماید و در نتیجه، حدود اختیارات حاکم اسلامی‌همچنان در محدوده ی اجرای احکام اولیه و ثانویه محدود خواهد ماند، اما دایره ی احکام ثانویه گسترده تر خواهد بود.^۲

۳. ۱. ۵. مصلحت و احکام سه گانه

در این بخش رابطه مصلحت و احکام سه گانه به تفکیک مورد بررسی قرار گرفته است.

۱. ۲. ۳. ۱. ۵. مصلحت و احکام اولیه

برخی معتقدند احکام حکومتی مقرراتی هستند که از سوی مسئولین کشور برای برقراری نظم و تامین مصلحت عمومی صادر می‌گردد که اگر تداوم نسبی داشته باشد و رسمیت پیدا می‌کند. از احکام اولیه به شمار می‌رود. اینگونه احکام، در مورد «حوادث واقعه» یا «مصالح مقتضیه» و همچنین از احکام متغیره به شمار می‌روند که به شرایط زمان بستگی دارند و قابل تغییر می‌باشند.

بر خلاف این دیدگاه، برخی دیگر معتقدند که از ویژگی های احکام اولیه این است که ثابت و تغییر ناپذیر هستند، زیرا بر اساس مصالح کلی وضع گردیده‌اند. با توجه به ویژگی های احکام اولیه، یعنی ثابت بودن و تغییر ناپذیر بودن آنها، مصلحتی که مبنای حکم حکومتی است، نمی‌تواند از احکام اولیه به شمار آید؛ چرا که احکام حکومتی مبتنی بر مصلحت، محدود و مشروط به بقای مصلحت است (مادام المصلحه) و به محض آنکه مصلحت از بین رود، حکم حکومتی نیز از درجه ی اعتبار ساقط می‌شود.^۳

نکته قابل توجه این است که به اعتقاد برخی از فقهاء «جعل ولایت» در تمام موارد و حتی در مورد اختیارت حکومتی، يك حکم شرعی اولی است و به فرموده‌ی امام خمینی علیه السلام قلمرو اختیارات ولی فقیه در چارچوب

۱. همان، ص ۴۰.

۲. معرفت، آیت الله محمد هادی، ولایت فقیه، قم، انتشارات تمهید، ۱۳۷۷ ش، ج ۲، ص ۱۷۴.

۳. همان، ص ۱۷۲.

اهداف و احکام اسلام مطلقه است و ولی محدود به قوانین اولیه و ثانویه شرع نیست. اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعی الهیه است، باید عرض حکومت الهیه و ولایت مفوضه به نبی اسلام، یک پدیده بی معنا و بی محتوا باشد...» حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه ی رسول الله ﷺ است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرضیه حتی نماز روز و حج است. حکومت می تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد یک جانبه لغو کند و می تواند هر مری را چه عبادی و چه غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است از آن مادامی که چنین است، جلوگیری کند.^۱

دو نکته در تفسیر این محدوده نباید مورد غفلت واقع شود: نکته اول احکام حکومتی الزاماً حکم اولی و ثانوی نیست بلکه مواردی از حکم حکومتی است ه نه بر موضوعات به عناوین خودشان در شرع ثابت شده است و نه تحت عناوین احصائی ثانوی مثل لا ضرر، لا حرج و... می گنجد. و نکته دوم محور صدور احکام حکومتی وجود مصلحت است و احکام حکومتی با توجه به مصلحت اجتماعی اسلام و مسلمانان و جامعه اسلامی صادر می شود. امام (علیه السلام) احکام سلطانی را داخل در حکم اولی دانسته و از تعزیرات شرعی نیز خارج می داند.^۲

علامه طباطبائی (علیه السلام) در این مورد می گوید: «ولی امر مسلمین می تواند یک سلسله تصمیمات بر حسب مصلحت وقت گرفته، طبق آنها مقرراتی وضع نماید و به مرحله ی اجرا گذارد. مقررات نامبرده لازم الاجرا و همانند مقررات شریعت دارای اعتبار است؛ با این تفاوت که قوانین آسمانی ثابت و غیر قابل تغییر است. ولی مقررات موضوعه قابل تغییر و در ثبات و بقاء تابع مصلحتی می باشد که آنها را بوجود آورده است و چون زندگی جامعه ی انسانی در تحویل و رو به تکامل است، طبعاً این مقررات تدریجاً تبدیل پیدا کرده و جای خود را به احکام معتبر می دهد.^۳

۲.۳.۱.۵. مصلحت و احکام ثانویه

هر گونه حکمی (احکام حکومتی) که درباره ی رخدادی گذرا به جهت رفع غائله و پیش درآمدی صادر می گردد، مانند فتوای تنباکو و از قبیل آن که جنبه ی رسمیت و قانونی پیدا نمی کند و با رفع غائله خود به خود ملغی

۱. خمینی، روح الله، ولایت فقیه «حکومت اسلامی»، پیشین، ص ۵۵.

۲. خمینی، روح الله، صحیفه نور، پیشین، ج ۲۰، ص ۱۷۰ و ۱۷۱.

۳. علامه طباطبائی، محمدحسین، بحشی درباره مرجعیت و روحانیت، چاپ اول، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷ ه ش، ص ۸۳.

می‌گردد، از احکام ثانویه خواهد بود که با پایان یافتن مقتضی آن، حکم صادر شده نیز پایان می‌یابد.^۱ بنابراین، اگر مصلحت ناشی از حکم حکومتی به حد ضرورت برسد، در این صورت حکم حکومتی از جمله احکام ثانویه محسوب می‌گردد، اما همانطور که قبلاً نیز گفته شد، از آنجا که احکام حکومتی می‌تواند دایره ای به مراتب فراتر از قاعده ی لا ضرر، لا حرج، اضطرار و قاعده ی اهم و مهم داشته باشد، در این صورت لازم است مفهوم ضرورت و احکام ثانویه به شکل موسع و نه مضیق تعریف شود؛ به گونه ای که احکام ولایت فقیه را نیز دربرگیرد. در غیر این صورت باید برای احکام حکومتی که مصلحت آنان نه می‌تواند ناشی از احکام اولیه و نه احکام ثانویه باشد، عنوانی مستقل تعریف کرد که بعضاً این معنای مستقل را مترادف مصلحت تعریف نموده‌اند.^۲

۳.۲.۳. ۱.۵. مصلحت و احکام حکومتی

احکام حکومتی از طرف حاکم اسلامی - اعم از معصوم علیه السلام و غیر معصوم - بر اساس مصالح جامعه ی مسلمین صادر می‌شوند. احکام اولیه توسط شارع مقدس بر اساس مصالح کلی و دائمی و احکام ثانویه بر اساس ضرورت و احکام حکومتی مبتنی بر مصالح جامعه ی اسلامی صادر می‌گردند. به عبارت دیگر، متعلق حکم حکومتی، همان مصلحت است. برخی از بزرگان چون شهید صدر رحمته الله به ثانوی بودن احکام حکومتی فتوا داده‌اند. ایشان معتقدند اسلام در مقابل تغییراتی که در روابط انسان با طبیعت رخ می‌دهد، عکس العمل نشان داده، از طریق وضع قانونی که ایشان اصطلاحاً آن را «منطقه الفراغ» نامیده است این اجازه را به ولی امر مسلمانان داده تا در این محدوده، به کنترل روابط انسان با طبیعت بپردازد، وی می‌نویسد: «به موجب نص قرآن کریم، آیه ی شریف (یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم)، حدود و قلمرو آزادی ای که اختیارات دولت را مشخص می‌کند، عبارت از هر عمل تشریعی است که به طور طبیعی مباح باشد؛ یعنی ولی امر اجازه دارد هر فعالیت و اقدامی که حرمت با وجوبش صریحاً اعلام نشده را به عنوان دستور ثانویه، ممنوع و یا واجب الامر اعلام کند. از این رو، هرگاه امر مباحی را ممنوع اعلام کند آن عمل مباح، حرام می‌گردد و هرگاه اجرائش را توصیه کند، واجب می‌شود. البته افعالی که قانوناً و مطلقاً تحریم شده باشد، مانند حرمت ربا، قابل تغییر نیست، چنان چه کارهایی که اجرای آنها واجب شناخته شده، نظیر انفاق زوجه را نیز ولی امر نمی‌تواند تغییر

۱. معرفت، پیشین.

۲. هاشمی، سید حسن، مجمع تشخیص مصلحت نظام تحلیل مبانی فقهی و حقوقی، قم، مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه ی قم، ۱۳۸۱ ش، ص ۱۱.

دهد، زیرا فرمان ولی امر نباید با فرمان خدا و احکام عمومی تعارض داشته باشد، بنابراین آزادی عمل ولی امر منحصر به آن دسته از اقدامات و تصمیماتی است که طبیعتاً مباح اعلام شده باشد، و آن همان محدوده‌ی منطقه الفراغ را تشکیل می‌دهد.^۱

البته انتقاداتی بر نظریه ایشان مترتب است؛ اولاً اینکه مباهات تشریعی دارای مصلحت است، مانند وجوب و حرمت، و از جهت دارابودن مصلحت، هیچ فرقی بین مباح، واجب و حرام نیست و معنای مباح بودن يك حکم این است که مکلف در انتخاب طرف فعل یا ترکف‌آزاد است و همین تفویض حق انتخاب به مکلفان از جانب شارع، مصلحت دارد. ثانیاً در مورد آیه فوق‌الذکر باید روشن شود که آیا شارع با تصرفات ولی امر، در محدوده واجبات و محرمات، رضایت دارد یا خیر؟ و نیز در يك پاسخ نقضی می‌توان گفت: «جعل تشریعی اباحه» نیز خود يك امر الهی است و اگر مخالفت با حکم مباح، مانند مخالفت با حکم تحریمی و وجوبی، نسبت به دستورات خداوند، مخالفت و عصیان محسوب نمی‌شد، معنا نداشت که خداوند با تحریم مباهات مبارزه کند و نیز طبق روایات، شرطی که حلال و مباحی را حرام کند، بی اعتبار باشد. ثالثاً بسیاری از مشکلات در مسائل حکومتی به تعارض مصالح عمومی با برخی از واجبات و محرمات مربوط است و معضلات در محدوده مباهات، نسبت به مجموع مشکلات، نادر است.^۲

۴. ۱. ۵. نسبت احکام حکومتی با احکام اولیه و ثانویه

نسبت احکام حکومتی با احکام اولیه و ثانویه از چند حیث قابل بررسی است.

۴. ۱. ۵. ۱. از حیث مدت اعتبار

از حیث مدت اعتبار، به احکامی که به موضوعات ثابت تعلق گرفته و دارای ثبات و پایداری هستند، احکام اولیه اطلاق می‌شود. حلال محمد ﷺ تا قیامت حلال و حرام او همیشه و تا قیامت حرام است؛ غیر از این نمی‌باشد و غیر این نخواهد آمد. ولی مدت زمان اعتبار احکام حکومتی و ثانوی تا زمانی است که مصلحت و ضرورت وجود داشته باشد و با از بین رفتن مصلحت و ضرورت، یعنی فلسفه‌ی وجودی حکم، حکم نیز از اعتبار

۱. صدر، محمد باقر، *دروس فی علم‌الاصول*، چاپ اول، قم، انتشارات دارالعلم، ۱۴۲۱ ق، ج ۲، ص ۲۳۲.

۲. هاشمی، سید حسن، پیشین، ص ۸۱.

ساقط می‌شود.

۲. ۴. ۱. ۵. حیثیت رابطه طولی و عرضی

حکم حکومتی، از حیث رابطه، در طول احکام اولیه و ثانویه قرار دارد و نه در عرض آنها. به عبارت دیگر، مصداق های حکم حکومتی ابتدا با یک موضوع معین در احکام اولی و ثانوی تطبیق داده می‌شود و سپس، حکم به اجرای آن صادر می‌گردد.

به همین دلیل به اینگونه احکام، احکام اجرایی نیز گفته شده است.^۱ این امر به این معناست که دین اسلام دینی است کامل و برای هر موضوع در شرایط و حوادث و زمان های متفاوت، حکمی دارد که یا به طور مشخص بیان شده است و یا از اطلاق ادله شرعی استنباط می‌گردد. بنابراین در هر کجا که شارع برای حل مساله ای حدی معین نکرده است، لکن آن را مجاز اعلام نموده باشد، ولی فقیه می‌تواند حدی برای آن تعریف کند. در این بخش رعایت مصلحت نظام در تعیین حد خاص، معتبر است و این موضوع، تنها به تعزیرات اختصاص ندارد. برای مثال، نظم در همه جا از طرف شارع مقدس واجب شده، پس می‌تواند حرکت از سمت راست را برای نظم ترافیک جعل نماید و برای متخلف، جریمه تعیین کند و یا برای مواد مخدر که اصل حرمت آن به عنوان عملی مضر ثابت می‌باشد، حدود و جرایمی را تعیین کند و حتی حکم اعدام پیش بینی نماید. حکم شرعی را در صورت تراحم با اهم، نظیر مصلحت نظام یا حکم اهم دیگری می‌تواند تشخیص، تقیید و تغییر دهد.^۲

۳. ۴. ۱. ۵. از حیث تقدم و تأخر

درباره تقدم و تاخر احکام حکومتی و سایر احکام، این پرسش مطرح می‌شود که احکامی که در حوزه ولایت امر و نهادهای وابسته به آن قرار می‌گیرند، در هنگام تعارض با سایر احکام، موقعیت احکام حکومتی و چگونگی تقدم و تاخر آن نسبت به احکام ثانویه و احکام اولیه چگونه است؟ در پاسخ به آن پرسش، برخی از صاحب نظران معتقدند که ولی فقیه که به استناد حدیث «الفقه‌ها حصون الاسلام» حافظ نظام و احکام اسلام می‌باشد، ولایتش به اعتبار نص احتجاج که از ولایت پیامبر ﷺ و امام معصوم علیّه السلام مطلقه و عام است. بر این اساس، فقیه دارای حکومت ولایتی، بر مبنای اختیاراتی که برای صیانت از نظام و جامعه ی اسلامی دارد. احکامی را وضع

۱. مکارم شیرازی، آیه الله ناصر، *انوارالفقاهه*، پیشین، ص ۸۵.

۲. آذری قمی، ولایت فقیه از دیدگاه شیخ مفید در کتاب مقالات کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۳۷۲ هـ ش، ص ۶۶.

می‌نماید که تحت عنوان احکام اولیه یا ثانویه قرار نمی‌گیرد؛ مثل اینکه ولی فقیه حکم نماید که افرا، در سن خاصی الزاماً و به اجبار به جبهه ی جنگ اعزام گردند. این احکام که در چارچوب احکام اولیه یا ثانویه جای نمی‌گیرند و به اعتبار مقام و منصب ولایت وضع می‌شوند، ضمن آنکه فراتر از احکام اولیه یا ثانویه جای نمی‌گیرند و به اعتبار مقام و منصب ولایت وضع می‌شوند، ضمن آنکه فراتر از احکام فرعیه ی الهی قابلیت جعل دارند، بر آنها نیز مقدم می‌باشند.^۱

بر همین اساس، حضرت امام علیه السلام با اشاره به این مطلب که «حکومت یا همان ولایت مطلقه ای که از جانب خدا به نبی اکرم صلی الله علیه و آله واگذار شده». همان احکام الهی است و بر جمیع احکام فرعیه ی الهی تقدم دارد و می‌فرماید:

«اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعیه ی الهی باشد، باید عرضه ی حکومت الهیه و ولایت مطلقه ی مفوضه به نبی اسلام صلی الله علیه و آله یک پدیده ی بی معنا و محتوا باشد و.. حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پولش را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد را در صورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک جانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را چه عبادتی و یا غیر عبادتی که جریان آن مخالفت مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است، جلوگیری کند.»^۲ از آنجایی که حکومت و ولایت مستفاد از آیه ی «النبی اولی بالمومنین من انفسهم» از اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام فرعیه تقدم دارد، مشخص می‌شود که «احکام ولائی و حکومتی به عنوان احکام وضعی که برای حفظ و صیانت کیان شریعت مقدس اسلام جعل اسلام می‌گردد، بر احکام اولیه و به طریق اولی بر احکام ثانویه تقدم دارند.»^۳

۱. گیلانی، محمد تقی، احکام/اسلامی، تهران، نشریه رهنمون، مدرسه عالی شهید مطهری، بی تا، شماره ۲ و ۳، ص ۶۵ - ۶۰.

۲. خمینی، روح الله، صحیفه نور، پیشین، ج ۲۰، ص ۱۷۱.

۳. گیلانی، محمد تقی، پیشین، ص ۶۴.

۵. ۱. ۵. حکم حکومتی از دیدگاه امام خمینی رحمته الله علیه

در نگاه حضرت امام، همه آنچه در حوزه حکومت از اختیارات و وظایف پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام پس از او محسوب می‌شود، برای فقیه جامع الشرایط معتبر است.^۱ همین جا حضرت امام جهت رفع اشتباه یا خدشه اجتماعی در خصوص اینکه چگونه می‌توان فقیه را که یک انسان غیر معصوم است با پیامبران و امامان علیهم السلام همپایه دانست، فرمودند: «...لازمه‌ی این امر [تساوی اختیارات] این نیست که رتبه‌ی معنوی آنان همپایه‌ی رتبه‌ی پیامبران امامان تلقی شود؛ زیرا چنان فضایل معنوی خاص آن بزرگواران است و هیچ کس در مقامات و فضایل با آنان هم رتبه نیست».^۲

ایشان در ادامه برای تأکید بر این نکته تصریح کرده‌اند: «همچنان که آن حضرت [رسول اکرم صلی الله علیه و آله]، امامان علیهم السلام رابه عنوان جانشینان خود قراردادند و آنان را برای حکومت بر تمام مردم منصوب می‌کنند، فقها را نیز به عنوان جانشینان خود قرارداده‌اند و ایشان را جهت حکومت جزئی و محدود منصوب فرمودند، و فرق بین ائمه علیهم السلام و فقها از این جهت درست همانند فرق بین حاکم یک کشور و فرماندارانی است که از طرف او در مناطق مختلف کشور به کار گمارده می‌شوند».^۳ زمامداری این چنینی، یعنی فقیهی که جامع الشرایط است می‌تواند در موضوعات یا بنابر مصلحت کلی مسلمانان یا بر طبق مصالح افراد حوزه‌ی حکومت خود عمل کند.^۴ حضرت امام، اعمال حکومت توسط فقیه را "ولایت" نامیده و زمامدار مورد نظر خویش را "ولی امر" و حدود ولایت را "مطلقه" دانسته‌اند.^۵ ایشان به استناد مقبوله‌ی عمر بن حنظله و باتکیه بر فعل امام معصوم علیه السلام، تصدی امور قضایی و حکومتی، و به استناد حدیث شریف «الفقهاء امناء الرسل ما لم یدخلوا فی الدنیا، قیل یا رسول الله: و ما دخولهم فی النیا؟ قال: اتباع السلطان. فاذا فعلوا ذلك فاحذروهم علی دینکم» که فقها را امانت داران پیامبران دانسته تصدی تمامی امور حکومتی را برای فقیه ثابت می‌کند.^۶ همچنین همین مطلب را با استناد به حدیث: «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا، فإنهم حجتی علیکم و أنا حجة الله علیهم».^۷ برای فقیه ثابت

۱. خمینی، روح الله، *شؤون و اختیارات ولی فقیه (کتاب البیع)*، تهران، انتشارات وزارت و فرهنگ ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ ش، ص ۳۳.

۲. همان، ص ۳۴ - ۳۳.

۳. همان، ص ۶۱.

۴. همان، ص ۲۱.

۵. همان، ص ۳۵.

۶. همان، ص ۴۴.

۷. همان، ص ۴۳.

می‌کند. خلاصه این که، الگوی عملی حکومت مورد نظر امام، که حکومتی خدا محور است، به دست اسلام شناسی اداره می‌شود، که دارای اختیاراتی مطلقه در حدود و چهارچوب احکام اسلامی است. امام (ره) می‌فرماید: «هیچ کس از حکام اسلامی نمی‌تواند به رأی و نظر خویش، مستبدانه حکومت نماید بلکه هر چه در سایه ی حکومت و مقامات حکومتی اجرا می‌شود بایستی بر اساس قانون الهی بوده و حتی اطاعت از ولی امر مسلمین نیز در همین چارچوب است»^۱.

آری، وظیفه ی ولی امر مسلمین است که در موضوعات برطبق مصلحت مسلمانان و مردم کشورش عمل نماید و این عمل خود محوری و استبداد در رأی و نظر نیست بلکه بر طبق مصلحت بوده یعنی رأی حاکم مثل عملش تابع مصلحت مسلمانان و هم میهنان اوست. احکام الهی اعم از قوانین مالیاتی و سیاسی و حقوقی نسخ شده و از بین نرفته و تا روز قیامت باقی خواهد بود.

و نفس بقاء احکام ضرورتاً حکومت و ولایتی را می‌طلبد که ضامن و حافظ شرف و مجد قانون الهی و مسئول اجرای آنها بوده باشد و این امر جز با احکام الهی محقق نمی‌شود. امام خمینی رحمته الله علیه که اجرای احکام الهی را از مقدمات تأسیس حکومت اسلامی دانسته و معتقدند که حاکم اسلامی می‌تواند در موضوعات و احکام حکومتی بر اساس مصلحت مسلمانان عمل نماید. نظیر آنچه رسول الله در قضیه ی سمره بن جندب برای رفع ضرر از یک مسلمان بدان حکم کرده بود. وقتی که مرد انصاری شکایت به نزد رسول خدا برد، پیامبر ابتدا از سمره خواست درختش را به درخت دیگری بفروشد و وقتی او از این کار امتناع کرد پیشنهاد درخت دیگری را به او کرد و او نپذیرفت تا جایی که حضرت پیشنهاد ده درخت به او داد و باز وی نپذیرفت. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشنهاد درختی در بهشت را به او داد و وقتی دید به هیچ عنوان راضی به فروش نیست دستور کندن درختش را صادر کرده به دلیل این که او فرد زیان رسانی بوده و رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در اسلام هیچ ضرر و ضراری مشروعیت ندارد»^۲ و مثل دستور حضرت در سوزاندن مسجد ضرار.^۳

امام خمینی در رساله ی «قاعده ی لاضرر» که در جزء سوم تهذیب الاصول چاپ شده فرموده‌اند: که رسول خدا - لاضرر و لاضرار - به معنای نهی از ضرر و زیان است ولی این نهی مثل دیگر نواهی که در قرآن و اخبار ذکر شده، نهی الهی نبوده بلکه نهی سلطانی و حکم مولوی است و این نهی از حضرت صادر شده چون وی،

۱. فیض کاشانی، ملا محسن بن حسین، تفسیر صافی، قم، چاپ اسلامی، ۱۴۰۵ ق، ج ۱، ص ۷۲۱.

۲. همان.

۳. عاملی، شیخ حر، پیشین، ج ۱۲، باب ۱۲، از ابواب احیاء موات، ص ۳۴۰.

راهنما، رهبر و حاکم مردم بوده است.^۱

دربارخی از موارد امام خمینی (ره) حکم حکومتی را بر حکم اجتماعی و سیاسی اطلاق کرده و گفته‌اند: اکنون که دوران غیبت امام (علیه السلام) پیش آمده و بایست احکام حکومتی اسلام باقی بماند و استمرار پیدا کند و هرج و مرج روا نیست، تشکیل حکومت لازم می‌آید. ولی از دیگر سخنان ایشان چنین برمی‌آید که منظور از احکام حکومتی، احکامی است که اختیارات و ولایت مفوضه‌ی الهی به ولی و حاکم اسلامی‌ناشی می‌شود و درپرتو آن می‌تواند با توجه به مصلحت یا مفسده ملزمه‌ای که تشخیص می‌دهد حکمی را صادر کند و یا تغییردهد، و نیز مقرراتی را وضع نماید.^۲

به نظر نگارنده شاید تشخیص موارد نادر از صداها و آهنگ‌های حرام از حلال، امر مشکلی بوده به نحوی که اگر حاکم اسلامی بخواهد از آن موارد نادر جلوگیری نماید، لازم می‌شود که از همه‌ی آهنگ‌ها و موسیقی‌ها یا از اکثر آنها جلوگیری نماید، و این صعوبت و مشکل بودن دلیل مجاز و بودن آنها نمی‌شود بلکه نهایت چیزی که می‌توان گفت آن است که جلوگیری از آنها فعلاً امکان نداشته و بایستی به تدریج اصلاح گردد و لذا امام خمینی (ره) فرمودند: «درموارداندرکی خلاف مشاهده می‌شود که بایستی بیش ازپیش مواظبت نموده و هیچ وقت نگفته است که من به حکم ولایی و حکومتی آنها رامجاز دانسته‌ام»، به هرصورت احکام الهی به‌اندازه‌ی وسع و توان لازم است و تخلف از آنها برای هیچکس، جز در موارد عسر و حرج و ضرورت و مصلحت برتر از مصلحت حکم اولی، مجاز نیست. حاکم الهی نمی‌تواند به دست کشیدن ازبرخی احکام الهی حکم نماید مگر در مواردی که ضرورت اقتضا نماید یا عسر و حرجی پدیدار شود یا مصلحت برتری درکار باشد و حاکم و والی بی دلیل نمی‌تواند از اجرای حکم الهی جلوگیری نماید جز درصورت حفظ مصلحت حکومت و ملت.

باعنایت به این که احکام اسلام متضمن شؤون سیاسی و اجتماعی است، ازاین رو برای اجرای آن، تشکیل حکومت ضرورت می‌یابد و تشکیل حکومت اسلامی و تمهید مقدمات آن واجب است؛ و ولایت فقها، همان ولایت پیامبر و امامان در حیطه‌ی حکومت است. فهم رویکرد امام و اهمیت آن وقتی مشخص می‌شود که آن را با دیدگاه فقیهانی، چون آیه الله خویی به عنوان یکی از فقیه‌های برجسته‌ی هم عصر امام در مورد جواز تصرف فقیه مقایسه کنیم. چرا که وی معتقد است: وصیت تنها از آن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) است و ادله‌ی فقهی برولایت دیگران، وجود ندارد و فقها فاقد ولایت شرعی‌اند و فقه‌های عادل صرفاً درامورحسبیه مجاز به

۱. خمینی، روح الله، ولایت فقیه «حکومت اسلامی»، پیشین، ص ۵۳.

۲. خمینی، روح الله، صحیفه نور، پیشین، ج ۲۰، ص ۱۷۰.

تصرف هستند و آنچه در این راستا برای فقیه ثابت می‌باشد، جواز تصرف است و نه ولایت. خلاصه ی مطلب مذکور آن است که رسول خدا ﷺ و ائمه علیهم السلام و فقها در برابر حفظ احکام الهی و اجرای آنها مسئول هستند و حق هیچ مخالفتی ندارند مگر اینکه به نظر شارع مصلحت اولی و برتری در کار باشد، یا پای ضرورتی در میان بوده، یا عسر و حرج ایجاد گردد.

۱. ۵. ۱. ۵. حدود اختیارات ولی فقیه

حضرت امام ﷺ در تبیین حدود اختیارات فقیه در دروس نجف اشرف می‌فرمایند: «برای فقیه همه ی آنچه برای امام معصوم ﷺ ثابت است، ثابت می‌باشد، مگر اینکه دلیل قائم شود که اختیارات آنها از جهت ولایت و سلطنت آنها نیست بلکه مربوط به جهات شخصی آنها به سبب شرافت آنان بوده باشد، برای فقیه عادل جمیع آنچه برای پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام ثابت است، از آنچه که به حکومت و سیاست برمی‌گردد، محقق است و فرق گذاردن بین پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام و فقیه معقول نیست، چرا که والی مجری احکام شریعت و مقیم حدود الهی و گیرنده ی خراج و سایر مالیات و متصرف در آنهاست به آنچه صلاح مسلمین است.^۱

آیت الله خویی ﷺ در جلد اول فقه الشیعه می‌نویسد: «در این که ولایت فقیه، ولایت بر قضا دارد و از طرف ائمه علیهم السلام برای قضاوت نصب شده هیچ گونه اشکالی نیست و اجماع و روایات بر آن دلالت دارند و نیز ولایت فقیه در امور حسبیه ثابت است، مانند ولایت او بر صغیر، وقف، حفظ مال و یتیم و موقوفه و صرف آن در مصالح مسلمین و موقوف علیهم و قدر یقین از ولایت بر امور حسبیه: «فقیه جامع الشرایط» است.^۲

مطالعه بحث مربوط به امور حسبیه در کتاب های فقهی نشان می‌دهد که فقها تصدی حسبه را نوعی ولایت تلقی نموده و آن را ضروری ترین وظایف و اختیارات فقیه دانسته^۳ و شامل آن دسته از امور عامل المنفعه شمرده‌اند که جامعه از آن هرگز نمی‌تواند بی نیاز باشد. مانند: تصرفات ضروری در اموال صغار، تعیین قیم بر آنها، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، قضاوت، اجرای حدود و قصاص. و در بحث اجتهاد و تقلید تنقیح می‌نویسد: «اموری می‌باشد که باید انجام شوند و لزوم انجام آنها کشف قطعی می‌کند از رضای مالک حقیقی

۱. خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، پیشین، ج ۲، ص ۴۸۲، ۱۴، ۱۲.

۲. خویی، سید ابوالقاسم، فقه الشیعه، قم، نشر آفاق، ۱۳۷۵ ش، ج اول، ص ۲۲۰ - ۲۱۹.

۳. خویی، ابوالقاسم، التنقیح فی الشرح العروة الوثقی (الاجتهاد و التقليد)، قم، انتشارات آل البيت، ۱۳۹۱ ق، ج ۱، ص ۴۲۳.

یعنی خداوند متعال و کسی که یقیناً از طرف خداوند مجاز و ماذون است در تصرف و انجام آنها، فقیه جامع الشرایط است و اوست که تصرفش جایز و معتبر است.^۱

۶. ۱. ۵. حکم غنا از منظر حکومت اسلامی

امام خمینی رحمته الله به عنوان حاکم اسلامی به احکام حکومتی معتقد بوده و منع و حرمت موسیقی را از جانب حکومت لازم شمرده و آن را به هر گونه‌ای که منجر به غناء می‌شود، حرام می‌داند. ایشان حکم حرمت غناء را حکم اولیه می‌دانند، چرا که دین مقدس اسلام آن را تعیین نموده ولی اجرای احکام مربوط به آن و استثنائات را احکام ثانوی می‌دانند که ولی فقیه بنابر مصلحت نظام و ملت تعیین می‌نماید.

۷. ۱. ۵. نقش زمان و مکان در احکام

بخشی از تعالیم در محدوده «هست‌ها» و بخش دیگر در محدوده «بایدها» است. تعالیم بخش نخست مبتنی بر فطریات و بدیهیات عقلی بوده که همیشه ثابت است،

اما تعالیمی که مربوط به بخش دوم است از آن روکه در عمده ی موارد با موضوعات خارجی در ارتباط است و موضوعات خارجی در یک حالت باقی نمی‌مانند و ممکن است در هر زمان یا مکانی اوضاعی خاص بر آنها حاکم باشد، لازم است قابلیت انطباق بر جزئیات خارجی را داشته و از تغییر نسبی برخوردار باشد. به منظور انطباق احکام اسلام با مقتضیات زمان، نقش دو عنصر زمان و مکان در اجتهاد قابل توجه اساسی است. مقصود از زمان و مکان در اجتهاد آن است که زمان و مکان چه مقتضیاتی دارند، چنان که در روایت منقول از امام صادق علیه السلام آمده است: «العالمُ بزمانه لا تهْجُمُ عَلَیْهِ اللّوایس» آن کسی که زمان خویش را بشناسد، اشتباهات، او را مورد هجوم قرار نمی‌دهند.^۲

مقتضیات زمان و مکان در تعیین موضوع احکام نقش اساسی دارند و موضوعات احکام به مثابه ی علت برای حکم است. عوامل فراوانی در تشخیص موضوع و تعیین حدود و ثغور آن توسط مجتهد دخالت دارند که از

۱. همان، ص ۴۲۴.

۲. ابن شعبه حرّانی، حسن بن علی بن حسین، تحف العقول عن آل الرسول، با تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، انتشارات کتاب فروشی اسلامیة، ۱۳۷۳ ش، ص ۲۶۱.

مهمترین آنها می‌توان نقش زمان و مکان نام برد.

در یک نگرش کلی باید گفت که شرایع آسمانی با آن که اصول ثابت و منشأ واحدی دارند اما در طی زمان با آمدن شریعت جدید، شریعت قبلی نسخ شده است. تنزیل وحی در اصول قرآنی را می‌توان به عنوان یکی از مصادیقی دانست که در آن به مسئله‌ی زمان توجه شده است. قرآن در مدت بیست و سه سال نازل گردید تا مردم بتوانند با تعقل در آیات الهی و عمل به آن روز به روز کامل تر شده و مدارج تکامل معنوی را طی نمایند. چنان که شأن نزول قرآن از مواردی است که در زمان و یا مکان در همین راستا مورد توجه است از جمله‌ی آن می‌توان به سکوت بیست و پنج ساله حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام اشاره کرد. با درک موقعیت زمانی سکوت را برگزید تا اساس دین حفظ شود و از سوی دیگر پذیرش از طرف آن حضرت بعد از استقبال بی سابقه‌ی مردم، موضوع تکلیف جدیدی را به نام «پذیرش خلافت» بوجود آورد، در حالی که تا قبل از این زمان تکلیفی به نام «سکوت» متوجه آن حضرت بود، دین شامل دو قانون است:

نوع اول قوانین کلی ثابت مقرر شده و برای همیشه و همه‌ی زمان ها و مکان ها معتبر و لازم الاجرا است. همانگونه که در حدیث شریف آمده است: «حلالٌ محمدٌ إلى اليوم القيامة».

ولی قوانین از نوع دوم قوانین متغیر جزئی است که بر اساس نیازهای متغیر انسان تشریع شده است و همچنین نیازهای جامعه را بر وجهی که مصلحت عمومرا چه در دنیا و چه در آخرت، در برداشته باشد، در این نوع قوانین تغییر برخی از احکام با اجازه‌ی خود اسلام صورت می‌گیرد.^۱

تأثیر زمان و مکان در حکم غنا و موسیقی

آری، اینکه می‌گویند زمان و مکان از عناصر مؤثر در احکام شرعی است، سخن حق و درستی است که در بیانات امام خمینی رحمته الله نیز آمده است. پس مقصود از تأثیر زمان و مکان در احکام شرعی، وجود ملاک حکم در یک زمان، و عدم مناط حکم یا عدم وجود موضوع حکم در وقت دیگر است نظیر وجود موضوع حرمت خرید و فروش طبل و صرنا در گذشته چون آنها در دوران قبل آلات موسیقی و طرب بودند و اکنون به جهت مشترک گشتن این آلات، موضوع حرمت موجود نیست. و نظیر وجود معیار جلوگیری از خرید و فروش رادیو و تلویزیون در زمان حکومت طاغوت در ایران و سایر کشورهای اسلامی، که ملاک عدم جواز، کثرت فساد و تباهی در صدا و سیما به خاطر ترویج باطل و گسترش فحشاء و منکرات و پخش آوازه‌های حرام و دیگر امور غیر مجاز بوده است و چون بیشتر منافع آن در امور حرام بوده و اندکی از آن در موارد حلال استفاده می‌شده است فقها به حکم

۱. مطهری مرتضی، اسلام و مقتضیات زمان، چاپ چهارم، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۶۸ ه. ش، ص ۶۶.

مولوی و ارشادی خرید و فروش و استفاده از آن را منع کرده بودند. و اما در حکومت اسلامی چون اکثر منافع مورد استفاده رادیو و تلویزیون حلال بوده، خرید و فروش آنها نیز جایز است بنابراین می‌گوییم معامله رادیو و تلویزیون در گذشته حرام، و اکنون حلال است.^۱

زمان و مکان در استنباط اثر می‌گذارد، یعنی موضوع را عوض می‌کند، گرچه انسان فکر می‌کند که موضوع همان است ولی موضوع تغییر یافته است و در نتیجه حکمش تغییر می‌یابد، پس آنچه آن روز غناء بوده و حرام بود، امروز غنا و حرام نیست.^۲

با توجه به اینکه یکی از مهم‌ترین مقولات عرصه‌ی فرهنگ و هنر مسأله‌ی غنا و موسیقی است که تأثیر شگفت‌انگیزی بر روح آدمی گذاشته و از دیر باز مورد توجه اقوام زیادی بوده است. اما چون آواز خواندن (غنا) و نواختن موسیقی از نظر فقها و مراجع عظام حرام شمرده شده، می‌بایست بررسی شود که آیا منظور از غنا و موسیقی که حرام شده همان چیزی است که در زمان ائمه علیهم‌السلام مطرح بوده است یا خیر؟

در این مورد می‌توان گفت که صدای خوب فی‌نفسه حرام نیست لکن از بررسی صدور روایات و شرایط آن بدست می‌آید که حرام شدن موسیقی غنایی در شبیهایی که به عنوان «لیالی حمراء» در ایام امویان و زمان عباسیان معروف بوده بدین جهت است که آن [عمل] مقرون به شرایط و نقاط منفی بوده است، از قبیل خواندن به گونه‌ی لهو همانند الحان اهل فسوق و گناهکاران و یا الفاظ زور و باطل و با اجتماع مردان فاسد و زنان رقصنده در مجالس بزم و میگساری و

اما به نظر نگارنده اکنون جمهوری اسلامی دارای شرایط منفی یاد شده نیست، بلکه بر عکس دارای شرایط و نقاط مثبتی شده است؛ از قبیل خواندن به گونه‌ی صحیح و معقول و شیوه‌های پسندیده و یا کلمات دارای مفاهیم بلند است که نمی‌توان به حرمت آن حکم داد، بلکه می‌توان به حلیت آن از راه قانون محول اجتهاد به تحول زمان و مکان و شرایط آن حکم داد، زیرا در آن زمان حرمت معلول شرایط و ویژگی‌های خاصی بود که امروزه آن ویژگی‌ها و شرایط نیست، بلکه امروز دارای شرایط دیگری شده است.

۱.۷.۵. موقتی بودن احکام حکومتی

احکام حکومتی به خاطر ماهیت و منشأ و سببی که دارند نمی‌توانند ابدی باشند. زیرا منشأ این احکام ضروریات و

۱. حمیدی، سید هاشم، پیشین، ص ۱۳۹ - ۱۳۸.

۲. روزنامه رسالت، ۱۳/۱۲/۱۳۶۷، مقاله آیت الله آذری قمی.

مصالح و مفاسد اجتماعی است. این امور هم، تابع مقتضیات زمان و مکان است و با تغییر شرایط زمانی و مکانی از بین می‌رود. بنابراین، حکم حکومتی دیگر موضوعیتی نمی‌یابد و به اصطلاح سالبه به انتفاع موضوع است از این رو امام خمینی (ره) می‌فرماید: «تا عنوان وجود داشت حکم نیز بود و با رفتن عنوان حکم نیز برداشته می‌شود»^۱.

مرحوم علامه طباطبایی در این زمینه می‌گوید: مقررات وضعی (حاکم شرع) قابل تغییر و در ثبات و بقاء تابع مصلحتی می‌باشد که آنها را به وجود آورده و چون پیوسته زندگی جامعه انسانی در تحول و رو به تکامل است تبعاً این مقررات تدریجاً تبدیل پیدا کرده و جای خود را به بهتر از خود خواهد داد.^۲

۲. ۱. ۵. تعارض احکام حکومتی و فتوای مجتهدین

سؤالی که ممکن است اینجا مطرح شود این است که آیا اطاعت از احکام حکومتی فقط بر همه مسلمین و افراد جامعه بجز مجتهدین و یا بر همه افراد جامعه اسلامی حتی مجتهدین دیگر؟

در جواب می‌توان گفت اطاعت از احکام حکومتی بر همه افراد جامعه و حتی مراجع نیز لازم است. این امر به سبب عموم «یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله...» است که تمام مؤمنین و افراد جامعه را شامل می‌شود و اطلاق عبارت نیز دال بر عدم تقیید آن است و حتی اگر فتوای مجتهد یا مراجعی با حکم حکومتی حاکم اسلامی تعارض داشته باشد باز در آنجا حکم حاکم مقدم و نافذ است و این به جهت تقدم حق جامعه بر حق فرد است و سبب آن اهمیتی است که اسلام برای سرنوشت عموم جامعه و وحدت مسلمین و مصالح عامه قائل است. به همین علت حضرت امام فرموده‌اند: حکم مرحوم شیرازی در تحریم تنباکو چون حکم حکومتی بود برای فقیه دیگر هم لازم الاتباع بود. همه علمای بزرگ ایران جز چند نفر از این حکم متابعت کردند.^۳

۲. ۵. مبحث دوم: احکام غنا و موسیقی

در انتهای این مقال به نقل فتاوی بعضی از فقها و مراجع تقلید و همچنین استفتائات ایشان پرداخته شده است.

۱. خمینی، روح الله، ولایت فقیه «حکومت اسلامی»، پیشین، ص ۵۱.

۲. علامه طباطبایی، محمدحسین، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، پیشین.

۳. خمینی، روح الله، ولایت فقیه، پیشین، ص ۱۵۰.

۱. ۲. ۵. موسیقی در جامعه اسلامی (از نگاه مراجع)

با توجه به آنچه گفتیم غالب فقهای بزرگ معاصر به طور مطلق از آن (موسیقی) نهی نکرده‌اند، بلکه فتوای حضرت امام در پاسخ به استفتاهای گوناگون از ایشان این است که شنیدن موسیقی مطرب و حتی یاد گرفتن و یاد دادن آن جایز نیست و غیر مطرب آن اشکال ندارد.^۱

حضرت آیت الله بهجت نیز تنها استماع موسیقی مطرب را جایز ندانسته‌اند.^۲ ولی حضرت امام (رحمه الله) و نیز مقام معظم رهبری شنیدن صداهای مشکوک یعنی آن صداهایی که معلوم نیست مطربند یا غیر مطرب نیز جایز شمرده‌اند.^۳ بسیاری دیگر هم گفته‌اند آوازی که مخصوص مجالس لهوی و بازیگری است، حرام است.^۴ که البته تعبیرها مختلفند ولی مقصود یکی است و آهنگ مطرب همان است که نوازندگان در مجالسی که به منظور خوشگذرانی و لهو بر پا شده است می‌نوازند. حضرت آیت الله خوئی (رحمه الله) ضمن استفتاهای متعددی که از ایشان شده است نیز همین گونه پاسخ گفته‌اند و آواز و موسیقی‌ای که لهوی، مطرب و مناسب مجالس عیش و نوش نباشد را حلال دانسته‌اند و به ویژه ایشان آهنگی را که به منظور آرامش اعصاب از سوی پزشکان به شخص توصیه می‌شود و نیز آهنگ‌های حماسی، انقلابی و نظامی را مجاز شمرده‌اند.^۵

البته برخی فقها نیز اساساً برای خود موسیقی و غنا حرمت ذاتی قائل نیستند و حرمت آن را محتوایی می‌دانند. بنابراین اگر دارای محتوای حرام نباشد، حرام نخواهد بود. حضرت آیت الله یوسف صانعی، چنین نظری دارند. ظاهراً مرحوم فیض کاشانی نیز همین نظر را داشته‌اند.

۲. ۲. ۵. حکم صداهای مشکوک

هرجا حکم حرمت مربوط به موضوعی باشد و شک کنیم که آیا آن موضوع محقق شده است یا نه، و به عبارت دیگر شک در اصل تکلیف داریم و در موارد شک در اصل تکلیف، اصل برائت از تکلیف جاری می‌شود و به جهت آن می‌گوییم شنیدن آن اشکالی ندارد. پیرامون صداهایی که غنا بودنش مشکوک بوده جای سخن باقی است که

۱. خمینی، روح الله، استفتائات، پیشین، ج ۲، ص ۱۸ - ۱۱.

۲. بنی هاشم خمینی، سید محمد حسن، توضیح المسائل مراجع، چاپ دهم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۷ ش، ج ۲، ص ۷۸۱.

۳. خمینی، روح الله، استفتائات، پیشین؛ توضیح المسئل مراجع، پیشین.

۴. بنی هاشم خمینی، سید محمد حسن، پیشین، ص ۸۹۳ - ۶۹۲.

۵. عاملی، موسی مفید الدین، منیة السائل، چاپ سوم، قم، چاپخانه علمیه، بی تا، ص ۱۸۴ - ۱۷۸.

مقتضای اصل عملی چیست؟ می‌گوییم:

گاهی شک در موضوع و مصداق است. پس از اینکه به حکم شرعی علم داریم مثل اینکه می‌دانیم غنای حرام، در شرع مقدس اسلام صدای طرب آور، آهنگ مناسب با مجالس گناهکاران است ولی شک می‌کنیم که آیا این صدای خاص مطرب است یا نه؟

در این صورت اصل برائت جاری می‌گردد زیرا شک در تعلق اصل تکلیف است. و گاهی شک در مصداق به خاطر شبهه مفهومی است به جهت اینکه دلیل دالّ بر متعلق حکم - غنا - مجمل است مثل اینکه پس از علم به حرمت غناء در موردی شک کنیم که آیا غنا هست یا نه؟ و علت شک ما به خاطر اجمال مفهوم غنا است و در این مورد نیز اکثر فقهاء از جمله شیخ انصاری در رسائل، آخوند خراسانی در حاشیه رسائل و کفایه و امام خمینی رحمته الله در تهذیب الاصول قائل به اصل برائت و جواز گوش دادن به موارد مشکوک شدند زیرا عقاب برآن، عقاب بدون بیان و حجت است.^۱ لکن احتیاط در موارد مشکوک به نظر همه‌ی علما مطلوب است. زیرا احتیاط راه نجات است.^۲ بنابراین در موارد مشکوک در موضوع و در مواردی که شبهه‌ی مفهومی باشد، حکم به حلیت می‌شود. لازم است به لین مطلب اشاره شود که جهات احکام سه گانه (استحباب و مباح و کراهت) با جهت وجوب یا حرمت مزاحمت ندارد و آنجایی که این جهات سه گانه با احکام واجب و حرام اجتماع کنند حکم بر واجب برای واجب یا حرام می‌شود. و ضمناً پوشیده نماند که مستحبات در ضمن محرمات اداء نمی‌شوند و شاهد بر این مطلب قول پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد که فرمودند: «قرآن را به لحن های عرب بخوانید و نفس‌هایتان را از لحن‌ها و آهنگ‌های اهل فسق و فجور و اهل گناه کبیره دور کنید. بزودی هم از من اقوامی می‌آیند که در قرآن ترجیع می‌کنند. چونان ترجیعی که در غنا و نوح و رهبانیت می‌کنند.» و صاحب حدائق لحن، را در این خبر به معنی لغت قرار داده یعنی به لغت عرب بخوانید و گمان کرده اگر لحن را به معنای خودش باقی بگذاریم موجب ظهور خبر در جواز غنا در قرآن می‌شود.^۳

۱. خمینی، روح الله، تهذیب الاصول، قم، نشر کتاب، ۱۴۲۲ ق، ج ۲، ص ۲۰۶.

۲. نوری، محمد اسماعیل، پیشین، ص ۳۱۶.

۳. محدث بحرانی، شیخ محمد یوسف، الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۱۴.

۳. ۲. ۵. استفتائات

سؤال: بعضی از جوانان که تازه به سن بلوغ رسیده‌اند از مراجعی تقلید می‌کنند که فتوی به حرمت موسیقی به طور مطلق داده‌اند هر چند از رادیو و تلویزیون دولت اسلامی پخش می‌شود، حکم این این مسئله چیست؟ و آیا اگر ولی فقیه گوش دادن به موسیقی حلال را اجازه داده باشد، آیا تجویز او به خاطر احکام حکومتی برای جواز آن کافی است یا اینکه آنان باید به فتوای مرجع تقلید خود عمل کنند؟

جواب: فتوی به جواز یا عدم جواز گوش دادن به موسیقی از احکام حکومتی نیست، بلکه حکم شرعی فقهی است و بر هر مکلفی واجب است در اعمالش به فتوای مرجع تقلید خود مراجعه کند. ولی موسیقی متناسب با مجالس لهو و گناه نباشد و مفسده ای هم بر آن مترتب نگردد، دلیل بر حرمت آن وجود ندارد.^۱

سؤال: ملاک و مرجع تشخیص موسیقی و غنای حرام در نظام اسلامی چیست؟ وزارت ارشاد، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، کارشناسان موسیقی، فقیهان، عرف مردم و یا شخص؟

جواب: همه مراجع: در تعیین و تشخیص موسیقی حرام و حلال باید به عرف عام مراجعه کرد.

تبصره: فقیهان، کارشناسان موسیقی، حرام را حلال (براساس نظر عرفی خود) می‌کنند.^۲

سؤال: موسیقی که از رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی پخش می‌شود، چه حکمی دارد؟ آیا این گفته که حضرت امام «قدس سره» موسیقی را به طور مطلق حلال کرده‌اند، صحیح است؟

جواب: نسبت حلال دانستن موسیقی به طور مطلق به راحل عظیم و شأن حضرت امام خمینی (کدامین) کذب و افترا است. امام خمینی معتقد به حرمت موسیقی مطرب و لهوی مناسب با مجالس لهوی و معصیت بودند و نظر ما هم همین است، ولی اختلاف در دیدگاه‌ها از تشخیص موضوع نشأت می‌گیرد زیرا تشخیص موضوع موکول به نظر خود مکلف است. گاهی نظر نوازنده با نظر شنونده تفاوت پیدا می‌کند که در این صورت موسیقی که به تشخیص مکلف لهو و مناسب با مجالس گناه است برای او گوش دادن به او حرام است و اما صداها مشکوک محکوم به حلیت هستند و پخش از رادیو و تلویزیون به تنهایی دلیل شرعی بر مباح و حلال بودن آنها محسوب نمی‌شود.^۳

۱. جعفرپور، زهرا، احکام موسیقی (نظرات مراجع و اساتید درباره موسیقی)، اصفهان، واحد پژوهش هنری اصفهان، ۱۳۸۶ ش، ص ۵۶.

۲. همان.

۳. همان، ص ۵۷.

۴. ۲. ۵. فتاوی صادره بر حرمت غناء از نظر امام خمینی (ره)

امام درباره ی حکم شنیدن و نواختن موسیقی، به نام سرودهای انقلابی از صدا و وسیمای جمهوری اسلامی چنین بیان می‌کند: «شنیدن و نواختن موسیقی مطرب حرام است و صداهای مشکوک مانع ندارد و خرید فروش آلات مختص به لُهو جایز نیست و در آلات مشترکه اشکال ندارد».^۱

درباره ی سرودهای انقلابی و مارش های عزا و جنگی و نظامی که نوعی موسیقی است، می‌فرماید: «مطلق صدا و آهنگ حرام نیست و صدای حرام صدایی است که عرفاً به آن غناء یا موسیقی می‌گویند - که مناسب مجالس لُهو است و صداهای مشکوک مانع ندارد».

- خواندن آیات قرآن به صورت سرود و آهنگ دار راجایز نمی‌شمارد.

- خواندن آواز از طرف زن برای همسرش اگر منجر به غناء شود حرام است.

- موسیقی زدن اگر به واسطه وسائلی غیر از آلات لُهو ولعب باشد، مانند تشت، قابلمه، سطل و ... اشکالی ندارد، مشروط به آن که به نحو مطرب نباشد.

- امام (ره) درباره ی خواندن اذان و اقامه چنین می‌فرماید:

«اگر در اذان و اقامه صدا در گلو بیندازد، چنانچه غناء شود یعنی به طور آوازه خوانی که در

مجالس لُهو و بازیگری معمول است اذان و اقامه را بگوید، حرام است و اگر غنا نشود

مکروه است.^۲»

- از نظر امام، موسیقی غیر مطرب بنا بر حکم ثانوی حرام می‌باشد نه اینکه غناء در زمان طاغوت حرام و پس از انقلاب حلال شده، بلکه همان موسیقی حلال اگر در زمان شاه پخش می‌شد، حرام بود به خاطر این که موسیقی به هر نحوی در عصر طاغوت در راستای تقویت نظام قرار می‌گرفت تا آنجا که فرزند بزرگوار امام از قول ایشان نقل کردند، امام فرمود: «حتی من در زمان طاغوت اصل رادیو و تلویزیون را هم تحریم کرده بودم.»

- غناء و موسیقی مطرب جایز نیست و میزان اطراب نوعی است که با صدق عرفی آن، حرام است و تشخیص آن با خود مکلف است.

- در حرمت غنا و موسیقی فرقی بین استماع به طور مستقیم و یا ضبط و پخش وجود ندارد به علاوه تفاوتی

۱. خمینی، روح الله، استفتائات، پیشین، ج ۲، ص ۱۱.

۲. خمینی، روح الله، توضیح المسائل، پیشین، مسأله ۹۲۱.

میان غنا و موسیقی سنتی و نوین، حزن آور و شادی آفرین، همراه با اختلاط و رقص و بدون آن نیست.

- موسیقی مطرب جایز نیست و کاربرد در موارد گوناگون ورزش، امور نظامی، درمان بیماری های جسمی و روحی، تسریع در رشد انسان و گیاه، تفکر، تدبّر و ایجاد شادی یا سرور و یا غم و اندوه و هیجان، موجب حلیّت نمی گردد.

- پخش غنا و موسیقی مطرب از صدا و سیما ی جمهوری اسلامی دلیل بر جواز وحلیّت آن نمی گردد.

- بنا براین موسیقی حلال تحت عنوان ثانوی اگر در راه ترویج ظلم و فساد و تقویت نظام ستمشاهی به کار رود، حرام است نه اینکه حرام بوده و در زمان انقلاب اسلامی حلال شده است.^۱

- بنابراین از آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت که غنا از دید حضرت امام (علیه السلام) ذاتاً حرام است نه اینکه به خاطر امر دیگری که ملحق به آنها شده حرام گشته و آنچه از غنا استثنا شده، تنها غنا در مراسم عروسی و آن هم با شرایط خاصی است و از نظر امام (علیه السلام) اصلاً غنای حلال وجود ندارد و غنا مطلقاً حرام است و آنچه حلال است از عنوان غنا خارج است، پس حکم حرمت هم شامل آن نمی شود. به خاطر اینکه موضوع غنا نیست نه اینکه از حکم حرمت غنا خارج شده (مانند خوانندگی زنان در عروسی).

۵. ۲. ۵. بیانات رهبر معظم انقلاب آیت الله خامنه ای

- ما از هنر خوانندگی خوب و موسیقی حلال، استقبال می کنیم. بسیار خوب است اگر خوانندگان بتوانند همان حد موسیقی حلال را پیدا کنند و به خصوص اشعار خوب را بخوانند که هنر بزرگی است.^۲

بعد از انقلاب سرودهای خوب و آهنگ های بسیار خوب در جهت ارزش های انقلاب ساخته شد؛ ولی در سال های اخیر بعد از انقلاب، رشد این گونه آهنگ ها کم شده است، این هم حیف است، باید آهنگ های خوب ساخته شود، شعرهای خوب و چیزهای جدید اجرا گردد و همه آنها ناظر به ارزش های انقلاب باشد. این ها باید در صدا و سیما دائماً منعکس بشود. برای تهیه و تنظیم آهنگ های انقلابی، آهنگ های اسلامی و طرح ارزش های انقلابی اسلامی، از بهترین موسیقی دان ها و بهترین خوانندگان استفاده شود.^۳

۱. ایرانی، اکبر، هشت گفتار پیرامون حقیقت موسیقی غنائی، چاپ اول، تهران، انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰ ش، ص ۱۱۴.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جمعی از شعراء، ۱۳۷۳/۱۱/۲۶.

۳. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با اعضای شورای سیاست گذاری صدا و سیما، ۱۳۶۹/۱۲/۱۴.

فصل ششم

نتیجه‌گیری و پیشنهادات

۶.۱. نتیجه گیری

دین اسلام به عنوان دین کامل و برتر پیام آور امنیت و آزادی برای افراد بشر می باشد. به همین جهت برای حفظ این آزادی و امنیت و برابری تمامی انسانها و امکان بر خورداری همگان از آنچه که حق طبیعی آنان می باشد، احکامی را صادر نموده است. این احکام توسط قرآن کریم به پیامبر و سپس به امامان معصوم علیهم السلام رسیده است تا به امروز که در غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام ولی فقیه می تواند احکام را برای مردم شرح و بیان کند و اجرای حکم دهد.

۱- پس بر تمامی مسلمین واجب است که احکام صادره از جانب حکومت را پذیرفته و به ولی فقیه خود معتقد بوده و نظر ایشان را لازمه ی بقای دین بدانند. غنا یکی از احکامی که در دین اسلام به آن توجه شده است و بسیار مورد نظر فقیهان شیعه و سنی می باشد. در این باره روایات و آیات بسیاری آمده است و علمای صاحب نظری درباره آن رأی داده اند.

۲- منشأ اختلاف فقها، اختلاف روایاتی است که درباره غنا و مغنی در هر دو طریق شیعه و سنی روایت شده است. اصل موضوع غنا امری محقق و مسلم نیست و عرف در تشخیص موضوع غنا به قول فقها مختلف و مضطرب است زیرا موسیقی و غنا و الحان طرب انگیز و مهیج در نزد اقوام ملل کاملاً اختلاف دارد. در نزد قومی طرب انگیز و مطبوع و در نزد قوم دیگر مکروه و نا مطبوع می باشد. از آداب و عادات و غرائز و وجدانیات ملل و اقوام گذشته، اصناف و افراد یک ملت هم در ذوق و احساس الحان و اصوات مختلف اند. و بالجمله غنا که خود فقها هم معترض شده اند موضوعی ثابت و محرز نیست و عرف و عادت در تعیین موضوع اضطراب دارد.

۳- از مجموع ادله چنین استنباط می شود که غنا خواه از مقوله ی فعل باشد یعنی بر کشیدن آواز با ترجیع طرب انگیز به هر معنا که باشد، بالذات موضوع حکم شرعی نیست و آن را در ردیف موضوعاتی نباید شمرد که حکم شرعی متعلق به طبیعت کلیه شده باشد.

- ۴- فقیهان واژه مترادف بر غنا را چنین بیان نموده‌اند: اگر چه مشهور هر صوت مشتمل بر ترجیع و اطراب را غنا دانسته‌اند ولی برخی از فقها قید یا قیودی را بر آن افزوده یا کاسته‌اند و در جمهور نظر فقها، غنا آن است که آواز خوش و طرب انگیز باشد و سبب لهوی نگردد.
- ۵- نظر اجماع فقیهان بر حرمت ذاتی غنا می‌باشد.
- ۶- حکم موارد مشکوک، مشمول قاعده ی براءت و حلیت است و در مسأله نوار از طریق تنقیح مناط به حکم واقعی می‌رسیم.
- ۷- ظاهر برخی نواهی گذشته آن است که غنای لهوی حرام است.
- ۸- از مجموع اقوال و نظریات مفسران شیعه نتیجه می‌شود که غنا و موسیقی انسان را از یاد خدا باز می‌دارد و چون مصداق لهو و لعب دارد، حرام می‌باشد. واعراض از آن برای انصاف به صف‌ایمان ضروری و اجتناب ناپذیر است.
- ۹- از دیدگاه بسیاری از فقیهان معاصر چون حضرت امام خمینی و محقق خویی و ... شنیدن و نواختن غنا و موسیقی مطرب حرام است نه غیر مطرب. و یاد گرفتن و یاد دادن غنا و موسیقی لهوی جایز نیست و خرید و فروش آلات مختص به لهو حرام است. دلایل این نظرات همان آیات و روایات و اجماعی است که بیان شد.
- ۱۰- فقیهان سنی درباره غنا چنین نظر داده‌اند که در حرمت غنا بین فقهای سنی اختلاف نظر است و برخی در پاره‌ای از موارد به حلیت آن حکم داده‌اند. اما به طور کلی آن را مکروه و حرام می‌دانند.
- ۱۱- اختلاف فقهای شیعه و سنی در حرمت غنا بر این است که فقهای شیعه در حرمت ذاتی غنا اجماع نظر دارند و هیچ گونه دلیلی برای حلیت یا مکروه بودن آن ذکر نکرده‌اند. از مجموع نظریات تمامی فقها (شیعه و سنی) دریافت می‌شود غنا حرام است و بازدارنده انسان از یاد خدا می‌باشد.
- ۱۲- بر اساس آنچه آوردیم به نظر نگارنده، آوازه‌ایی که بر اساس غرض صحیح و دارای سبک و شیوه متقن و متمایز از الحان اهل فسوق و شیوه های لهو و باطل باشد و مفاهیم بلند اخلاقی، عرفانی و مذهبی، دینی، اجتماعی، و تربیتی را در بر داشته‌اند و روح جامعه را برای تخلق به نیکی ها آماده کند و مفاهیم مذهبی و عقیدتی را با لطافت در قلب ها جای دهد و روحیه ی مقاومت و مبارزه با دشمنان وطن و مذهب را تقویت نماید و جلوی تمایل و گرایش نسل ها را به سوی آوازهای فاسد و مفسد و آهنگ های مهیج شهوانی سد کند (مانند بسیاری از سرودهای صدا و سیما) نه تنها هیچ گونه اشکال شرعی را به همراه ندارد بلکه بسیار خوب و پسندیده است.

۱۳- به هر حال بدیهی است که این همه زینت و زیبایی و جلال و جلوه که در عالم ماده مشاهده می‌شود، از یک سو برای بهره‌وری انسان است و از سوی دیگر مایه‌ی هدایت و حق‌جویی و حق‌شناسی و نیز آزمایش اوست. در بهره‌وری از مظاهر زندگی نباید از راه مستقیم و حدّ اعتدال منحرف شده و نباید گرفتار افراط و تفریط شد. افراط در بهره‌وری از زیبایی‌های هستی‌بدان است که آدمی حدود مقررات الهی را نادیده انگارد و به خواهش دل و هوای نفس، زیبایی‌ها را به استخدام رزائل اخلاقی و زشتی‌ها درآورد. و آنچه مایه‌ی جذب به سوی پروردگار است عامل جدایی انسان از یاد خدا می‌شود. و تفریط بدان است که چشم فرو بندد و دست بر گوش نهد و لب فرو بندد و زیبایی‌های آفرینش را نبیند و نشناسد و حلال خدا را حرام پندارد و تکامل معنوی خویش را در سایه‌بیزیاری و فرار از لطف و رحمت و نعمت و فضل پروردگار بجوید.

۱۴- در حرمت غنا و موسیقی فرقی بین استماع به طور مستقیم و یا ضبط و پخش وجود ندارد به علاوه تفاوتی میان غنا و موسیقی سنتی و نوین، طرب آور و وشادی آفرین، همراه با اختلاط و رقص و بدون آن نیست. ۱۵- موسیقی مطرب جایز نیست و کاربرد آن در موارد گوناگون ورزش، امور نظامی، درمان بیماری‌های جسمی و روحی، تسریع در رشد انسان و گیاه، تفکر، تدبیر و ایجاد شادی یا سرور و یا غم‌واندوه و هیجان، موجب حلیّت نمی‌گردد.

۱۶- پخش غنا و موسیقی مطرب از صدا و سیما ی جمهوری اسلامی دلیل بر جواز و حلیّت آن نمی‌گردد.

۱۷- اجماع به عنوان تنها دلیل نمی‌تواند مستند حکم شرعی باشد، آیاتی که در زمینه‌ی غنا مورد استناد قرار گرفته است هیچکدام دربردارنده‌ی واژه‌ی غنا نیست و به صراحت درباره‌ی غنا نظر نداده است بلکه دربردارنده‌ی عناوین عامی است که امکان تطبیق آنها بر گونه‌هایی از غنا است. لذا در این خصوص، آیات قرآن هم در پرتو روایات قابل استناد هستند اما احادیث زیادی که از معصومین علیهم‌السلام وارد شده برای ما تواتر و قطع به حرمت غنا را به دنبال می‌آورد. در میان احادیث بعضی از نظر سند ضعیف هستند و بعضی هم در دلالت قابل نقد و اشکال هستند و بعضی در نظر اولیه متعارض نشان می‌دهند. از نظر شرع غنای حرام در جایی است که عنوان لهو و لغو و زور بر آن تطبیق کند و هر جا این عنوان‌ها تطبیق نکند از نظر اصطلاح شرع غنا موضوع حرام نیست.

۱۸- اگر «مصالح اهم اجتماعی» مسلمانان، با یکی از احکام اولیّه شرعی - که از نظر اهمیت در رتبه‌ی پایین‌تری در تزامم قرار گیرد، ولی فقیه - که موظف به حفظ مصالح عالی جامعه اسلامی است با جهت حفظ مصالح اهمّ آن، می‌تواند بلکه باید به طور موقت آن حکم شرعی اولی را تعطیل کند و مصالح اهم جامعه را بر

آن مقدم بدارد.

- ۱۹- ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تراحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت، گره گشا در تراحم احکام اولیه و مصالح اهم اجتماعی موقت است. از طرفی ولایت مطلقه خود مقید به قیودی است؛ نه اینکه از هر حیث مطلق باشد. قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد، عبارت است از:
- مصلحت اهم بودن و اجتماعی. به عبارت دیگر ولی فقیه نمی‌تواند:
- الف) دل خواهانه و بدون رعایت مصالح جامعه اقدامی کند.
- ب) مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است؛ نه مصلحت شخص ولی فقیه.
- ج) تنها مصالحی را می‌تواند بر احکام نخستین مقدم بدارد که از نظر اهمیت دارای رتبه ی بالاتری بوده و شارع مقدس راضی به ترک آنها نباشد.
- ۲۰- با عنایت به این احکام که اسلام متضمن شؤون سیاسی و اجتماعی است، از این رو برای اجرای آن، تشکیل حکومت و تمهید مقدمات آن واجب است.

۶.۲. پیشنهادات

- ۱- در خاتمه پیشنهاد می‌گردد در بحث راجع به غنا نظرات فقهایی معاصر به دقت و موشکافانه مورد بررسی و تطبیق قرار گیرد.
- ۲- واژه های مترادف باغنا به طور گسترده‌تر مورد تفحص واقع شوند.
- ۳- سیر تاریخی پیشینه ی غنا و دلایل حرمت آن با جایگاه غنا در جامعه ی امروز سنجیده و مورد بررسی واقع شود.
- ۴- فقهایی عظام و کارشناسان متعهد به نقاط مشترکی دست یابند و این معضل را از بوته ی ابهام خارج سازند.
- امید است که امت اسلامی در هر زمینه‌ای از افراط و تفریط در امان بماند و در سایه ی فقه واقعی پویا و بالنده و مترقی و پرتحرک که همان فقه سنتی است به بهزیستی مادی و معنوی دست یافته و جایگاه رفیع خویش را در فرهنگ و دانش و تکامل جوامع بشری بدست آورده و حفظ کند. (إنشاءالله) .

فهرست منابع

قرآن کریم

منابع فارسی

۱. آذری قمی، رهبری جنگ و صلح (بنیاد رسالت)، ۱۳۶۶ ه. ش.
۲. _____، ولایت فقیه از دیدگاه شیخ مفید در کتاب مقالات کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۳۷۲ ه. ش.
۳. آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی، چاپ سوم، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۷۳ ه. ش.
۴. اسماعیل پور، علی، موسیقی در تاریخ و قرآن، مقدمه از احمد بهشتی، ناشر مؤلف، ۱۳۶۸ ه. ش.
۵. ایرانی، اکبر، هشت گفتار پیرامون حقیقت موسیقی غنائی، چاپ اول، تهران، انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰ ه. ش.
۶. _____، مقاله دین و موسیقی، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰ ه. ش.
۷. _____، موسیقی در سیر تلاقی/اندیشه ها، تهران، انتشارات حوزه هنری تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲ ه. ش.
۸. الهی خراسانی، مجتبی، بررسی فقهی پدیده غنا، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۶ ه. ش.
۹. الیاس انطون، الیاس، فرهنگ نوین عربی فارسی، تهران، انتشارات کتاب فروشی اسلامی، بی تا.
۱۰. بنی هاشم خمینی، سید محمد حسن، توضیح المسائل مراجع، چاپ دهم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۷ ه. ش.
۱۱. پاکنژاد، سید رضا، اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ ه. ش.
۱۲. جوادی آملی، عبد الله، بحث امور ثابت و متغیر حکومت (در کتاب حکومت در اسلام)، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۴ ه. ش.
۱۳. جعفرپور، زهرا، احکام موسیقی (نظرات مراجع و اساتید درباره موسیقی)، اصفهان، واحد پژوهش هنری اصفهان، ۱۳۸۶ ه. ش.

۱۴. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، *ترمینولوژی حقوق*، چاپ نوزدهم، تهران، انتشارات گنج دانش، ۱۳۸۷ ه. ش.
۱۵. جعفری، علامه محمد تقی، *موسیقی از دیدگاه فلسفی و روانی*، چاپ اول، تهران، انتشارات تهذیب، ۱۳۸۰ ه. ش.
۱۶. جوهری زاده، سید محمدرضا، *موسیقی از نظر دین و دانش*، چاپ نهم، تهران، انتشارات مؤسسه مطبوعاتی اسلامی، بی تا.
۱۷. چیت سزایان، مرتضی، *رساله مبانی فقهی غنا و موسیقی در اسلام*، مقطع ارشد، ۱۳۶۸ ه. ش.
۱۸. حسینیان، روح الله، *غنا و موسیقی در اسلام*، انتشارات سروش، ۱۳۷۴ ه. ش.
۱۹. حمیدی، سید هاشم، *غنا و موسیقی آلات*، تهران، نشر سبحان، ۱۳۷۹ ه. ش.
۲۰. خمینی، روح الله، *چهل حدیث*، چاپ بیستم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸ ه. ش.
۲۱. _____، *ولایت فقیه «حکومت اسلامی»*، تهران، مؤسسه نشر و آثار امام خمینی، ۱۳۸۱ ه. ش.
۲۲. _____، *استفتائات*، قم، انتشارات اسلامی وابسته به حوزه علمیه ی قم، ۱۳۷۲ ه. ش.
۲۳. _____، *توضیح المسائل*، قم، انتشارات اسلامی وابسته به حوزه علمیه ی قم، ۱۳۷۲ ه. ش.
۲۴. _____، *صحیفه نور*، تهران، مؤسسه نشر و آثار امام خمینی، ۱۳۷۸ ه. ش.
۲۵. _____، *شوون و اختیارات ولی فقیه (کتاب البیع)*، تهران، انتشارات وزارت و فرهنگ ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ ه. ش.
۲۶. دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه*، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۳ ه. ش.
۲۷. رازانی، ابوتراب، *شعرو موسیقی*، تهران، انتشارات مؤسسه مطبوعات اسلامی، ۱۳۷۸ ه. ش.
۲۸. رحمانی، محمد، *بازشناسی احکام صادره از معصومین*، قم، انتشارات بوستان کتاب، ۱۳۸۲ ه. ش.
۲۹. شریف لاهیجی، بهاءالدین محمد، *تفسیر شریف لاهیجی*، با تصحیح جلال الدین حسینی، انتشارات مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۶۳ ه. ش.
۳۰. صادقی، محسن، مختاری، رضا، *میراث فقهی (غنا و موسیقی)*، چاپ اول، قم، نشر مرصاد، ۱۳۷۶ ه. ش.
۳۱. طباطبایی، محمدحسین، *بحثی درباره مرجعیت و روحانیت*، چاپ اول، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷ ه. ش.

۳۲. عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۹ ه. ش.
۳۳. فارابی، ابونصر، الموسیقی الکبیر، با تحقیق عطاس عبدالملک خشیه و دکتر محمد احمد حفنی، ترجمه داوود حاتمی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ ه. ش.
۳۴. قلی پور، رحمت الله، حکمرانی خوب و الگوی مناسب دولت، تهران، انتشارات مرکز تحقیقات استراتژیکه بی تا.
۳۵. کار لایل، توماس، قهرمانان، مترجم، ابوعبدالله زنجانی، چاپ هشتم، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۴۶ ه. ش.
۳۶. گرجی، ابوالقاسم، مقالات حقوقی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹ ه. ش.
۳۷. گیلانی، محمد تقی، احکام اسلامی، تهران، نشریه رهنمون، مدرسه عالی شهید مطهری، بی تا.
۳۸. مهیار، رضا، فرهنگ ابجدی، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۰ ه. ش.
۳۹. معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۱ ه. ش.
۴۰. معزی ملایری، اسماعیل، جامع احادیث شیعیه، زیر نظر آیت الله بروجردی، قم، ناشر مؤلف، ۱۳۷۸ ه. ش.
۴۱. مصباح یزدی، محمد تقی، پرسشها و پاسخها (ولایت فقیه)، قم، انتشارات مؤسسه پژوهشی و آموزشی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸ ه. ش.
۴۲. معرفت، آیت الله محمد هادی، ولایت فقیه، قم، انتشارات تمهید، ۱۳۷۷ ه. ش.
۴۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۹ ه. ش.
۴۴. منصوری، ذبیح الله، مغز متفکر جهان شیعیه، تهران، انتشارات بدرقه جاویدان، ۱۳۶۸ ه. ش.
۴۵. مطهری، مرتضی، انسان و سرنوشت، چاپ سی ام، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۸۰ ه. ش.
۴۶. _____، تعلیم و تربیت در اسلام، چاپ سی و ششم، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۸۰ ه. ش.
۴۷. _____، اسلام و مقتضیات زمان، چاپ چهارم، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۶۸ ه. ش.
۴۸. نوری، محمد اسماعیل، موسیقی و غنا از دیدگاه اسلام، چاپ سوم، قم، مؤسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۸ ه. ش.
۴۹. نفیسی، علی اکبر، فرهنگ نفیسی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۴ ه. ش.
۵۰. هاشمی، سید حسن، مجمع تشخیص مصلحت نظام تحلیل مبانی فقهی و حقوقی، قم، مرکز مطالعات و

پژوهشهای فرهنگی حوزه علمیه ی قم، ۱۳۸۱ هـ ش.

منابع عربی

۵۱. آل کاشف الغطاء، الشیخ محمد الحسین، وجیزۃ الأحکام، نجف اشرف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۶۰ ق.
۵۲. ابن اثیر، علی بن محمد، النهایه، بیروت، دارالفکر، ۱۳۸۴ ق.
۵۳. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، مقدمه ابن خلدون، بیروت، دارالقلم، ۱۹۸۱ م.
۵۴. ابن شعبه حرّانی، حسن بن علی بن حسین، تحف العقول عن آل الرسول، با تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، انتشارات کتاب فروشی اسلامیة، ۱۳۷۳ هـ ش.
۵۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۱۴ ق.
۵۶. اصفهانی، سید ابولحسن، وسیلة النجاه، تعلیقه گلپایگانی، بیروت، دارالتعاریف، ۱۳۹۷ ق.
۵۷. اصفهانی، ابوالقاسم حسین راغب، مفردات راغب، با ترجمه و تحقیق غلامرضا خسروی حسینی، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۴ هـ ش.
۵۸. اصفهانی، ابوالفرج، الأغانی، بیروت، دارالثقافه، ۱۳۸۱ ق.
۵۹. امینی، عبد الحسین، العذیر، تهران، مکتب الامام امیر المؤمنین علیّه السلام، شاخه تهران، ۱۳۷۹ ق.
۶۰. انصاری، مرتضی، المکاسب المحرمه (تراث الشیخ الاعظم)، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۲ ق.
۶۱. بحرانی، شیخ محمد یوسف، الحقائق الناطرة فی احکام العترة الطاهرة، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۸۷ هـ ش.
۶۲. بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین بن علی، السنن الکبری، چاپ اول، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۶ ق.
۶۳. تبریزی، محمد بن حسین بن خلف، برهان قاطع، تهران، انتشارات کتاب فروشی ابن سینا، ۱۳۷۶ هـ ش.
۶۴. جزائری، ابوبکر جابر، ایسر التفاسیر لکلام العلی الکبیر، جدّه دارالسلام، ۱۴۰۶ ق.
۶۵. جزیری، عبدالرحمان، الفقه علی المذاهب الاربعه، چاپ هفتم، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۹ ق.
۶۶. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح المسمی تاج اللغة و صحاح العربیة، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰ ق.
۶۷. حائری، آیت الله سید کاظم، فصل نامه تخصصی فقه اهل بیت علیهم السلام، قم، سال ۱۲.
۶۸. حسن بن احمد کاتب، کمال ادب الغناء، مصر، العامة الکاتب، ۱۳۵۹ ق.

۶۹. حسینی، علی، الغناء، تهران، انتشارات کوثر، ۱۳۷۰ هـ ش.
۷۰. حکیم، سید محمد سعید، منهاج الصالحین، تعلیقه شهید صدر، بیروت، اوضیت المیناء، ۱۳۹۶ ق.
۷۱. حکیم، محمدتقی، الاصول العامه للفقہ المقارن، قم، مؤسسه اهل البيت، ۱۳۷۹ ش.
۷۲. حکیمی، حافظ بن احمد، سلم الوصول الى علم الاصول، اسکندریه، مکتبه حمیدو، ۱۴۰۹ ق.
۷۳. حلی، (محقق) جعفر بن حسن، شرایع الاسلام، با تحقیق و تعلیق عبدالحسین محمدعلی، بیروت، دارالأضواء، ۱۴۰۳ ق.
۷۴. حوی، سعید، الأساس فی التفاسیر، چاپ سوم، دارالاسلام، ۱۴۱۲ ق.
۷۵. خمینی، روح الله، مکاسب المحرمه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۴ هـ ش.
۷۶. _____، تهذیب الاصول، نگارش جعفر سبحانی، قم، نشر کتاب، ۱۴۲۲ ق.
۷۷. _____، کتاب البیع، چاپ اول، نجف، مطبعة الآداب، ۱۳۹۷ ق.
۷۸. _____، تحریر الوسیله، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۴ هـ ش.
۷۹. خوئی، سید ابوالقاسم، منهاج الصالحین، قم، مدینه العلم، ۱۴۱۰ ق.
۸۰. _____، فقه الشیعه، قم، نشر آفاق، ۱۳۷۵ هـ ش.
۸۱. _____، التنقیح فی الشرح العروة الوثقی (الاجتهاد و التقليد)، قم، انتشارات آل البيت، ۱۳۹۱ ق.
۸۲. دمشق، محمد امین ابن عمر بن عابدین، رد المحتار علی الدر المختار «حاشیه ابن عابدین»، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۹ ق.
۸۳. زمخشری، محمود، اساس البلاغه، تهران، انتشارات نبوی، چاپ وزیری، ۱۳۷۵ ق.
۸۴. زین الدین، محمد امین، کلمه التقوی، بیروت، انوار الهدی، ۱۳۸۶ ق.
۸۵. سبزواری، محمداقصر، کفایة الاحکام، چاپ سنگی، بیروت، دارالتعاریف، بی تا.
۸۶. سبزواری، سید عبدالعلی، منهاج الصالحین، بیروت، دار و مکتبه المصطفی، ۱۴۱۳ ق.
۸۷. سید رضی، ابوالحسن محمد بن الحسین، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، چاپ هشتم، قم، انتشارات مشرقین، ۱۳۷۹ هـ ش.
۸۸. سیستانی، سیدعلی، منهاج الصالحین، قم، انتشارات ستاره، ۱۴۱۵ هـ ش.

۸۹. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، *الدّر المنثور فی التفسیر بالمأثور*، بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۳م.
۹۰. شریجی، محمد یوسف، *تفسیر البشائر و تنویر البصائر*، اول، دمشق، دارالبشائر، ۱۴۱۸ ق.
۹۱. شبر، سید عبدالله، *الجواهر الثمین*، الكويت، مكتبة الألفین، ۱۴۰۷ ق.
۹۲. صدر، سید محمد باقر، *اقتصادنا*، بیروت، دارالکتاب اللبنانی، ۱۳۹۸ ق.
۹۳. _____، *دروس فی علم الاصول*، چاپ اول، قم، انتشارات دارالعلم، ۱۴۲۱ ق.
۹۴. صدوق، محمد بن علی بن الحسین بابویه، *علل الشرایع*، با ترجمه آیت الله سید محمد جواد ذهنی تهرانی، قم، انتشارات مؤمنین، ۱۳۸۰ هـ ش.
۹۵. _____، *کتاب الخصال*، با تصحیح علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، بی تا.
۹۶. _____، *هدایة فی الاصول والفروع*، قم، مؤسسه امام هادی علیه السلام، ۱۴۱۸ ق.
۹۷. صفی پور، عبدالرحیم، *منتهی الارب فی اللغة العرب*، قم، چاپ اسلامی، ۱۳۶۸ هـ ش.
۹۸. طباطبایی، سید علی، *الریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالادلة*، قم، آل بیت، ۱۳۶۳ ق.
۹۹. طباطبایی، محمد حسین، *تفسیر المیزان*، پنجم، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۲ هـ ش.
۱۰۰. طبرسی، ابو علی الفضل بن الحسن، *مجمع البیان فی التفسیر القرآن*، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۳۷۸ ق.
۱۰۱. طوسی، محمد بن حسن، *استبصار*، نجف اشرف، مکتب الامین، ۱۳۷۳ ق.
۱۰۲. طوسی، محمد بن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۳۷۳ ق.
۱۰۳. طریحی، فخر الدین بن محمد، *مجمع البحرین*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷ ق.
۱۰۴. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، *مسالك الأفهام إلى تنقیح شرایع الاسلام*، قم، مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۹ ق.
۱۰۵. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، *روضة البهیة فی شرح لمعة الدمشقیة*، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۵ هـ ش.
۱۰۶. عاملی، شیخ حر، *وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه*، قم، انتشارات آل البیت، ۱۴۱۴ ق.

۱۰۷. عاملی، موسی مفید الدین، منیة السائل، چاپ سوم، قم، چاپخانه علمیه، بی تا.
۱۰۸. _____، ولایت الفقیه (فی صحیحہ عمر بن حنظلہ و غیرها)، بی جا، بی تا. (به نقل از «محیط المحيط»)
۱۰۹. عبدربه، احمد بن اندلسی، عقد الفرید، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۹ ق.
۱۱۰. غزالی، محمد، احیاء علوم الدین، «کتاب آداب السماع و الوجد»، چاپ سوم، تهران، انتشارات کتاب زمان، ۱۳۸۵ ق.
۱۱۱. فراهیدی، خلیل بن احمد، ترتیب کتاب العین، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، بی تا.
۱۱۲. فارس بن زکریا، احمد، معجم مقابیس اللغة، تهران، انتشارات اسوه، ۱۳۸۳ ه. ش.
۱۱۳. فتوحی بخاری، ابوطیب سید محمد حسن، فتح البیان فی مقاصد القرآن، بی جا، بی تا.
۱۱۴. فیض کاشانی، ملا محسن بن حسین، المحجة البيضاء، با تصحیح علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۷۷ ه. ش.
۱۱۵. _____، تفسیر صافی، قم، چاپ اسلامی، ۱۴۰۵ ق.
۱۱۶. _____، الوافی، اصفهان، مکتبه الامام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ۱۳۸۳ ه. ش.
۱۱۷. فارمر، هنری جورج، تاریخ موسیقی مشرق زمین، بیروت، دارالمکتبه الحیة، بی تا. (به نقل از اکبر ایرانی، هشت گفتار)
۱۱۸. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، با تصحیح سید طیب جزائری، نجف، مکتب الہدی، ۱۳۷۸ ق.
۱۱۹. القادری، احمد بن عبد الرحمن، الدرالتقی فی علم الموسیقی، بغداد، وزارة الثقافة و الارشاد، ۱۹۶۹ م.
۱۲۰. کلینی، محمد بن یعقوب، الفروع الکافی، با تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ سوم، تهران، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷ ه. ش.
۱۲۱. کاشانی، ملافتح الله، منهج الصادقین، چاپ سوم، تهران، انتشارات کتاب فروشی اسلامی، ۱۳۴۶ ق.
۱۲۲. معلوف، لوئیس، المنجد، تهران، انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۶۵ ه. ش.
۱۲۳. مسعودی، علی بن الحسین بن علی، مروج المذهب و معادن الجواهر، قم، دارالثقافه، ۱۳۶۳ ه. ش.
۱۲۴. مغنیه، محمد جواد، التفسیر کاشف، چاپ دوم، بیروت، انتشارات دارالعلم للملایین، ۱۹۸۰ م.

۱۲۵. مفید، محمد بن نعمان العکبری البغدادی، *مالی*، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۱۴ ق.
۱۲۶. _____، *المقنعه (ینایع الفقیه)*، قم، جامعه مدرسین، بی تا.
۱۲۷. مکارم شیرازی، آیت الله ناصر، *انوارالفقاهه*، چاپ دوم، قم، مدرسه انتشارات امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۴۱۳ ق.
۱۲۸. مجلسی، علامه محمد باقر، *بحارالانوار*، چاپ چهارم، قم، انتشارات کتابچی، ۱۳۷۳ ه. ش.
۱۲۹. محمدی ری شهری، محمد، *میزان الحکمه*، چاپ اول، قم، انتشارات دارالحديث، ۱۳۷۷ ه. ش.
۱۳۰. نراقی، ملا احمد بن محمد مهدی، *مستند الشیعه*، قم، آل البيت، ۱۳۷۹ ق.
۱۳۱. نجفی، محمد حسن بن باقر، *جواهر الکلام*، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۷۵ ه. ش.
۱۳۲. الهیثمی، احمد بن محمد بن حجر المکی، *کف الرعاع عن محرمات اللهو والسماع*، با تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۶ ق.

مقالات و مجلات

۱۳۳. *روزنامه رسالت*، ۱۳/۱۲/۱۳۶۷، مقاله آیت الله آذری قمی.
۱۳۴. *مجله هنر موسیقی*، سردبیر، مهدی ستایشگر، تهران، ناشر سیمرخ، شماره ۵.
۱۳۵. *روزنامه اطلاعات هفتگی*، شماره ۱۰۹۵.
۱۳۶. *مجله امید/ایران*، شماره ۳۰۶ (نقل از مجله نیوزویک).
۱۳۷. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جمعی از شعراء، ۱۳۷۳/۱۱/۲۶، (اظهارات آیت الله خامنه‌ای درباره موسیقی، زهرا جعفرپور، واحد پژوهش هنری استان اصفهان، ۱۳۸۶ ه. ش).
۱۳۸. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با اعضای شورای سیاست گذاری صدا و سیما، ۱۳۶۹/۱۲/۱۴، (اظهارات آیت الله خامنه‌ای درباره موسیقی، زهرا جعفرپور، واحد پژوهش هنری استان اصفهان، ۱۳۸۶ ه. ش).
۱۳۹. مقاله آیه الله جناتی، *جایگاه شریعت سلف و عرف در منابع/جهت‌داد، کیهان‌اندیشه*، ۱۳۶۹ ه. ش.



كلية علوم الحديث

رسالة لنيل درجة الماجستير

مبادئ الفقه والقانون الإسلامي

عنوان الرسالة

دور الحكومة في الحلية و الحرمة الغناء و الموسيقى من وجهة نظر الفقهاء

الأستاذ المشرف

الدكتور مرتضي جيت سازيان

الأستاذ المساعد

الدكتور محمد بهرامي خوشكار

الطالبة

سمانه بیگی

موعد المناقشة

ربيع الثاني ١٤٣٢

نظرةً عابرة

الرسالة التي بين يديك تدرس دور الحكومة في حلية و حرمت الغناء عن منظار الفقهاء.

الفصل الأول يُعمّ قضايا عامّة ثمّ في الفصل الثاني نعرّض معنى الغناء لغةً و اصطلاحاً ثمّ اعتماداً على ذاك المعنى نمارس العلاقة الموجودة بين الغناء و الموسيقى. و سنصرّح بأنّ الغناء بالمعنى الشرعى هو موضوع الحرمة الشرعيّة بينما هذا المعنى أخصّ من المعنى الغوى ثمّ بعد التحرير معنى الغناء عن منظار علماء السنة و الشيعة نستنتج أنّ كثيراً من الفقهاء الاسلام اتفقوا على حرمت الغناء. قد مارسنا خلفيّة الغناء في حضارة الملل الفنيّة. اعتماداً على الأدلة الواردة حول الآيات و على الروايات التفسيرية تحدثنا حول حكم الغناء و نظراً إلى أنّ اهم الأدلة التي تم الاعتماد عليها لحكم الغناء، نفس الروايات التي وردت في التفسير الآيات قمنا بالبحث عن بعض الآيات عن منظار المفسرين بجانب الاهتمام بالروايات التي وردت في ذيلها. و نوضّح أنّ الغناء الحرّم تعيين في الروايات و الاخبار عليه.

في الفصل الرابع نبحث عن آثار الغناء و الموسيقى الوضعية و عن دور هذه الآثار في حرمت أو حلية الغناء. وهل الحرمة و الحلية تتبع هذه الآثار أم لا. ثمّ كما أنّ أكثر الفقهاء اعتقد بحرمة الغناء الذاتية فنحن بعد دراسة أنّ حرمتها ذاتية أم عرضية، وصلنا إلى نفس، وصل اليه الفقهاء رغم أنّ فئة قليلة منهم اعتقد بحرمتها العرضية، نسينا بين ذلك رأى العلمين الشيخ الانصارى و الفيض الكاشانى و التفتنا به و في ختام هذا الفصل تعرّضنا إلى قضية «العرف و الخبر» في حكم الغناء و الموسيقى، تعرّضنا إلى موقع العرف و أرضية استخدام في فقه الشيعة كما كشفنا عن أنه ليس بحد نفسه دليلاً شرعياً مستقلاً يقف بجانب الادلة الأربعة بل حجّيته تتبع تأييد شارع الحكيم. و حسب دليل تأييده يلبس العرف ثوب ذاك الدليل كما في بحثنا يقع تحت عنوان السنة. بما أنّ الأعراف تختلف من المنطقة إلى أخرى، حيث تتأثر بالشرائط الاجتماعية والثقافية و ... يمكن أن يعتقد أنّ سبب تعدّد تعاريف الغناء ينبع عن ذلك وأهم، فعتنى به قضيه دور الخبر و نشاطاته الخبيرة. واضح تماماً أنّ الخبر الدينى إتكالاً العياير الشرعية المكتبة من الفقه الحىّ هو الرجوع الوحيد يتمييز الموسيقى الاصيل عن الحرام. الفصل الخامس الذى يعدّ أهم فصول هذه الرسالة سيدرس مفهوم و ماهية الحكومة و نفوذ ولى الفقيه و اقسام الحكم ثمّ يدرس دور الحكومة في حرمة و حلية الغناء و الموسيقى. وأوضحنا نطاق نفوذ ولى الفقيه و استنتجنا أنّ كل قدر، قد ثبت للمعصوم فى الشؤون الحكومة السياسية قد ثبت طابق الفعل بالفعل ولى الفقيه الجامع الشرايط. و هو يقدر و له أن يعمل وفق اجتهاده مراعيّاً المصالح العامة للمسلمين و بناءً على ذلك لابد للجميع من اتباعه إذا أفتى رأيه فى حرمة أو حلية الغناء.

ذكرنا القارئ خلال هذه الفصل بدور العنصرين الزمان و المكان فى الاحكام لاسيما حكم الغناء و الموسيقى و

أخيراً زيّنّا الكتاب بذكر الفتاوى الامام الراحل و كلمات سماحة القائد حول الغناء و الموسيقى.

الكلمة الرئيسية: الغناء - الموسيقى - الحليّة - الحرمة - الحكومة - ولي الفقيه - عرف.

Abstract

The present thesis examines the role of government in lawfulness and unlawfulness of song from the perspective of the jurists. The first chapter deals with the general matters and the second one expresses the song technological and lexical meaning and examines the relationship between song and music. At last, we will declare that song especially lexical song is unlawful according to religious law.

After investigating the concept of song from the perspective of the members of Sunnite and shi'a, we will conclude that of all known Islamic jurists agree unanimously on the unlawfulness of song. Then we examined the background of song in artistic civilization of different nations and tribes and discussed about song commandment based on reasons of some related interpretative traditions and verses. Since the most important aspect of relying on the verses related to song is traditions cited in the interpretation of these verses, then in the third chapter, we examine some Quranic verses from the perspective of interpreters as well as the traditions related to this subject and also we will show that in the tradition, song has been clearly announced unlawful. The fourth chapter considers situational effects of song and music, the role of these effects in lawfulness of song and the dependency of lawfulness and unlawfulness of song on the amount of its efficacy. Then we determine whether it's in unlawfulness is inherent or adventitious and at last, it has been show that the jurists agree unanimously that song's unlawfulness is inherent, and only a few number of new religious authorities consider it to be accidental more attentions have been paid to the opinions of some jurists like Feidy kashani and sheikh Ansari. At the end of this chapter, the issues of law and expect in the commandment of song and music and also the status and usage of law in shi'a jurist prudence reason for the authenticity of inherent custom and none of it's types can be an independent reason against book, sunnah, reason and unanimity, rather it's authenticity is dependent upon it's confirmation by lawgivers. Since, physical, cultural and social conditions influence common laws; we can say a law common variation is one of the causes of defining song differently. Then here the most important issue is the issue of expert in music. The expert informed by the criteria of religious laws may be the only authority who is able to distinguish original and correct music from banal songs. The most important chapter in this thesis, the fifth one, deals with the concept and nature of government and the different typed of orders and at last with the role of government in the lawfulness or unlawfulness of song and music. Also in this chapter we explain the authorities of the master jurist and at the end we clarified that anything that has been regarded as the governmental authorities and obligations of prophets and their subsequent Imams, is authentic for the qualified jurist who governs

Islamic government. He can decide on the basis of all Muslim's interests of members of his own nation, and consequently the idea of the master jurists as the Islamic governor is required for lawfulness or unlawfulness of song and music. In this chapter, we discuss about the role of both place and time in commandments, especially their roles in the lawfulness or unlawfulness of song and music. At the end of the chapter, we legislate decree by Imam Khomeini as well as Ayatollah Khamenei's statements about song and music have been stated.

Key words: song- music- lawfulness- unlawfulness- government- the master jurist- common law.



Ulūm – e Hadīth Faculty

A Thesis

Principles of Fiqh and Islamic Law

Title

**The role of state in making music lawful and unlawful
according to the jurists views**

Supervisor

Dr. morteza chit sazyan

Advisor

Dr. mohammad bahrami khoshkhar

By

Samaneh beigi

Month and year

Murch ۲۰۱۲